

چرا مصری‌ها خواستند بار دیگر جنگ علیه اسرائیل  
آغاز کنند

به برلین کنسی درادپو  
بین‌المللی نندارتون

Ketabton.com



پیام

# بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد اعلامیه حقوق بشر ملل متحد

مسرورم از اینکه تجلیل سالگره بیست و پنجم تصویب اعلامیه حقوق بشر ملل متحد را در افغانستان افتتاح می‌کنم.

فعالیت های سازمان ملل متحد در ساحه حقوق بشر به تصویب اعلامیه حقوق بشر که حاوی اساسات این حقوق بود محدود نشده بلکه باتدوین این حقوق در میثاق های دوگانه

این دهه با تجلیل سالگره بیست و پنجم تصویب اعلامیه حقوق بشر آغاز یابد. امید وارم که تطبیق موفقانه پروگرام این دهه به همکاری همه کشور های جهان در انکشاف حقوق بشر بحفظ کرامت بشری و بالنتیجه درتأمین صلح وامنیت بین المللی تاثیر عمده داشته باشد.

افغانستان با پشتیبانی کامل از پروگرام دهه انکشاف حقوق بشر آماده است درتأمین اهداف اساسی آن مطابق به روحیه دهه انکشاف همکاری لازمه نموده و سهم فعال بگیرد.

امید واریم کتله های که تا هنوز ازحق تعیین سر نوشت خویش محروم مانده اند درآینده نزدیک موفق به استفاده از این حق اساسی خود گردند.

آرزو مندیم حکو ماتی که با لیسهای تبعیض نژادی را در پیش گرفته اندوظایف خود را مطابق به اعلامیه حقوق بشر درک نموده و درغصب حقوق اساسی مردمان محروم اصرار نورزند.

حقوق بشر و پروتوکول اختیاری آن که در سال ۱۹۶۶ از طرف مجمع عمومی ملل متحد تصویب گردیده دوام پیدا کرد.

تاسیس کمیسیون حقوق بشر برای مطالعه دقیق و اختصاصی مسایل مربوط به حقوق بشر و فعالیت های آن پیشرفت های مزید را در این ساحه میسر ساخت.

افغانستان در امور و فعالیت های حقوق بشر ملل متحد علاقمندی فراوان نشان داده

و سهم فعال در تدوین میثاق های حقوق بشر و امور کمیسیون حقوق بشر گرفته است.

نقش افغانستان در تدوین پرنسیب تعیین سر نوشت ملل و بعداً در فعالیت های مربوط

به شناخت این اصل بحیث یکی از حقوق اساسی بشری موثر بوده و مورد تقدیر قرار گرفته است.

چون نظر به پیشنهاد کمیته فرعی حقوق

بشر و حمایت اقلیتها که افغانستان عضو آن است مجمع عمومی ملل متحد دهه انکشاف حقوق بشر را تصویب نموده و قرار است

## سفیر جمهوریت دیمو کراتیک آلمان نامه اش را بحضور رئیس دولت تقدیم کرد



بناغلی فریدناغه تون سفیر کبیر غیر مقیم جمهوریت دیمو کراتیک آلمان در کابل هنگام تقدیم اعتماد نامه اش بحضور رئیس دولت و قاصر گلخانه ریاست جمهوری

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خیرداد که بناغلی فریدناغه تون سفیر کبیر غیر مقیم جمهوریت دیمو کراتیک آلمان ساعت یازده قبل از ظهر ۱۸ قوس بحضور بناغلی محمد داود رئیس دولت در قصر گلخانه ریاست جمهوری شرفیاب شده و اعتماد نامه اش را طبق تشریفات معمول تقدیم نمود.

در این موقع بناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه نیز حاضر بود.

رئیس دولت بیست و پنجمین سالگره اعلامیه حقوق بشر را طی تلگرامی به والد هایم تبریک گفتند

بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم طی تلگرام عنوانی بناغلی کورت والدهایم سر منشی موسسه ملل متحد بیست و پنجمین سالگره اعلامیه حقوق بشر را تبریک گفته و اظهار عقیده نموده اند که تجلیل جهانی بیست و پنجمین سالگره اعلامیه حقوق بشر ملل متحد و سهم گیری موثر همه کشور های جهان در انکشاف حقوق بشر تطبیق جهانی پرنسیب های مندرجه در منشور ملل متحد اعلامیه جهانی حقوق بشر و مردمان تحت استعمار و اعلامیه محای همه اشکال تبعیض نژادی را سهلتر و سر بهتر خواهد ساخت.

بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم در این تلگرام از نقش موثر و فعالی که سرمنشی ملل متحد در راه تطبیق پرنسیب های متذکره ایفا میکند اظهار خرسندی نموده و علاقمندی و همکاری کامل جمهوریت افغانستان را در ایسن راه اظهار فرموده اند.

# تاسیس شورای عالی اقتصادی منظور شد

مجلس عالی وزراء در جلسه دیروز خود که تحت ریاست بنیاد علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم افغانستان را بر گردید تاسیس شورای عالی اقتصادی را منظور نمود.

شورای عالی اقتصادی تحت ریاست بنیاد علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم و عضویت بنیاد علی معاون صدارت عظمی، وزیر مالیه، زراعت و آبیاری، معادن و صنایع، فواید عامه، تجارت، معین سیاسی وزارت امور خارجه، معین وزارت پلان و رئیس دافغانستان بانک در هر ماه جلسه عادی خود را زایر میکند.

معین وزارت پلان بر علاوه عضویت بحیث منشی شورای عالی اقتصادی نیز موزلف گردیده است.

برای ترتیب و تنظیم و تطبیق موثر تصامیم شورای عالی اقتصادی یک بود اقتصادی که مشتمل بر اشخاص مسلکی افغان باشد تاسیس میگردد.

وظایف عمده شورای عالی اقتصادی قرار آتی میباشد:

تدقیق و تطبیق خطوط اساسی اقتصادی و مالی، تدقیق وضع عمومی انکشاف اقتصادی و اجتماعی، تدقیق و تثبیت تدابیر اساسی برای تطبیق پالیسی های اقتصادی و اجتماعی.

تدقیق پیشرفت فعالیت های انکشافی مملکت علاوه موضوعات دیگر که به پالیسی اقتصادی و اجتماعی کشور از تباط پیدا کند مورد بحث شورای عالی اقتصادی قرار می گیرد.

متخصصین وزارت معادن و صنایع

ذخایر مس را در لوگر

سطا لعه میکنند

پوهاند عبد القیوم وزیر معادن و صنایع قبل از ظهر ۲۳ قوس از معدن مس در ناحیه عینک لوگر بازدید نمود.

ناحیه عینک تقریباً به فاصله پنجاه کیلو متری جنوب کابل موقعیت دارد.

در این ساحه سه گروپ متخصصین انکشافی مس جیو فزیک و سو پو گرافی معروف مطالعه و تثبیت ذخیره مس میباشد.

در موقع بازدید وزیر معادن و صنایع از ساحات مس، بنیاد علی عبدالحمید مبارز والی لوگر و یکمده از متخصصین داخلی و خارجی ریاست سروی معادن هم با وی همراه بودند.

طبق یک خبر دیگر وزیر معادن و صنایع ساعت چهار و نیم عصر روز ۲۳ قوس به کابل عودت نمودند.

زارغان ولایت هلمند:

۱۱ هزار تن گندم را

در بدل قرضه های

زراعتی تحویل

داده اند

بازده هزار تن گندم را زارغان ولایت هلمند در بدل قرضه های کود کیمیاوی، تخم بذر و تراکتور تحویل داده اند.

یک منبع ولایت هلمند گفت: زارغان ملرکورد در سالهای گذشته کود کیمیاوی تخم بذر و تراکتور را طور قرضه گرفته بودند.

منبع اضافه نمود حکومت جمهوری منظور مساعدت بادهقانان و تقویه بنیه اقتصادی شان گندم مازاد آنها را از قرار فی سیره ۴۰۰ الفغانی بعضی قرضه شان قبول نموده است.

در حالیکه فعلاً در بازار های ولایت هلمند یک سیر گندم بیس سی و هشت و چهل الفغانی خرید و فروش میگردد.

بیست و پنجمین سالگره اعلامیه حقوق بشر

روز ۱۹ قوس بیست و پنجمین سالگره تصویب اعلامیه حقوق بشر در ادیتوریم پوهنتون کابل با قرائت پیام رئیس دولت توسط دکتور عبدالحمید وزیر عدلیه و رئیس انجمن دوستان ملل متحد تجلیل گردید.

پل تیره افتتاح گردید

پل تیره شهر گردیز که با مصرف بیش از دو میلیون افغانی تکمیل گردیده روز ۱۷ قوس توسط بنیاد علی غوث الدین فایق وزیر فواید عامه افتتاح گردید.

وزیر فواید عامه هنگام افتتاح پل در اجتماع اهالی و مامورین شهر گردیز گفت نظام جمهوری برای خدمت مردم افغانستان بمیان آمده و آرزوی قاید ملی ما بنیاد علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم اینست که برای ترقی وطن و آرامی مردم با همبستگی هموطنان عزیز بکوشیم تا کشور آباد و مردم آسوده زندگی بنمایند.

این پل سی و دو متر طول و ده متر عرض داشته و از بودجه دولت اعمار گردیده است.

در مواقع افتتاح پل تیره بنیاد علی روشن احمد شاه والی پکتیا، تورن جنرال سراج الدین قوماندان قول اردوی آنولایت و رئیس سرك های وزارت فواید عامه حاضر بودند.

وزیر فواید عامه شام ۱۷ قوس بکابل عودت کرد.

دولت جمهوری افغانستان  
افتخارات ملی کشور  
را حفظ میکنند

در جلسه ۲۱ قوس کنفرانس بین الحکوماتی پالیسی های کلتوری ممالک آسیایی بعد از آنکه نمایندگان اتحاد شوروی، فیلیپائن، جاپان، اندونیزیا و ایران در باره پالیسی های کلتوری شان بیانیته ها ایراد نمودند.

پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور و رئیس هیات افغانی اظهار داشت و رئیس هیات افغانستان جداً از مفاخر علمی ملی دفاع مینماید و نمیکند که دیگران افتخارات ملی کشور ما را از خود بدانند.

پوهاند دکتور نوین که به اکثریت آراء بحیث معاون رئیس کنفرانس انتخاب گردیده است اضافه نمود که رجال علمی و فرهنگی کشور ما مانند ابن سینا، البیرونی، بهزاد، بیسقی، مولانای بلخی، ابونصر فارابی و غیره از جمله فرزندان نامور افغانستان و دنیا میباشدند.

وی گفت در پالیسی کلتوری که دولت جمهوری افغانستان طرح کرده و همچنان در بیانیته موسس و رئیس دولت جمهوری افغانستان بنیاد علی محمد داؤد که بتاريخ اول سنبله ایراد کردند درباره حفظ و انکشاف ثقافت افغانستان توجه زیاد مبذول گردیده است.

در جلسه ۲۱ قوس که تحت ریاست پوهاند دکتور نوین صورت گرفت نمایندگان کوریای جنوبی، پاکستان و هند نیز بیانیته های شان را ایراد کردند.

## اعلاميه جهاني حقوق بشري

مجمع عمومي موسسه ملل متحد بتاريخ چهارم دسمبر ۱۹۵۰ فيصله نامه ای را به تصویب رسانید که به موجب آن از تمام کشورهای و موسسات ذی‌علاقه تقاضا میشود تا روز دهم دسمبر هر سال را روز حقوق بشر شناخته و این روز را بحیث روز اعلامیه جهانی حقوق بشر تجلیل کنند، و مساعی خود را در زمینه پیشرفت و ارتقا بشریت در جهات مختلف اقتصادی و اجتماعی بیشتر سازند. از آن تاریخ به بعد، دهم دسمبر در اکثر قسمت‌های جهان روز حقوق بشر اعلام گردید.

تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر از طرف موسسه ملل متحد بیست و پنج سال پیش اقدام فوق‌العاده مهمی بود چه اعلامیه مذکور یکی از باصلاحیت‌ترین اسناد عصر حاضر بشمار میرود.

اقداماتی که مجمع عمومی ملل متحد در قسمت بر آوردن حقوق مدنی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تمام افراد بشر اتخاذ کرده طی فیصله نامه‌ها و میثاق‌های ازین حقوق مردم، در سر تا سر جهان پشتیبانی نیز نموده و به منظور تحقق این اهداف قدم‌های شمر برداشته است ولی با وجود آنهم نایل آمدن به این مقاصد و دست یافتن باین اهداف سر یسواسان نیست. چه اگر تمام افراد بشر قبول کنند که تامین حقوق بشر بوسیله همکاری‌های بین‌المللی امکان پذیر است، بازهم موانع جدیدی بوجود می‌آید که باید بر آنها فایق آمد.

همین اکنون، هستند بسیاری از کشورهای نیکه تا بحال نتوانسته‌اند به آزادی و استقلال خود برسند و هستند کشورهای نیکه تا هنوز مسأله اختلاف رنگ و نژاد و عدم موجودیت قوانین که تبعیض نژادی را دامن می‌زند و باعث بروز مشکلات و درد سرهای بسیار میشود، در آن کشورها حکمروایی دارد. افغانستان از جمله نخستین کشورهای عضو سازمان ملل متحد است که اعلامیه جهانی حقوق بشر را امضا و فیصله نامه‌ها و میثاق‌های آن پشتیبانی نموده است.

دولت جمهوری افغانستان برای تحقق اهدافی که کمیسیون حقوق بشر در قبال خویش دارد در جهت تامین و تعمیم صلح، حق تعیین سر نوشت ملل و علیه جنگ، استعمار و تبعیض نژادی اظهار آمادگی نموده و آنچه را سازمان ملل متحد برای پیشرفت و تامین حقوق بشر در دنیا معمول داشته از آن حمایت خواهد نمود.

# صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خویش را تحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی و اجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وحدت افغانستان

## در دفتر سردار

همه دوستانی که با مسایل مختلفه اجتماعی علاقمند هستید، گردو.

آن مرد، که با اندازه‌ای از عصبانیتش گامته شده و حالت عوش کرده است، بطرفم خیره میشود. چشمانش را تنگ می‌سازد ابروهایش را به نزدیک میکند و پیشانی‌اش را چین می‌دهد و میگوید: ولی نوشته‌های ما که من برای نشر سپرده‌ام حتماً قابل دارد که چاپ شود.

من با شما موافق هستم. پس باز هم منتظر بمانید تا نوبتش برسد.

نعمن باید مطمئن شوم که در کدام شماره نشر میشود.

خوب است. مضمون و شعرتان تحت چه عنوانی بود. تا بگویم چه وقت نشر می‌شود.

شعری داشتیم تحت عنوان... و به فکر فرو میرود. بالايش فشار می‌آورد و بعد از مدتی دستش را بالا می‌برد، انگشت وسطش را با شصتیش می‌چسباند و آوازی از آن درمی‌آورد و می‌گوید: مضمونم تحت عنوان چی... همی... یادتی از گذشته‌ها هست ولی اشعارم را بخاطر تعارض...

دوسیه‌ها را یکی از بی‌دیگر می‌گردم. تا اینکه پس از زحمت زیاد مضمون آثار را می‌یابم.

با وجودیکه این مضمون را یکبار خوانده بودم و میدانستم که قابل نشر نیست.

دوباره یکجا با نویسنده‌اش می‌خوانم. به زعم خودش نوشته عالی بود و همانطوریکه مضمون را می‌خواند بعد از هر سطر تعریف‌هم میکرد. ولی چه عرض کنم بهر صورت پس از گفتگوی زیاد توانستم قناعت او را حاصل کنم.

اورفت، ولی زود بر می‌گردد چون یادداشت‌هایش را می‌بیند تا نام اشعار و نوشته‌هایش را بیابد و بعد برویم سراغ دوسیه‌های مضامینی که از نشر باز میماند.

چندین مرتبه است که دفتر مجله مراجعه میکنم و هر بار مضمون و یا شعری برای نشر بشما می‌سپارم و در هر بار از طرف یکی از اعضای شعبه می‌شنوم که می‌گوید: مضمون تا آنرا خواهیم دید و اگر قابل نشر باشد بشما وعده میکنم که چاپ خواهد شد.

ولی هر مرتبه آنکه بعد از یک هفته انتظار مجله بدسترسم قرار می‌گیرد، مضمون و شعری از من در مجله نیست.

دیگر حوصله‌ام سر رفت. دیگر نمیتوانم خاموش بمانم.

باید صاف و پوست کنده علت را برانم و واضح سازید.

این کلمات از دهی مردی خارج میشود که هفته پیش وارد دفتر مجله میشود و عصبانیت زیاد و بدون مقدمه دارد و بیاد راه می‌اندازد. و بعد در حالیکه از خشونت و سرافروختگی زیاد نمی‌تواند کاملاً سکوت کند و زیر زبانش آهسته و غم‌غمه میکند منتظر جواب میشود.

و من به آرامی برایش می‌گویم:

بخشید مضامین و اشعارتان را به چه کسی داده‌اید؟

من اشعار را نمیدانم. چون هر دفعه اینکه اینجا آمده‌ام بایکی از کارکنان مجله برخورد کرده‌ام که...

خوب، پس حتماً اشعار شما نشر خواهد شد. شاید تا بحال نوبتش نرسیده. شما بهتر میدانید مطالب ارسالی که جهت نشر به مجله زودتر می‌رسد خیلی زیاد است و ما تاگزیر هستیم به ترتیب نوبت نوشته‌های ما را که قابل نشر باشد چاپ کنیم.

در لابلای همین نوشته‌ها و مطالب که از طرف یکمده دوستان برایشان می‌رسد مطالبی هم وجود دارد که از یک نشریه خارجی کاپی شده و با اینکه از نظرهای مختلفی قابل نشر نمی‌باشد. تلاش ما اینست تا سطح مجله زودتر هر چه بیشتر بالا برود و مطابق خواسته



# اسلام دین زندگی

عمل خود مانعی بزرگ جلو بخش نیروهای استعماری قرار میگیرد . اسلام آمد تا انسان و انسانیت را از تاریکی هابوسی نورروشنی رهنمون شود ، یسوع ترس و هراس را از دوش او بردارد و زنجیر بردگی را از هم بشکنند . اسلام تنها عقیده ای نیست که با اسفرازان در وجدان و ضمیر کفایت شود و تنها فکری نیست که ذهن را فراگیرد بلکه اسلام عبارت از عقیده و عملی است که بر اساس یک نظام کامل استوار بوده هدف آن تامین یک حیات مطمئن و مرفه در پرتو خداپرستی و خداشناسی میباشد .

اسلام وقتی میتواند این رسالت جهانی و بشری خود را انجام بدهد که از زندگی جدا نگردد و از آلام و مصائب انسانی چشم نبوشد و زمانی دین واقعاً دین زندگی و همیشگی شده میتواند که با حیات انسانها بیامیزد و قدم بقدم ایشان را در طریق پرخطر و دشوار گذار زندگی رهبری کند .

ازینجاست که اسلام همه جهات زندگی را در نظر گرفته علائق ذات البینی انسانها را دستور میدهد ، در لغت ها و اموال ، نظامی وضع بقیه دو صفحه ۵۶

قوانین وضعی ای که از صیغه اسلام رنگت نکرده ، نتوانسته است تحت تاثیر مصلحت طبقه بخصوصی نرود چنانچه این وضع در بسا از کشور های انکشاف یافته جهان ما مشاهده میشود ، روی برترفته این خصوصیت های قانونی چیزی غیر مترقب و فوق العاده نیست زیرا ناوقتی که قانون بشری تنها و تنها از فکر و اندیشه خاص بشری سر چشمه میگیرد همیشه در معرض تحولات و دیگر گونی های در دست طبقات غالب بر شد طبقه ناقوان قرار خواهد گرفت .

این اسلام است که با تسلط قدرت سیاسی استبدادی و استعماری آشتی نمی پذیرد و موقوف استعمارگران را در جامعه سالم و متکامل اسلامی مواجه بخطر میداند و از همین جا است که نیرو های استعماری همواره زمانی که از نفوذ افکار حیات بخش اسلام احساس خطر مینمایند ، تلاش میکنند تا پیروان عقیده اسلامی دارای پنداره های قشری و سطحی و خوفاتی بسوده و تنها رنگ و شباهت اسلامی داشته باشند زیرا ایشان میدانند که اسلام برای هر فرد و اجتماع حقوق انسانی ، اجتماعی و قانونی میدهد و فرد و اجتماع را به آزادی و داشتن روح عزت طلبی و کرامت جویی آگاه میسازد که ایسن

رابطه نفرت و کینه نخواهد بود . که بیکار است ، میفرمود از نظر من اقتصاد می پرسیدند چرا میفرمود هرگاه شخصی پیشه ای نداشته باشد که زندگی خود را با آن اداره کند ، باین خود زندگی خواهد کرد . همچنان موقعی که یکمده مردم بحضور حضرت محمد (ص) مشرف شدند ، یاد کردند که فلان شخص همواره روز خود را در روز و شبش را در نماز میگذراند و کاری جز این ندارد ، پیامبر اسلام فرمود : اسلام در این صورت مصارف زندگی او را چه کسی تامین میکند؟ عرض کردند ماهه بکنک یکدیگر اینکار را انجام میدهم . فرمود شما همه از او بهترید .

اسلام اجازه میدهد انسان در هر رشته و جیتی که بخواهد به فعالیت بپردازد ، به نحوی که اینکار و فعالیت او باعث آزار و ضرر دیگران نگردد بدینوسیله راه زندگی را بر دیگران تنگ نسازد . اسلام حدود و مقرراتی دارد که مصلحت فرد را بعنوان یک شخصیت جداگانه در نظر میگیرد و در عین زمان فرود را به صفت اینکه جزئی از اجتماع و با سایر افراد یکجایست مینماید هم بقدر کافی رعایت میکند ، ازین لحاظ ، دیگر رابطه فرد با جامعه یک

برخی از ادیان کهن در روش و تعالیم خود نسبت بزندگی اهمیتی قایل نبودند و به ارتباط اجتماعی ارزشی نمیدادند و همواره متوجه ضمیر و دلها میگردیدند و مردم را تنها به تصفیه روح و تهذیب نفس دعوت میکردند و به عبارتی دیگر زندگی انسانی را به دو نوع تقسیم مینمودند که نوعی برای خود اختیار کردن عبادت مطلق و ترک زندگی با همه مظاهر و زیبایی های آن ، و نوع دیگر ، زندگی برای مردم که عبارت از زندگی انسانی با کلیه تکالیف و دشواری های آن بوده و دین و دینان را با این نوع زندگی متافق و نامتوافق میکردند چنانچه آثار و مثالهایی از آن در جهان معاصر نیز در ادیان بزرگ غیر اسلامی مشاهده میشود .

اسلام که آخرین ادیان آسمانی است برای آن آمد تا پیام نجات بشریت را بگوش جهانیان برساند و زمام زندگی را در دست گرفته راه زندگی متوازن و مسعود را نمایان سازد و در نگاه بشر را در پهنه دور و نزدیک زندگی روشن و امید بخش نماید و انسان را مثل حیات اسلامی و انسانی در میان موجودات گرداند اسلام سعادت و آرامش واقعی را در زندگی همگانی و اجتماعی میداند و نجات را جز در سایه یک اجتماع متکامل و آبرومند جستجو نمیکند و اعلام میدارند که انسان برای آن بوجود نیامده تا به حال فردی ، از او دور از مردم بسر برده و جز بخود بدیگری نیندیشد ، ازینرو اسلام نمیتواند از اجتماع بدور بماند و واضی شود که انسان با بر مبادی ظلم و استبداد اعتماد نکند و از نظریات و افکار شوم و گمراه کن پیروی نمایند و بابه ارتباطات و علائقی که متافق پیوند ها و ارزشهای اسلامی باشند ، بگرایند .

اسلام دین قانون و نظام است و انسان عاقل و با داشتن قانون و نظامی که ضامن سعادت و پیشرفت مادی و معنوی باشد هم میکند و زندگی را در از قانون و دستوری که حدود و ساحه پیروزی و خوشبختی بشریت را در هر وقت و زمان تعیین نماید ، مورد تکرهش قرار میدهد . در سایه قوانین اسلام هر فرد باید کار کند و از هر کار و زحمت خویش برخوردار گردد و بار دوش دیگران نباشد . تاریخ اسلام گواه است که رهبران دین اسلام ، خود شخصاً میکردند و از زحمت شان خود و دیگران را مستفید مینمودند و باشخصاس تنبیل و بیکار ارزشی قایل نبودند .

میگویند حضرت محمد (ص) هرگاه نظرش به شخص خوش آیندی می افتاد می پرسید آیا این شخص پیشه دارد ؟ اگر پاسخ میدادند

## شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

### حضرت انس بن مالک (رض)

مورد فرزندان ابن مالک اینست که از آن صد فرزند مانده است ، بعضی هاهشتاد تن میگویند که ۷۸ تن از آن مرد و ۲۷ تن باقی دختر بوده است .

ابن مالک (رض) از جمله تیراندازان ماهر آندوره بشمار میرفت ، بهین منظور حضرت ابوبکر صدیق (رض) و برادر بزرگترین فرستاد . این صحابه در زمان خلافت حضرت عمر (رض) به بصره جهت تعلیم و آموختن مردم فرستاده شد و در آنجا به تعلیم کلام الهی مصروفیت داشت .

این شخصیت براژنده اسلامی در سفر و حضر نماز را ترک نمی کرد و همیشه مواظبت می نمود بهین مناسبت نماز خواندن او را به نماز خواندن پیغمبر اسلام (ص) تشبیه کرده اند .

ابن مالک (رض) از جمله آخرین اصحاب است که در بصره وفات نموده و با فاصله چند میلی آن شهر مدفون است .

بقیه دو صفحه ۵۶  
صفحه ۵

نام این شخصیت براژنده اسلامی انس بوده پدرش بنام مالک بن نضر خزاجی انصاری معروف است ، مادرش ام سلمه بنت لهعان میباشد ، همواره بخدمت پیغمبر اسلام (ص) حاضر و مصروف بوده نظریه کثرت حضور و مبادرتش پیغمبر اسلام (ص) او را به اباصخره ملقب نمودند .

در حضور این شخصیت اسلامی در غزوه بدر اختلاف است ، بعضی ها اشتراک آنرا بغزوه بدر تأیید نموده و برخی تردید کرده اند توفیق هر دو روایت اینست که این صحابه غزوه بدر را مشاهده نموده ولی نسبت بسفر سنش بخدمت رسول خدا (ص) مؤلف بوده زمانیکه رسول خدا (ص) بمدینه منوره تشریف فر ما شدند سنش از ده سال تجاوز

ابن عبدالمطلب گوید : صحیح ترین نظر در

نمی کرد ، وی مالک زمین و باغی بوده سالانه دویار از آن حاصل می برداشت و از عصا و گلهایش مشک می ساخت .

خود انس (رض) میگوید : بسن دوسالگی ام در مدینه منوره ام سلمه مادرم روزی از دستم گرفت و مرا نزد رسول خدا (ص) برد و گفت : این پسر من است و بلازمتم شما می گمارم سپس مدت ۹ سال تام خدمت رسول خدا (ص) برایش دعای اولاد نمودند ، همان دادم پیغمبر خدا (ص) بمن نگفت که این کار را بی مورد اجرا کردی .

نسبت حسن خدمت و اجراءاتش رسول خدا (ص) برایش دعای اولاد نمودند ، همان بود که از صلب آن هشتاد مولود پسری بدنیآ آمد ، هنگامیکه وفات می نمود از پسر پسر پسرش ۱۲۰ تن زندگی می کرد .

ابن عبدالمطلب گوید : صحیح ترین نظر در



# کنفرانس صلح ژنیو و آینده شرق میانه

کنفرانس صلح ژنیو قاطع، عادلانه و واقعینا نه باشد، در غیر آن کنفرانس ژنیو نیز در جمله سایر تشبیهات مسالمت آمیز بین المللی در حصه ختم بحران شرق قیما نه بی نتیجه خواهد بود.

**وضع عمومی پیش ازین کنفرانس:**  
اوضاع عمومی پیش از آغاز جلسات کنفرانس صلح ژنیو به نفع عربها انکشاف مینماید زیرا موقف حق بجا نب آنها، ایشا ترا هم در جنبه داخلی و هم در صحنه بین المللی نیرو مند تر ساخته است در جنبه داخلی سیاستشان در زمینه استفاده از نفت بحیث روز بروز قویتر و نزدیکتر میشود یک حربه در حل مشکل شرق قیما نه چنانچه هفته پیش باز تصمیم گرفتند تو لید نفت شانرا پنج فیصد دیگر هم کمتر سازند، اما وزیر امورنفت عربستان سعودی روز سه شنبه گذشته در واشنگتن اطمینان داد که اگر ایالات متحده امریکا واسرا نیل خروج قوای اشغالگر اسرا نیلی را از سر زمین های عربی تضمین نمایند آنگاه عرب ها بر تصمیمشان در حصه کاهش تو لید و صدور نفت شان بکشورهای طرفدار اسرا نیل تجدید نظر خواهند کرد و باینصورت باز نفت عربها برای کشور های غربی جریان خواهد یافت.

## اثرات کنفرانس الجزایر در دو هفته

اخیر معلوم می شود که کنفرانس الجزایر در اتحاد واتخاذ یک موقف واحد عربها اثرات خاصی داشته است همین کنفرانس بود که بر عبر آن ملل عربی موقع داد تا انکشافات اخیر را با سوال اتحاد کامل شان مجدد آبر اسی نمایند و نتایج جنگ اخیر شرق قیما نه را بدقت مطالعه کنند در اثر تقویه مزید روحیه اتحاد بین ملل عربی بود که از پیدا شدن فاصله بین مصر و لیبیا هم جلو گیری شد و مساعی رئیس جمهور سوریه به اختلافات رهبران مصر و لیبیا که نزد یک بود به قطع علائق بین دو کشور برادر منجر شود پایان داد و روز سه شنبه گذشته این موفقیت رئیس جمهور سوریه انتشار یافت.

(بقیه در صفحه ۶۰)

صفحه ۷

حصه پایان این معضله از آغاز به کار شروع کنند چنانچه چگو نکی تطبیق پلان صلح اخیر در مورد شرق قیما نه روش اسرا نیل را بخوبی برای عربها و جهانیان روشن ساخت زیرا اسرا نیل مر حله اول این پلان را که مبادله اسرای جنگی بعد از بر قراری اور بند بود به نفع خود عمل کرد اما پیش از آنکه مر حله دوم این پلان را تطبیق نماید و به خروج قوای خود از منطقه غربی کانال سوئز شروع نماید آغاز کرد به بهانه جو بی و بر خورد های پراکنده با عربها تا حال هم می بنسیم که با خراج قوای خود از منطقه غربی کانال سوئز شروع نموده و مسی خواهد جریان را در مسیری پیش برد که عربها اصلا نتوانند از آن در حصه بر آورده ساختن حقوقشان استفاده برند.



لذا آنها نیکه جریانات ویتنام را بعد از کنفرانس صلح پاریس تا امروز بدقت دنبال کرده اند باین نظرند که اگر کنفرانس صلح ژنیو صرف بعمومیات توجه کند و جلسات خود را صرف به مذاکره در باره دوام اوربند و بحث بر فیصله نامه ۲۴۲ شو رای امنیت وقف سازد، آنگاه کو چکترین شمره ازین کنفرانس گرفته نخواهد شد خصوصاً اگر کنفرانس ژنیو عربها واسرا نیل را به دوام مذاکرات مستقیم توصیه نماید، کو چکترین ثمری ازین کنفرانس بدست نخواهد آمد.

بنابر این توقع این است همان گونه که علل جدا گانه و متفاوت، بر خورد های ویتنام و بحرانی شرق قیما نه را سبب شده است بهمان صورت باید با این دو معضله به صورت جدا گانه پیش آمد شود و بهمین قسم هم فیصله ها و تصامیم

زمین ویتنام بلند خواهد ساخت. نتیجه کنفرانس صلح پاریس با اینصورت نتایج کنفرانس صلح پاریس امید وار کننده بود اما فیصله کن نه، صلح را در ویتنام تضمین نمود اما نتوانست ریشه های اختلافات را از بن بر کند جوانب متخاضم را با شستی و سازش واداشت اما نتوانست فضای بی اعتمادی را از ویتنام و باز هم حوزه هند چنین بصورت کلی دور راند، استقرار و استحکام اوضاع و بر قراری آرامش را در ویتنام توصیه نمود لیکن جوانب علاقمند را از دوام همکاری و تجهیز قسمی و کلی باز داشته نتوانست با اینصورت اگر از کنفرانس صلح ژنیو نتایج مشابه کنفرانس صلح پاریس را انتظار داشته باشیم آنگاه از پیروزیهای قاطع و کلی آن کمتر

میتوان امید وار بود، زیرا هما نگونه که کنفرانس صلح پاریس نتوانست ریشه های نزاع و دوام بر خورد ها را در ویتنام بصورت خاص و در حوزه هند چنین بصورت عام بر کند کنفرانس صلح ژنیو هم راه پر پیچ و مانع دار را در حل مشکل شرق قیما نه خواهد پیمود و حل قسمی و تدریجی این معضله را در میان خواهد کشید در حالیکه حل قسمی و تدریجی مشکل شرق قیما نه را عربها به نفع خود نمیدانند زیرا آنها از همه پیشتر به روشن و عادت تجاوز کارانه اسرا نیل بلدیت و آشنا بی دارند.

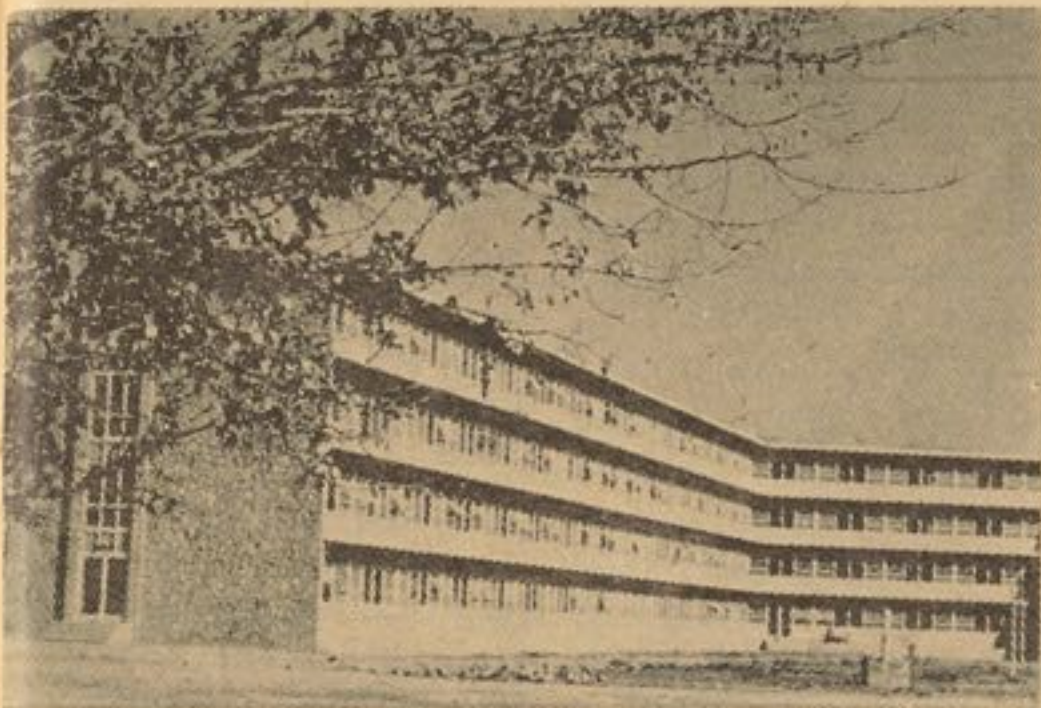
اسرا نیل اصلا اجازه نخواهد داد قدمها در راه حل تدریجی بحران شرق قیما نه موفقانه دنبال گردد و خواهی نخواهی بعد از چند قدمی حرکت را در راه حل تدریجی این معضله مانع میشود و باز هم عربها و جهان صلح پسند مجبور خواهند بود در

در روز های اخیر حلقه های علاقمند را، بیشتر جریان انکشافاتی بخود معطوف داشته است که بر موفقیت کنفرانس صلح ژنیو اثر مستقیم دارد. این کنفرانس که در آن تطبیق فیصله نامه شورای امنیت در اخراج قوای اسرا نیلی از سر زمین های اشغال شده عربی و هم تضمین صلح حوزه شرق قیما نه دو نکته اساسی مباحثات آنرا تشکیل خواهد داد، زیاد تر کنفرانس صلح پاریس را در خاطر ها زنده می سازد که در پایان سال پیش برای بررسی موضوع تضمین صلح ویتنام دایر شد. کنفرانس صلح پاریس از نگاه شما ملین کنفرانس و هم طرح موضوع تضمین صلح حوزه هند چنین با پیروزی های نسبی و نتایج نسبتاً امیدوار کننده پایان یافت اما روزها مابعد آن نشان داد که باز هم صورت سهمگیری دو جانب و یا چار جانب متخاضم در ویتنام در چگو نکی استقرار اوضاع و بر قراری صلح ویتنام سهم موثرتری داشته اند تا سهمگیری کشور های دیگر و موسسه جهانی ملل متحد زیرا بعد از آن دیدیم که در خلال تقریباً یک سال گذشته صلح واقعی نتوانست آرامی کامل مردم ویتنام را تأمین کند، سلسله بر خورد ها و آمادگی هارا در سراسر ویتنام یکسره فرا موش خاطر ها سازد. وظیفه کمیسیون ناظرین صلح موافق با خواسته همه جوانب نتوانست پیش رود و با پیروزی اختلافات دیدیم که شش ماه پیش هیات کانادا از جمله هیات ناظرین صلح ویتنام خارج گردید و جایش را به هیات کشور دیگری داد.

بهمین قسم سلسله تصادمات در ویتنام خصوصاً بین دو جانب در ویتنام جنوبی ادامه یافت و اکنون از وقوع بر خورد های وسیع اما پراکنده بین قوای حکومتی و جناح ویتکانهای آن کشور خبر های نشر میشود و از خلال این خبرها چنین بر میآید که اندک بی احتیاطی

شعله های آتش جنگ را باز درس شماره ۳۹

# پوهنتون د عیاد گاه



نهایی از لیلیه پسران پوهنتون کابل

بسوی عدد ۹۰۸۳۰ می لغزد . . .  
از دحام در خیابان های پوهنتون  
کمتر میشود ، همه بسوی صنف  
ها میروند و گوش به لکچر و درس  
استادان میدهند . . .  
اما هنوز ، صحنه پوهنتون پر از  
جوانان است ، یکی درس میخوانند  
دیگری قدم میزند ، دسته بی گرم  
گفتگو اند .

بسوی کتابخانه پوهنتون میروم ،  
این کتابخانه از جمله غنی ترین -  
کتابخانه های شهر ما بشمار میرود  
در آنجا کتاب های مختلفی وجود  
دارد و بقول يك منبع آن ، روزانه  
گروه کثیری از محصلین ، از کتاب  
های آن استفاده میکنند .

نگاهم ، از یکسوی کتابخانه ، به  
سوی دیگر میرود و بدنبال بهانه ای  
وسوزه ای میگردد ، کسی را میجویم  
که یا او به گفتگو بپر دازم . . .  
در گوشه ای ، جوانی را می بینم  
که کمی عصبانی به نظر می رسد ،  
گاهی خود را با کتابی مصروف می-  
سازد و زمانی بسوی دروازه نگاه  
میکند . او تنها نشسته است ، بسویش

کافه تریایی پوهنتون کابل که  
روزانه تقریبا برای چهار هزار محصل  
پوهنتون غذای خوب و ارزان تهیه  
میکند .

لحظه ها و قصه ها و ماجرا های جوانان در  
پوهنتون

محصله ای که با وجود تربیه دو فرزندش  
تحصیل هم میکند . . .

- خوب ... دگه ... دگیشه بگو . هفته ، مدیر مجله برایم گفته بود  
- مه ... مه ... هنوز به سرویس قلم و کاغذ را بر داشته بسوی  
بالا نشده بودم که او ره دیدم . . . پوهنتون رفتم ، بسوی میعاد گاه  
خیلی بطرف مه سیل میکرد . . . مه . . . جوانان ، جایی که پر از خاطره های فراموش ناشدنی  
مه هم ... طرفش خنده کدم . . . هاست ، خاطره های فراموش ناشدنی  
بیچاره ... تا اینکه ... او نه آمد . . . و جوانان درینجا روزهایی از عمر  
و به گیر شما افتید . . . خود را میگذرانند که پر از شور و  
واژه سخن باران کردین ... هیجان است . . .  
بعد صدای خنده و قهقهه بلند می شود ، جوانان که از آنجا می -  
گذشتند همه با تعجب ، آنها را تماشا میکردند . . .  
راستی ، فرا موش کردم ، مقدمه این رایور را بنویسم ... آری ادرین





# جوانان



کتابخانه مجهز پوهنتون کابل دانشجویان را از مراجعه به کتابخانه های دیگر بی نیاز ساخته است  
 به ساعتش نگاه میکند ، بعد میگوید : میدهد :  
 - بسیار خوب ... ولی زود باشید - تمام دو ران تحصیل جوانان  
 که ناوقت شده . - پراز خاطره است ..  
 از او سوال میکنم : درس خواندن ، گرد هم جمع شدن  
 - در کدام پوهنخی درس می- و گفتگوهای دوستانه ، شوخی ها  
 خوانید ؟ و مزاح ها ، همه خاطراتی است ،  
 میگوید : که همیشه می ماند .  
 - پوهنخی انجینیری ، صنفا از او می خواهم ، تا درباره خودش  
 سوم . بگوید ، درباره شمولیت خود و در  
 میگویم : اگر خاطره جالبی از دوره باره کانکور ... درین لحظه ، کسی  
 تحصیل خود در پوهنتون داشته درچشمانش میدرخشد ، کسی  
 باشی قصه کن . خوشحال میگرد ، آنوقت میگوید :  
 کمی فکر میکند ، بعد جواب

میروم ، پهلویش می نشینم ، کمی تعجب میکند ، با نگاه متعجب بسویم  
 میتگرد ، بعد بازهم به کتابش چشم میدوزد ...  
 از او می پرسم :  
 - اجازه میدید ، کمی اینجا بنشینم ؟  
 بزور لبخندی میزند ، بعد جواب میدهد :  
 - شما خوبی اجازه نشین !  
 با او به گفتگو می پردازم ، معلوم میشود ، در پوهنخی اقتصاددرس می خواند ، و حالا هم آمده تا در کتابخانه مطالعه کند ... اما از همان آغاز معلوم بود که می خواهد تا هر چه زودتر از نزدش بروم ... از او می پرسم :  
 - آیا انتظار کسی را دارید ؟  
 میگوید :  
 - نه ....  
 ولی از حالت نگاه هایش ، بسوی تابه سوالاتم جواب دهند . باز هم



صفی از شاگردان پوهنتون که بنوبت وارد کافه تریا میشوند

# لشکر گاه و طلای سفید

در لشکر گاه اهالی هفته سه روز در منازل خود هم از صرف نمودن گوشت خودداری میکنند.

پروژه نهر شمالان جدید سیتو اند بشکل بهتری اصلاح شود

امسال حاصلات پنبه در تمام مناطقی که زارعان به کشت پنبه می پردازند بصورت بیسابقه بیشتر شده است. بناغلی حفیظ الله رئیس موسسه پنبه و روغن نباتی هلمند گفته است: مجموع خریداری پنبه از اول میزان تا ۱۵ قوس امسال دارد.

موقعی که در لشکر گاه بناغلی پوهاند پژواک والی و مامورین عالی-رتبه آن ولایت را ملاقات کردم به مطالب مهم و ارزنده پی بردم که درین راهپور از نظر خوانندگان عزیز مجله ژوندون میگذرد.

مجددانه پیش برد. چون در همین مجلس بناغلی رئیس موسسه پنبه و روغن نباتی هلمند هم حضور دارد می پرسیم: بناغلی رئیس، من در محوطه فابریکه با کوه بزرگ پخته مقابل شدم، معلوم میشود که حاصلات پنبه امسال بیشتر است. او می-گوید:

مسایل عمده ایست که باید جدا به آن رسیدگی شود: عرایض فراوانی که همروزه بدفتر خودم و سایر مامورین میرسد و وقت زیاد کار را میگیرد. به این عرایض هم نباید بی توجهی کرد. شکایات عمده مردم و نابسامانی هایی که از رژیم گذشته مانده مسایل حل نشده آنوقت را باید حل فصل کرد و در ضمن پلان های انکشافی جمهوری را که برای رفاه مردم و آبادی کشور طرح میگردد با بست

حاصلات پنبه خیلی زیاد است کوهی را که مشا هده کردید هنوز قسمتی از حاصلات می باشد، جریان خریداری پنبه ادامه دارد. می پرسیم:

کشت پنبه برای زارعان اقتصادی تر است یا سایر...

حرفم را قطع میکند: بلی بخصوصی که دولت کشت پنبه را تشویق می نماید، ما روزانه مبالغ هنگفتی را نقداً به زارعان پنبه کار می پردازیم... امسال ممکن است فابریکه بصورت سال تمام فعالیت داشته باشد در حالیکه سالهای قبل چنین نبود. پوهاند پژواک به ادامه حرف های او میگوید:

در نظر داریم کدام هایی تمپه نمائیم تا محصول جمع شده را در آن نگهداری کنیم. می پرسیم:

پوهاند صاحب... شما موفق به باز کردن مشیت عمده استفادده جو شدید که در زمین های دولتی برای نفع شخصی خود پنبه و گندم زرع کرده بودند... پژواک میگوید:

بلی... حاصلات شان ضبط شد این حاصلات که قرار بود چند نفر بصورت شخصی از آن استفاده کنند آنقدر زیاد بود که جای نگهداری آنها نداشتیم، لذا مقادیر زیاد آنها به کندهار و هرات فرستادیم... درین وقت بناغلی رئیس محکمه میگوید:



اکنون میله خلج درینجا برگزار میشود، در نقطه همواری در داخل شهر لشکر گاه

وبعد نهر جدید را دیدیم . آنوقت پوهاند پژواک باتاثر فراوان گفت :  
- درین پروژه جدید ، یعنی نهر جدید طو ریکه متخصصین گفته اند در حدود ۱۷ میلیون دالر مصرف شده که از نظر من بکلی یکه پروژه بی ثمر است و بدان می ماند که خانه رنگ شده را دوباره رنگ کنیم و یادراتاقی بالای فرش های خوب آن فرش جدیدی گسترده شود . این زمین ها همه سیرا بند پس نهر جدید را بکدام منطق برای همین زمین ها ساخته اند ؟

من که زمین های مذکور را دیده ام می پرسم :

زمین های مذکور همه آباد و سیراب بودند و به آب بیشتر احتیاجی ندارند ، حتی آب بیشتر باعث خرابی آن خواهد شد ، در حالیکه در سمت دیگر نهر جدید تپه ها می وجود دارد که نمی توان از نهر جدید استفاده برای آن صورت داد .

پژواک میگوید :  
- همین مطلب است که انسان را گنج میسازد ، ولی من فکری برای اصلاح این پروژه کرده ام که می خواهم آنرا در یک فرصت مقتضی بامقامات ذیصلاح در میان بگذارم . بعد بناغلی والی برای اینکه فکر خود را درست تر تشریح کرده باشد با من بطرف دشتی براه افتاد که در نزدیکی آن محل واقع بود . پژواک گفت :

- اگر آب نهر جدید بالای این دشت هدایت شود این زمین های خشک بقیه در صفحه ۶۳



این گوشه از کوه پنبه است . امسال حاصلات پنبه بیشتر از هر وقت دیگر می باشد

میشود ، مگر متأسفانه از آنجا حیوانات و بخصوص شترها توسط قاچاقبران خریداری شده بخارج کشور برده میشود ، چنانچه شترهایی را که در آن گوشه می بینید شترهایی است که از نزد قاچاقبران ضبط شده . برای اینکه کنترل بیشتر بعمل آمده باشد و در ضمن سهولتی برای خریداری اجناس فرا هم گردد ما این میله را بداخل شهر انتقال دادیم . بعد به اتفاق والی لشکر گاه از پروژه جدید شمالان دیدن نمودم ، بناغلی پژواک نهر قدیم شمالان را و ساحه ای را که این نهر آبیاری میکرد بمن نشان داد

های گذشته بود بهبود یابد . این مطلب را شما بحیث یک خبرنگار خود میتوانید در بازار مشاهد کنید .

می پرسم :

- وضع برق در اینجا چطور است ؟ بناغلی پژواک توضیح میدهند :  
- فعلا برق کافی بنظر نمی رسد چنانچه در قابریکه روغن هلمند نیز از برق دیزلی استفاده میشود ، ولی حکومت در نظر دارد دوتوربین دیگر بند برق کجکی را فعال سازد . درین وقت بناغلی قو ما ندان امنیت ولایت هلمند وارد شده میگوید :

والی صاحب امر شما در مورد انتقال میله خلیج از محل اولی آن بمحل فعلی تعمیر شده است . پوهاند پژواک از من خواست تا محل میله خلیج را به همراهی شان مشاهده کنم .

در خود لشکرگاه میدان بزرگی در جوار دریای هلمند را برای میله مذکور که در حقیقت با زا ریست اختصاص داده بودند ، گوسفند ها شترها و دیگر حیوانات ، ضروریات زندگی و تقریباً همه چیز درین بازار عرضه میشود ، جمع وجوش آن محل طوری بود که آدم میتواند بفهمد میله در کار است .

بناغلی پژواک گفت :

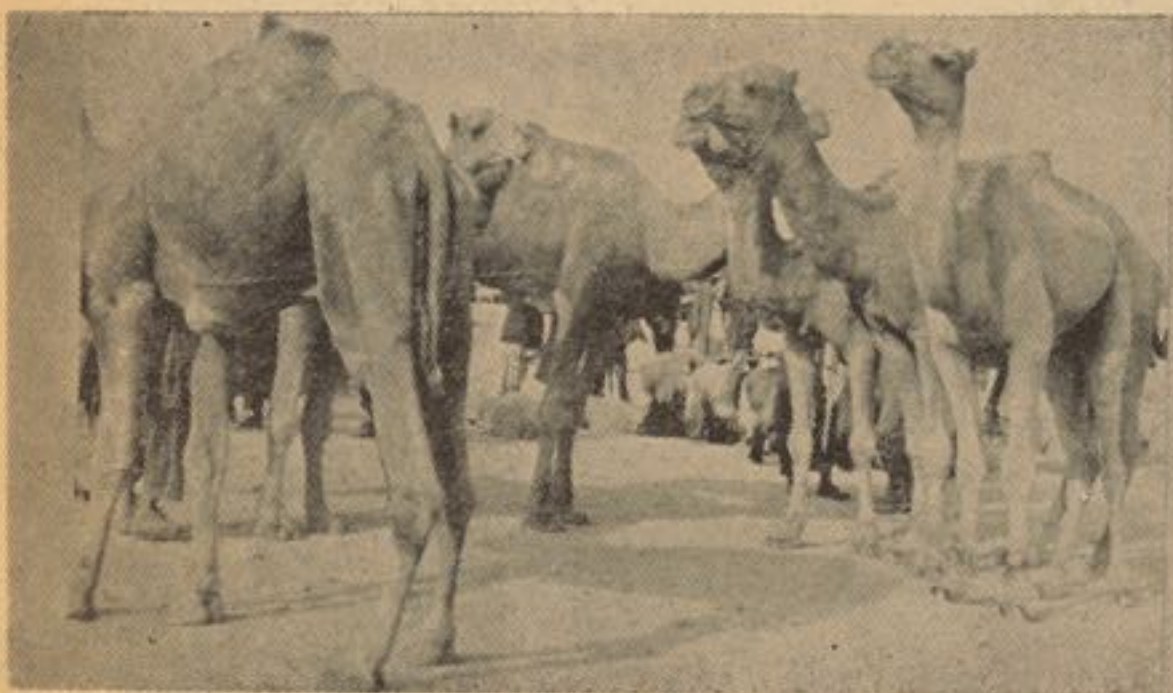
- قبل برین این میله و این جمع وجوش در دشتی دورتر از اینجا برگزار

- دوسیه های این عده اشخاص استفاده جو در حال تکمیل است و به محکمه محول میگردد . رویم را بطرف مستوفی ولایت کرده میگویم :

- بناغلی مستوفی کارهای اداره شما بعد از برقراری جمهوری نوین چگونه است .

بناغلی مستوفی پاسخ میدهد :  
- کارها آنقدر زیاد است و سرعت عمل را ایجاب میکند که فعلا ما به کمبود پرسونل دچاریم . عواید مستوفیت بیشتر شده است و تنبلی از ادارات رخت بر بسته . بناغلی پژواک داخل صحبت شده میگوید :

- رژیم جمهوری که خواست همه بود عناصر و طنپرس را چنان بوجود آورده که بصورت صادقانه لحظه خدمت بوطن را فراموش نمی کنند . پلان های مترقی این رژیم در همین ولایت باصمیمیت استقبال شده و در ساحه تطبیق گذارده میشود ، چنانچه در لشکرگاه هفته سه روز در بازار گوشت نیست درینجا نه تنها ما مورین بلکه همه مردم حاضر شده اند هفته سه روز در منازل خود از صرف گوشت خود داری کنند تا باشد که وضع نابسامان گله داری و تربیه مواشی که زاده خشک سالی ها و بی مبالاتی



این شترها قرار بود بصورت قاچاق بخارج برده شود ولی از نزد قاچاقبران ضبط گردیده است .

# هنر مند یکه روش خاصی را اساسی



«شاعر» در سال ۱۹۳۱ روی چوب‌کنده شده است

هنر سوا اینسکی بازندگی ملی انکشاف یافته و شیوه خاصی را اقوام داده که بصفت نمونه باقی خواهند ماند و بیانگر زندگی شمرده خواهد شد

تمثال هائی می بینم که ما کس سوا اینسکی در پورت رت های استثنائی و صاف دقانه که از نظر روانشناختی عمیق و بی مانند اند بجا گذاشته است مانند پورت های میچا ها هاو لیچیک، نیرودا، منیس - لیس دو وراک، سمیسا نا، ورجلیکای جیرانسیک، سالدا، نیومن، واکر، فیوچک و یکده زیاد دیگر.

هنر سوا اینسکی بازندگی ملی انکشاف یافته و شیوه خاصی را اقوام داده که بصفت نمونه باقی خواهد ماند و بیانگر زندگی شمرده خواهد شد. سال روز تولد وی انگیزه یکده جشن های دیگری در هنگام نخستین نمایش جامع آثاریکه این هنرمند در دوره حیات خود بدید آورده گردید.



جری داکر - گالیری ملی پراگ کار شده باذغال

هر فرد چکو سلواکیا اسم ماکس سوا اینسکی هنر مند ملی رادردیف جوزوف مین و میکو لاس الس دو هنر مندی که عنوان بزرگترین پایه گذاران شیوه ای هنری چک شناخته میشوند قرار میدهند - درین قضاوت حق بجانب هستند زیرا سوا اینسکی به شکل هنری و بطور با شکوه و خاصی زیبایی و ایدآل های انسانی را منعکس میسازد در این آثار در خشکی خور شید با طرز دید خوشبیبانه توام بایک شادی و تهیج با هم عجین شده و در عین زمان در آنها زیبایی و فریبایی ریالیستی نیز بطور جامعی مشهود است. مثنی هده نقاشی های وی فریبنده حواس و رباینده نگاه و الهام بخش افکار است.

اگر کسی خواسته باشد که رجال بر جسته ملی را از بیسن کمپوز ران شاعران نو یستندگان - نقاشان و سیا ستمند اران و سایر شخصیت هادر نظرش مجسم سازد ما بصورت قطعی این قیافه ها را در



پورت ریت سوا اینسکی - کار خودش باقلم

شد تا از این نمایشگاه دیدن نمایند سرگذشت زندگی هنری ماکس - سوا اینسکی از طرف گالیری ملی در پراگ با تصاویر و شرح آثار هنری او به نشر سپرده شده و سرپرستی نمایشگاه را وزارت کلتور جمهوری سوسیالیستی چکوسلواکیا بعهده گرفته است. همزمان با این نمایش بزرگ در مرکز، تماشا چیان و علاقمندان میتوانند در مراکز دیگر در لیبریک، چپ و غیره در گالیری های مناطق شان کلکسیون کوچک تر آثار مشهور او را مشاهده نمایند. تمام عمر این هنرمند وقف تجلی روح ملی در نقاشی های او شده است ازین جهت مردم با فہم بیشتر آثار او را بهتر از گذشته دوست

میدارند و به آثارش علاقه میگیرند و به این منظور برای بازدید از نقاشی هایش رنج سفر را تحمل میدارند. او هنرمند محبوب مردم است و حتی در زمان حیات خود در نتیجه موفقیت های شایان هنری به شهرت و افتخارات محسوس نائل گردید که همه محصول پشت کار و عشق و علاقه بزرگ او به هنرش بود. او پرو فیسور اکادمی هنر گرافیک در پراگ بود. دکستوری افتخاری داشت و یکده جوایز بزرگ را در طول حیات خود نصیب شده بود که مهمترین آن، جایزه صلح چکوسلواکیا میباشد. سوا اینسکی تا آخرین روز های حیاتش روز های که بسیار پیر شده بود، هنوز هم پر از نیروی خلاق

# دگذاشت و آنرا دوام داد



«ستودیو» بارنگک روغنی درسال ۱۹۱۶ کار شده است

و نوآفرین بود، زندگی برای او عالیترین افتخارات را بارمغان آورد، او را بمقام هنرمندی ملی رسانید و او را بصفت یکی از بزرگترین شخصیت های بانقوذ کلتور ملی و یک نفر هنرمند که خود پایه گذار شیوه خود بود و آنرا ادامه داد بما عرضه کرده است.

بامشاهده آثار اونسل ما علاقه و عشق به طبیعت را چنانچه خود هنرمند آنرا دوست میداشت

خواهند آموخت (طبیعت را تحسین کن نام یکی از کتب اوست) و مخصوصا تابستان و فصل گلهای پروانه ها دروگری و صغای خاص درخشش خورشید و فعالیت به روشنائی آن را فرا خواهند گرفت.

(فصل درو) یکی از نقاشی های بسیار ارزنده اوست که با رنگ روغنی کار شده و درسال ۱۹۲۷ به ملت چکوسلواکی اهداء شده است.

سوانیسیکی حتی درسال های که بسیار پیر شده بود ساعت ها درکارگاه که خودش آنرا «پایان» میخواند - می نشست - بنسل بقیه درصفحه ۶۳



«سرزمین غریب» درسال ۱۹۰۰ بارنگک روغن کار شده است

بیرند  
نقاشی  
ارند  
است  
نتیجه  
بهرت  
یدکه  
نسق  
او  
بیک  
ساری  
ک را  
بود  
ملج  
مای  
شده  
لاقه

# روزنه ای بسوی تاریکیها

## یا دداشت از: لایلا - تنظیم - از دیدبان

بابی شرمی چشم در چشمم  
میدوزد و بعد با سرانگشتانش بسته  
و گره بسته را لمس میکند و میگوید:

- بگیر!

بعد بی آنکه صبر کند، بی آنکه  
منتظر من شود، گره بسته را باز  
میکند و پنج بسته صد افغانیکی را  
روی فرش، درست در مسیر نگاهم  
زدیف میکند و با وقاحت میگوید:

- هر چه باشد، محسن خان یکمرد  
است، مردی که بآنچه بگوید عمل  
میکند. این هم پنجاه هزار افغانی،  
همانطور که وعده کرده بود.

مکت کوتاهی میکند و میگوید:  
- حالا باید بفهمی که عمه مردها  
یکرنک نیستند، جواد و محسن،  
زمین تا آسمان با هم فرق دارند.  
دهنش را کج میکند و بانیشخند  
تحقیر آمیزی دوباره تکرار میکند:  
- جواد و ...

و من مثل دیوانه ها فریاد میکشم:

- خجالت بکش عمه! خجالت!  
اشکی که دور چشمانم حلقه زده  
است، میخواهد روی گونه هایم  
بغلطد، اما من جلو آنرا میگیرم و در  
عوض بطرف پولها حمله میبرم،  
یک بسته آنرا میگیرم و با دستهای  
لرزان و ناتوانم میخواهم تکه و پاره  
اش کنم. نوت ها نونو است و من  
به آسانی با ینکار موفق نمیشوم  
و فقط میتوانم مقداری از آنرا از میانه  
دو، نیم کنم. مثل کسیکه گرفتار  
رعشه شده باشد، سر تا پا یسم  
میلرزد، آنچنان که حتی نمیتوانم  
تعادل را نگه دارم.

عمه وقتی دیوانگی ام را می بیند،  
حالت غیر عادی ام را می بیند،

چنگ می اندازد و بسته پولرا از لای  
انگشتانم بیرون می کشد و با بسته  
های دیگر یکجا میکند و زیر زانوی  
خشکیده خودش قرار میدهد. تلاش  
و کشمکش من بی نتیجه میماند  
و ناگهان عمه جیغ می کشد:

- لایلا! احمق، دیوانه، میفهمی  
چکار میکنی؟

میگویم:  
- بتو مربوط نیست که چکار

میکتم.  
لبانش چنان میلرزد که مرا به  
وحشت می اندازد:  
- تو از احمق هم، احمق تری!  
خیال میکنی که اگر پولها را تکه  
و پاره کنی، چیزی دستگیرت میشود؟

### آقای دیدبان!

برادر عزیز خواستم تا نکات چند پیرامون داستان زندگی لیلانویسم  
روزنه بسوی تاریکیها حقیقتاراهی است که هر چشم عمیق بین  
میتواند ببیند که چگونه بدبختی دامن سیاه و مردودش را بر بخشی از  
جامعه ماضیوار ساخته است.

داستان غم انگیز لایلا را مطالعه کردم. داستان غم انگیز لایلا واقعا  
قلب هر انسان با احساس را میخراشد من در حالیکه خود را در  
بدبختی این دوشیزه داغ دیده سپیم میدانم به همه اشخاص هو سباز  
بخصوص بان بی خردان فرومایه ای که دختران همچون لیلای معصوم را  
بدبخت ساخته اند هزار نفر یمن میفرستم.

لیلای عزیز! در سیستم فر توت گذشته درده سال اخیر جامعه ما را با هوسبازان  
خائنین و عیاشان هم آغوش میساختند بی بند و باری ها، نابسامانی ها،  
عوام فریبی ها، مردم آزاری ها، حق تلفی ها در هر گوشه کشور از  
طرف تعداد محدود خائنین ملی زبانه میکشید طوری که زندگی تو نمایانگر  
آن است.

من در حالیکه به همه مفسدین خصوصا آن ددصفتان بی خرد چون  
«جواد» و «محسن خان» استفاده جو و عیاش نفرین میفرستم بشما اطمینان  
میدهم که دیگر این ولگردان بی خرد و امثال آنها که زندگی شرافت مندانه  
انسان های معصوم را با چنگال های کثیف خویش لکه دار ساخته و ازین  
گونه تجارت بی شرمانه خویش حطمیبرند دیگر در جامعه ما جایی ندارند.  
جای این دونان در گورستان است

لیلا! تو باید به هرگونه مشکلات تسلیم میشدی و شرافت خویش را  
در چنگال این نفع جویان آلوده نمیگردی. تو نباید بدون کنجکاوی  
به گفتار عمهات گوش میدادی و آنرا تصدیق میکردی. آیا تو نمیدانی  
که پیرزنان خرافی با کوتاه بینی خود چه اعمال را مرتکب میشوند؟ باز هم  
بهر صورت، تو نباید هراسان باشی و از زندگی دست بشوئی. درست  
است که گذشته تو تلخ و لکه دار است کوشش کن گذشته ها را  
فراموش کنی به آینده لبخند بزنی چه زندگی این نشیب و فراز را دارد  
اگرچه پشتیبانی از کسیکه بیسای خویش در لجنزار هوس گام می نهد  
خطاست ولی در مورد تو نمیتوان چنین قضاوت کرد زیرا تو بیگناه  
هستی. تو و خواهرت بخاطر آنکه دست بین دیگران نشوید. نحواستی  
خانه را بفروشی تو نمیدانستی که اقدام تو چنین عواقب وخیم بار  
می آورد دیگران که با شرافت و حیثیت تو بازی کرده اند سزاوار بازخواست  
و محاکمه اند نه تو، زیرا تو مجبور بودی اینکار را بکنی باید به زندگی  
آینده امیدوار باشی و سعی کنی رنده بمانی و شرافتمندان زندگی کنی!

امین الله - الف فارغ التحصیل صنف ۱۲ لیسه پل خمی!

### خوانندگان ارجمند «روزنه ای بسوی تاریکیها»!

متأسفم از اینکه چاپ این سلسله چند شماره به تعویق افتاد. البته  
در اینکار عملی نبود، چندی قبل ناچار از یک مسافرت ناگهانی شدم  
و ارمغان این مسافرت برای این بنده، مریضی بی بود که دوسه هفته  
طول کشید و کارتنظیم یادداشتها را مدتی به تأخیر انداخت. و من از این  
جهت پوزش می طلبم، بخصوص از آن عزیزانی که به وسیله تلفون  
و لا بوسیله نامه از چاپ نشدن این سلسله گله داشتند و میخواستند  
هرچه زودتر این یادداشتها دنبال گردد.

امید من بر این است که پس از این، نه در چاپ این سلسله وقفه ای  
پیش بیاید و نه دیگر موردی باقی بماند برای گله دوستان.

چیزی را جبران میکند؟ ها؟ بگو!  
بعد دستش را بلند میکند و با  
انگشتان خشکیده و استخوانی  
خودش سیلی بی به گونه ام میزند.

یکباره مثل برق گرفته ها برجای  
خشک میشوم، اینکار بقدری ناگهانی  
و دور از انتظار من است که تا چند  
لحظه نمیتوانم باور کنم که عمه  
بصورت من سیلی زده است،

نمیتوانم باور کنم که او چنین جراتی  
بخودش داده است. تحقیر این  
سیلی عقده ام را باز میکند و من  
روی فرش می افتم و مثل سگ گرسنه  
و در حال مرگی که از فرط بیچارگی  
و درماندگی زوزه بکشد، ناله میکنم،  
سعی میکنم صدایم از اتاق بیرون

نرود و سیما خواهر معصوم و بیگناهم  
چیزی از ماجرا نفهمد. چه تن فرسا  
است تحمل چنین لحظات و چه تن  
فرساتر است، یادآوری این لحظات.

عمه، وقتی گریه و ناتوانی ام را  
می بیند و می بیند که دیگر از دست  
لیلای درمانده کاری ساخته نیست،  
ظاهراً نرمتر میشود و با همان لحن  
همیشگی و نفرت انگیز، خودش را  
بمن نزدیک میکند و دستی به شانه ام  
میزند و میگوید:

- هر چه قدر دلت می خواهد گریه  
کن، اما عقلت را هم بکار بینداز. تو  
دیگر آن لیلای گذشته نیستی،  
لیلایی هستی با شخصیت دیگر. و باید  
اندیشه و دید و برداشت خود را  
با شخصیت تازه ات یکرنگ بسازی.

دهنم را باز میکنم که چیزی بگویم،  
اما نمیتوانم. تازه چه می توانم  
بگویم؟ دختری مثل من چه دارد که  
بگوید؟ به چه چیز میتواند متکی  
باشد؟ از چه چیز میتواند دفاع کند؟  
از شخصیتی که ندارد یا از لغتی که  
از دست داده است؟؟



کتابخانه  
موسسه  
تاریخ  
پنجشنبه  
۱۳۰۵  
شماره  
۱۰۰  
۱۳۰۵  
شماره  
۱۰۰  
۱۳۰۵  
شماره  
۱۰۰  
۱۳۰۵  
شماره  
۱۰۰

رنگ آمیزی شده است. این تصویر به روشی خاص تهیه شده است. لطفاً به این نکته توجه کنید.

# په برلین کې دراديو بين الدلی نندار تون

## د دوهم ځل د پارلا دغه بنار د دغسی نندار تون لپاره کور به شوی دی



اخیستو نکی او خر خو ونکی یو بل سره مفاهمه کوی

دراديو بين المللی نندار تون په ۱۹۷۳ کال کې چه په برلین کې د دوهم ځل لپاره پرانیستل شوی ، په حقیقت کې دارو پا خورا لوی نندار تون وچه دراديو تخنیک او همدا رنگه دخپرو نی تفریحی اېڅ په مکه دایر شوی و.

د نندار تون (۲۵۳) غر فی د (۲۴) هیواد ونو څخه چه په مجموعی ډول ده ۳۷۱ فابریکو او مو سسو څخه یی نمایندگی کوله واقعاً ډیر په زړه پوری و.

له جاپانه تر هانک کانگه پوری او دشمالی کوریا څخه نیو لی تر امریکا کی په آلمان کې د راديو د زیرید نی

پدی منا سبت دلوید یز بر لیس دنبار تقریباً شپاړلس زر د هوبل بستری خرخی شوی اوزیات میلمانه راغلی و.

دراديو پنځوسمه کلیز ه:-

په عین زمان کې چه دغه نندار تون جریان درلود (داگست له ۳۱ نه د سېتمبر ته نهی پوری ) په دغه نیته کی په آلمان کې د راديو د زیرید نی

او منځ ته راتلو پنځو سمه کلیز ه هم نما نخل کیده او دابنه وخت و چه دواړه مفکوری او دواړه هدفونه په منا سبت وخت کی انعکاس وموند هود «۱۹۲۳) کال داکتو بر (۲۹) نیستی ماښام کله چه دگړی ستستی صفرته رسیدنه دپو تسدام واپ په څلورم نمبر ماښی کی د لو مری ځل دپاره په فو کس هو س کی د آلمان دراديو غږ پورته شو چه دا، انانس و او ریدل شو چه «داد برلین خپرونه ده، فو کس هو س د څلور سوه څپو په منځ کی ، گرانو میرمنو او ښاغلو ! سرله اوس نه تاسی زمونږ سره یوځای دتفریحی پرگرامونو اوموزیک په اوردو شریک یاست دغه ارساط دبی سیم تیلفون له لاری یارادبو څپو په مرسته ټینگ شوی دی.»



په برلین کې دراديو گانو بين المللی نندار تون دلویدیز آلمان جمهور رئیس هایمن پخپله دینا سره پارچه دکرایزلر له خوا وغږوله شوه





دستپرو دلبت اونشرسیم به دوکانونومکن دی چه ددو خانگرو و لودسپیکرو نو په وسیله او ریدل گیری

هغه وخت چه دباندنیو چارووزیرو، یوه سره بښنه پارچه یی بیان کړی وه چه درنگه تلویزیون د افتتاح کولو معنی لری به همدی ډول ۱۹۷۱ کال تخنیک بدی بریالی شوچه د کور لیازه تلویزیون یون یعنی هغه ډول تلویزیون چه د ریکارد په وسیله عکسونه او وینا وی څرکندوی منځته راغی، د متجسس انسان لپاره یی تردی اندازی پوری دسو کالی زمینه مساعده کړه او دغه هلی څلی پسی لاروانه ده.

ډیرو نندار چیانو د عکس ښودونکی ریکارډونو لید نی لپاره دلچسپی ښکاره کوله، کوم چه دتلفونکن او انگلیسی ټلډک کمیټی په گډه همکاري منځته راغلی دغه ریکارډونه په یوه دقیقه کی (۱۵۰۰) څلی په څپل گرد چاپیر څر څی (په داسی حال کی چه دعادی گراما فون ریکارډونه په یوه دقیقه پاتی په ۵۸ مخ کښی

صفحه ۱۷

بخیل آواز به راډیوی څپوکی وویل «توجه، توجه، دابرلین دی» دټاکلی ټابلو دتوصیف اوتشریح نه وروسته داڅپرواورول شوچه ده «گراف سپلین» هوایی بیړی دنړی د گرد چاپیر منزل نه وروسته برلین ته نږدی دستاکن په هوایی ډگر کی ښکته شوی (۱۹۲۷ ع) دا سپری چه په حقیقت کی درادیو لومړی راپورتر (څبريال) و دومره شهرت وموندچه د هیندنبورگ نه وروسته تر ډیرو وختو پوری په خلکوکی محبوبیت اوعمومیت درلود.

په اوسنی نندارتون کی د عامه ارتباط او اطلاعاتی وسایلو په څنگ کی چه په تیرو وختوکی جوړ شوی دمیکروفون په څنگ کی ددغسی اشخاصو عکسونه هم لیدل کیږی

چه دموزیک دلومړی ډلی لارښوونکی (اوتواوراک) اوفریتخ گولډشمیپه وو. دغه څپرونی څپلی ابتدایی مرحلی تیرولی چه څو ورځی وروسته د لومړی ځل دپاره دڅپرونو څپرونه هم پکی ځای ومنه دحوالنی اطلاعاتی برخه په مونشن کی دهتلر دقیام څپر وچه دنومبر په نهم تاریخ اوکال ۱۹۲۳ کی څپور شو.

صرف یو کال وروسته درادیسوی څپرو نی لپاره خانگړی ما نی جوړه شوه اویا دهمدی مقصد لپاره یولی نندارتون پرانستل شو چه «۲۰۸» ننداری او (۱۱۴۱۰۹) نندار چیان یی درلود.

په «۱۹۲۶» کی دبرلین مرکزی ښار دیولی راديو ستیشن څارند شوی و. هغه وخت چه الفرد پرونز



دغه گل دسته دلود سپیکرو نو څخه جوړه شوی ده

# چرا مصری‌ها خواستند بار دیگر نبر در ابا اسر ائیل آغاز کنند

قسمت دوم

های زمینی و هوایی اسرائیل بعدی قوی بود که بالاخره مفاومت آنها را درهم شکست و در گروال شامین و همکاران وی آخرین کسانی بودند که آن موضع را ترک گفتند.

در این وقت قوای اسرائیل به پیشروی خود تا العریش ادامه داد. قوای اسرائیل در شش میلی راه جرادتی که به العریش منتهی میشد منتظر حمله و رسیدن قوای تازه بودند.

یکی از عجیبترین واقعات آنروز تصادفی بود در مورد یک دسته از قوای کویتی که صرف به منظور تبلیغ و نشان دادن توأمت بین عربها به العریش روی این تفاهم فرستاده شده بود که در هیچ نوع جنگ شرکت نوزد.

مواصلت این قوای العریش چندین بار باین علت به تاخیر افتاد که باید طی مراسم شانهداری از آنها استقبال شود اما یگانها استقبالی که ازین دسته عساکر کویتی بعمل آمد حمله طیارات اسرائیل بر قرارگاه نظامی شان بود همان دقیقه‌ای که آنها ازترین خارج شدند برای شان هدایت داده شد از همان راهی که آمده اند بطرف سویز برگردند.

در مرکز قوماندانی جمهوری مصر بی مصر فیلد مارشال عامر با اضطراب در پی یافتن قوایی بود که حمله متقابل را علیه اسرائیل آغاز کند.

بالاخره یک دسته قوا که در جنوب بیر افان و شمال بیر الحسن متمرکز بود و برای یکسال تمرینات نظامی دیده بودند بغیال عامر میتوانست چنین عملیات را انجام دهد. اما در جریان تعویض عمومی عساکر مصر بین تاریخ چارده می و پنج چون این قوا به

دستجات کوچک تقسیم شده بود و بطرف جنوب سوق داده شده بودند که در صورت حمله اسرائیل در شرم الشیخ از آن ناحیه دفاع نمایند و به عوض شان قوای دیگر فرستاده نشده بود. از اینرو عامر مجبور شد توجه خود را به غندیازدهم قوای احتیاطی پیاده معطوف سازد اما بسیاری از افراد این غند هنوز لباس ملکی به نرد داشتند و برای جنگ قطعا آماده نبودند و نیز خواست که از غند ۱۴۱ قوای تانک برای پلان خود استفاده نماید این غندهدایت یافته بود تا زمین برگردد و کشتی های حامل آنها بتاریخ سوم چون به سویز برسد و چنین در نظر گرفته شده بود همینکه از کشتی ها پیاده شدند مستقیما به جیبه جنگ بروند و فعالیت های نظامی شانرا بتاریخ هفتم چون شروع نمایند. اما صرف یک سوم این غند تا صبح پنجم چون به سویز رسیده بود و بقیای در بندر جدید بمن و با برعرشه کشتی در بحیره احمر بودند.

چیز خلاف میل وی می چرخید صرف شش ساعت بعد از آغاز جنگ اسرائیلی هادر دروازه العریش مهمترین شهر شبه جزیره سینا رسیده بودند گارد ملی که دفاع العریش به عهده آنها گذاشته بود بجزارسال پیام های درباره جریان نبرد عظیم دیگر چیزی نتوانستند. قوای توپچی کمال حسن در منطقه رفاه شکست خورد و ۱ فراد غندوی درحالی که بسیاری شان مجروح بودند در ریگستان سویزان بدون سر پرست پراکنده شدند و آنها از طرف عساکر اسرائیل به بسیار آسانی محاصره گردیدند.

غند نمبر یازده دگروال شا همین مقاومت بیشتری از خون نشان داد، ضربه موثر از طرف قوای اسرائیل بر افرادی از طرف جنوب وارد آمد، درحالی که قبلا بوی اطمینان داده بودند که نسبت فرس ماین های استراتژیک حمله از آن ناحیه بر قوای وی ناممکن است اما او کشف کرد ماین های که در سال ۱۹۵۵ گذاشته شده بود در سال ۱۹۵۶ وقتیکه آن ناحیه تحت تصرف اسرائیل در آمد چیده شده بود و آنده ماین های که از طرف اسرائیلی ها پنهان مانده بود در سال های بعد توسط عرب های ساکن آن منطقه بیرون آورده شده و برای شکار مایه از آنها کار گرفته اند.

حمله قوای اسرائیل بر افراد دگر وال شامین از سه جناح صورت گرفت اولی خطوط دفاعی وی را درهم ریخت و دیگران از طرف غرب و شمال از عقب خطوط دفاعی قوای وی را مورد حمله قرار دادند. این نبرد نبرد شدیدی بود و بسیاری از جوانان مصری قربانانان جنگیدند اما نبرد

در این پلانیهای مصر و اسرائیل در ساحه طرز دید قوماندانها که پلان را تطبیق مینمودند اختلافاتی وجود داشت جنرالهای اسرائیلی همه واقع بین و مصمم برای فتح بودند اما کسی که در قوای مصری کنترل عساکر را بدست داشت حکیم عامر بود که در عالم تخیل سیر میکرد و فکر میکرد همینکه پیروزی را آرزو نماید بدست آورده می تواند ولی نتیجه چنان شد که فاجعه بزرگی را برای مصری ها به بار آورد.

نبرد صحرا در خارج پست فرقه نمبر هفت قوای مصری در اطراف رفاه شروع شد در تاریکی قبل از سپیده دم روز پنجم چون ۱۹۶۷ بود که آواز تانکها از دو منطقه اسرائیل نشین از آنطرف سرحد شنیده شد وهم چراغهای وسایل حمل و نقل دیده میشد که به طرف شمال و جنوب این مناطق در حرکت بودند قوماندانهای دو غندی که در جلو قشون مصر

قرار داشتند یعنی مصطفی شامین و کمال حسن از این جریان اطلاع دارند اما به علت خرابی وضع مغایره بین این دو غند و مرقوماندانی فرقه در شیخ زوید این راپور ها از طرف جنرال سلیمان قوماندان فرقه اخذ نشده نتوانست از اینرو هیچ افدا می بعمل نیامد با اینهم قوماندانهای این دو غند به ابتکار خود امر آماده باش کامل را صادر نمودند.

وقتیکه هنوز هم سپیده دم بود و سردی هوای صحرای سینا کاهش نیافته بود حرکات وسیع قوای اسرائیلی در آنطرف سرحد جریان داشت مصطفی شامین عقیده داشت که بر واحد های قوای اسرائیل آتشباری را آغاز کند. زیرا تصمیم آنها برای انجام عملیات متخاصمانه بطور واضح معلوم میشد اما اسرائیلی ها هنوز هم در آنطرف سرحد قرار داشتند ولی دیری نگذشت که دسته بزرگی از تانکهای اسرائیل از طرف شمال ظاهر شدند سه ستون حمله را آغاز کردند. جنگ شدیدی بین قوای تانک و توپچی در گرفت در همان لحظات اول قوای کمال حسن ضربه بی خورد کننده ای را متحمل شد و قوای اسرائیلی خطوط دفاعی آنها را شکستاندند تانک های اسرائیلی و قوای هوایی آنها تعدادی از توپها و تانکها را از بین بردند و متباقی عقب نشینی کردند و این عقب نشینی دو جریان جنگ اثر عمیقی گذاشت زیرا آنها به طرف غرب عقب نشینی میکردند و راه نفوذ برای تانکهای اسرائیل باز شده می رفت.

قوای توپچی که در حال عقب نشینی بود حتی وقتی در مقر فرقه در شیخ زوید رسید توقف نکرد و در حالیکه تانکهای اسرائیلی آنها را دنبال میکرد تا العریش به عقب نشینی شان ادامه دادند. خبر های مربوط به رسیدن قوای دشمن تا نزدیکی های العریش ارتکان دهنده می بر فیلد مارشال عامر گذاشت همه

سر انجام کار بجایی رسید که هلیکوپتر ها برای قوای مذکور نان می رسا نند وضع وسایل حربی بدتر از افراد بود خلاصه اینکه موضوع پلان جنگی فرا موش همه شده بود.

صبح روز پنجم چون مواضع مصری در صحرای سینا طوری بود که خط اولی دفاعی به طول صد میل از شمال قسبه در مرکز تاقوتیلا در جنوب کشیده شده بود.

این خط شامل سه فرقه قوای پیاده بود که با تانکها و قوای توپچی حمایت میشدند بر علاوه دو دسته کوچک قوا در این خط متمرکز بود و خود نشان میدان که یک خلابی بزرگ بین قوتیلا و قسبه وجود دارد.

قوای جنرال سزالی که بالاخره به استراحت رسید با اسرائیل هادر شمال غرب قوتیلا مواجه شد.

در خط دوم دفاعی که از العریش تا بیرحسته امتداد داشت فرقه نمبر سوم پیاده با یکتعداد تانکها متمرکز یافتند و در خط سوم فرقه نمبر چار زهدهار و قوای پیاده احتیاطی طی غند یکصد و بیست و پنج بین میگلفه و میدی تمرکز داشتند و این چنین معنی میداد که پلان اولی مو سوم به قاهره کاملاً تغییر یافته بود.

وضع درین خطوط دفاعی در هم و برهم بود طوره حال همین غند یکصد و بیست و پنج قوای احتیاطی پیاده که در خط سوم دفاعی با فرقه چارم زهدهار قرار داشت اصلا وسایل ترانسپورتی در اختیار نداشتند و حتی یک تفنگ عادی و فرستنده های بیسیم به اختیار شان گذاشته نشده بود.

هتعداد فرسد قوای احتیاطی که مستقیما از زندگی عادی ملکی به صحنه جنگ رفته بودند یوزیفورم نداشتند. آنها توسط موتور های ملکی به صحرای سینا انتقال داده شدند و دوباره با همان لباس های نواز عربی شان به شهر قاهره باز گشتند.

تصادفا یکی از آنها یوز با صاحب منصبی مواجه شد دو ان دو ان بسوی وی رفت و خواهش کرد که امر برایش تفنگ داده شود که در صورت حمله اسرائیل از خود دفاع نماید.

در میان این همه بی سروسا مانی مصری هادر صحرای سینا اسرائیل هم پلان تهاجمی را در برابر مصر طرح نموده بود که هدف اولی آن از بین بردن قوای مصر در صحرای سینا بود و دیگر اینکه طبق این پلان می خواستند صحرای سینا را تا شرق کانال سویز و نیز آبناهی تیران را اشغال نمایند. پلان اسرائیل از چندین سال به اینطرف طرح و روی آن کار شده بود.

عساکر اسرائیلی طور دقیق به وظایف خود مطلع بودند و همه کاملاً مجهز شده بودند.



در این عکس دسته از سربازان مصری را بایک زرهپوش می بینید که در حال عبور از کانال سویز اند

# کوتاه و دلچسپ خواندنی



## انسان ارسطو!

معروف است که ارسطو انسان را برای شاکردانش چنین تعریف کرده بود: «حیوان دوپا که بال ندارد»  
روزی دیوژن فیلسوف مشهور بال های خروسی را بریده و خروس را آورده به مجلس ارسطو ها کرده گفت: اینک يك شاگرد جدید برای استاد .

## دانستنیها

درانحاد شوروی درهردقیقه ۱۸۰ تن فولاد و يك ملیون کیلووات ساعت برق تولید میشود و نیز ساختمان ۴ اپارتمان نوییایان میرسد، درین کشور تعداد مهندسان دیپلوم دارکه در اقتصاد ملی کار می کنند بیش از هرکشور دیگر است ، و تعداد آنان بیش از يك ملیون و ۸۰۰ هزار نفر است ، از لحاظ داشتن کتاب و کتابخانه هم این کشور نسبت به هرکشور دیگری جلو است . فعلا بیش از ۳۶۸ هزار کتابخانه عمومی وقتي و باوجودی بیش از دو میلیارد و ۳۰۰ ملیون جلد کتاب و مجله وجود دارد که مردم بطور مجانی از آنها استفاده می کنند .

## هیتملر و داکتر معالجه وی

درین اواخر کتابی از طرف يك داکتر آلمانی بنام هانس دیتریش اوریس در باره هیتملر نوشته، و بزبان های مختلف بچاپ رسیده است . داکتر آلمانی درین کتابش ادعای کند که زماندار آلمان در نتیجه خوردن روهای نیروبخش که توسط داکتر معالجه وی «مورل» تجویز شده بتدریج مسموم و حال مزاجی او بکلی تغییر کرده است بدین جهت بود که اودر جنگ مرتکب اشتباه شده است .

## الواح سومری

الواح سومری ، کتابی از «مجموعه باستانشناسی» است . بیش ازین مجموعه «نقش پارسی بر احوارهنده و بعد از آن نیز «الواح گلین بابل» منتشر شده . «مجموعه باستانشناسی» از کتاب های تشکیل شد ، که هر کدام از آنها حاصل کار دانشمندی است که در راه خواندن هزاران لوحه و پاره لوح و سنگ نوشته و آثار باستانی گوناگونی دیگر عمری صرف کرده است .  
این مجموعه پاره از راز تمدن های کهن بر میدارد و ریشه های فرهنگ بشری و سایر تاریخی آنرا بازمی نماید . باخواندن این کتابها درمی یابیم که گذشته انسان، خاصه در مشرق زمین که «گاهواره تمدن» نامیده شده است، بیش از آنچه می پنداشته ایم شکفت آور بوده است .

## ساعتی که عقربه آن

## از چپ بر راست حرکت

### می کند

در یکی از میدانهای بزرگ شهر «توکیو» ساعتی قرار دارد که عقربه آن از طرف چپ بر راست حرکت میکند و بجای اینکه از عدد «یک» شروع کند از عدد دوازده شروع میکند . و جو این ساعت سبب شده که تاحال در حدود هزارها دالر بچیب دولت ژاپن برود . زیرا سیاحان و جهانگردان خارجی هر گسای بخوانند ازین ساعت عکس بگیرند باید در حدود ده افغانی به متصدی مربوط آن بپردازند . در پائین این ساعت جای مخصوصی هست که تاریخ روزانشان میدهد .

## عکس جالب:



## احمق ترین مردم

میگویند لونی چهاردهم روزی از ما مورث خواست که لستی از معروفترین احمقها تهیه کند . شخص مذکور فردای آنروز لستی را که در آن از دو صد احمق مشهور نام برده شده بود، نزد لونی آورد . وقتی لونی به آن جدول نگاه کرد متوجه شد که در شروع اسم خودش نوشته شده فریاد زد: احمق ترین مردم تو چگونه جرئت کردی مرا احمق بدانی؟!  
آن شخص خندید و گفت: شما بهردی که خیلی جالاک و حقه باز است پول زیادی دارید که از شرق برای شما آشیایی را بیاورد که در فرانسه نایاب است . فکرمی کنم که آنمرد اکنون در یکی از شهرهای اروپا خوشگذرانی می کند و به ریش شما میخندد .  
لونی گفت: اگر آن مرد آمد و آشیای را که خواسته بودم آورد چه میگوی؟  
آنمرد گفت: دعوی ندارم اسم شما را پاک می کنم و اسم او را می نویسم!

## از سه خانان

## لو ترکیه گ

آنچه زندگی يك سیاهبوست را از زندگی دیگران متمایز میکند، رنج است، رنجی چندان کهن و چندان ژرف که با هر دقیقه ای از زندگی او آمیخته است .  
سیاهبوست زبر خنده هایش اشکبایی را پنهان میکند که هیچ دستی نمیتواند آنها را پاک کند .

## پخوانید و بدانید

درکشور شوروی بیش از ۱۳ ملیون نفر تحصیلات عالی و تحصیلات متوسط تخصصی را تمام کرده اند . درین کشور سالانه بیش از يك میلیارد کتاب چاپ میشود . در کشور شوروی ۲۲۱ مدرسه و بیش از ۳۳۳ ملیون محصل وجود دارد و سالانه در حدود نهمصد هزار متخصص دارای تحصیلات عالی و تحصیلات متوسط فارغ التحصیل میشوند .  
همچنان باید دانست که درین کشور ۳۵۰۰ موسسه و منبع علمی و زیاده تراز ۳۱۰ هزار کارمند علمی وجود دارد .

# سه هنر مند در يك



سه هنر مند در يك شاهراه هنری

آنان اکنون نیم قرن است که باروحیه خستگی

ناپذیر در این راه گامهای بلند بر میدارند.

اودر تاشکند رفت و در استودیوی مرکزی

هنر پذیرفته شد.

کلمه «ککر ینسکی» نام واحدی آینده ، در بد بختی ناشی از جنگ است برای سه کار تون ساز معروف «میخایل کوپر یانف ، پور فیری «کریالف و نیکو لای سکولوف» آنان گام نهاده با امید بسوی آینده هنری ، دست بدست هم دادند .

هر سه پس از انقلاب اکتوبر ، در حالیکه هنوز شاگردان کوچک بودند گرد هم آمدند و يك شا همراه هنری را برای سفر بسوی قله شا مخ هنر کارتون سازی ، بر گزیدند .

آنان اکنون نیم قرن است که باروحیه خستگی ناپذیر در این راه گامهای بلند بر می دارند . بر علاوه ایجاد کار های هنری دسته جمعی و مشترك ، هر کدام از خود ، خصوصیات هنری جدا گانه ای را که نمایشگر سرشت دگر گونه هنری می باشد ، حایز اند .

سالهای کودکی این کار تون سازان



کارتون از ککر ینسکی بنام «پیکا سو»

میخایل ، تیاتر محلی بود که در آنجا به صورت اجیر ، تکت مسی فروخت و این در آغاز سالهای ۱۹۲۰ بود .

زندگی و خواسته های آن زمان گرسنه و تشنه نو آوری بود و جوانان ، جایی را می پالیدند که بتوانند بیا موزند و شکم را سیر کنند .

او به تاشکند رفت و در استودیوی مرکزی هنر پذیرفته شد . پس از یکسال تحصیل ، همراه با دیگر جوانان ، او را به اکادمی هنر پترو گراد (لینن گراد) فرستادند در آن وقت حوادث داغ مسکو تمام جوانان را با آنطرف می کشاند

زیرا در آنجا دیگر بویی از رژیم کهنه استشمام نمی گردید . با وجودیکه اودیرتر در امتحان شرکت نمود ، توانست تا در شعبه هنر گرافیک پذیرفته شود .

پورفیری کریالف ، پسر يك کارگر هنر کارتولا ، به سن پنج سالگی برسم نمودن شروع کرد . این شهر قدیمی روسیه به داشتن هنر مندانی که سر و کار شان به هنر های دستی بود ، شهرت داشت و خانواده کارگری کریالف به هنر علاقه داشتند .

پدر کلان پرفری يك فلز کار ماهر بوده و پدرش با توجه هر چه بیشتر ، هنر او را فرا گرفته بود . او از زمانیکه پدرش در فابریکه کار می نمود در کنارش متوجه شد که چقدر این حرفه کارش بود . زندگی هنری اش در سال های ۱۹۲۰ آغاز یافت . اودر استدیوی هنری بی که توسط فابریکه ایجاد شده بود مشغول فرا گیری هنر شده و در

کار تزیین و پیرا ستن جاده ها به خاطر نما یانیدن انقلاب جدید ، شرکت مینمود . کار تون های جدید می کشید و آنهایی را کهنه و فرسوده شده بود ، تجدید می نمود او موقع یافت تا در استدیوی هنری نام بنویسد .

زیرا در آنجا دیگر بویی از رژیم کهنه استشمام نمی گردید . با وجودیکه اودیرتر در امتحان شرکت نمود ، توانست تا در شعبه هنر گرافیک پذیرفته شود .

# شاهر ادنری



کارتونهای سیا سی ککرینسکی بطرف راست «چوکی خالی» و چپ یک پوسته ضد جنگ

کردند. به هیچ رشته یی از هنر های زیبا نبود که این مثلث هنری ابراز لیاقت نمی نمودند آنان در هنر گرافیک نقاشی، مجسمه سازی و غیره دست باز داشتند. بتاريخ ۲۲ جون ۱۹۴۱ نیر وی مسلح فاشیست آلمان، بر شوروی حمله کرد. بتاريخ ۲۴ جون، اولین پوستر ککرینسکی در جاده های مسکو ظاهر شد. نسل جنگ این پوستر هارا بخوبی بیاد دارند و می دانند که آنان چگونه ب مردم شوروی اعتماد و باور کامل داشته و شکست دشمن را پیشبینی بودند. در همان پوستر های جنگی اولیه، ککرینسکی سعی نمودند تا هنر طنز علیه دشمن و نمایش قبرمائی مردم را بهم بیامیزند خانواده های ککرینسکی از مسکو منتقل گردیدند. در این جا کا رطاعت فرسای شان، آغاز یافت. آنان کار تونهای مجله ها و اخبار، پوستر ورقه های تبلیغاتی و حتی کاغذ هایی که روی غذا ها برای عساکر جیبباندن میشد، کار می کردند.

بقیه در صفحه ۵۷

در روز های که برای تجلیل هنر مندان پیشین، نسخه بردارد. او اولین آموزش حرفه یی اش را در استودیوی هنری آماتور دنبال نمود. بعد او درخواستی برای فراگیری بیشتر هنر به استودیوی نر چاپ گرافیک تقدیم نموده و از جمله دو صد نفر شرکت کننده، چهل نفر آن پذیرفته شده و او نیز قبول گردید.

در حدود نود و هفت فیصد شرکت کنندگان از طبقه پایین بوده و استادان قدیمی به آنان که لباس زنده و مند رس داشتند، به نظر حقارت مینگریستند، اینان که به نسل کهنه تعلق داشتند، جوانانرا با ریشخند و استهزا یزیرا میشدند ولی نسل جوان بزودی در همه ساحه های هنر گرافیک چاپ، ابراز لیاقت نموده و حتی در اوقات فراغت، پوستر های جدید رسم می نمودند.

در مسیر زمان زندگی شنا گردان شکل بهتر یافت. کشور از ویرانه های خرابی بر آمد مجله ها نشر شد، فروشش برای تصا ویر زیاد شد و زندگی در مکتب هنری پر هیجان بود.

در حدود نود و هفت فیصد شرکت کنندگان از طبقه پایین بوده و استادان قدیمی به آنان که لباس زنده و مند رس داشتند، به نظر حقارت مینگریستند، اینان که به نسل کهنه تعلق داشتند، جوانانرا با ریشخند و استهزا یزیرا میشدند ولی نسل جوان بزودی در همه ساحه های هنر گرافیک چاپ، ابراز لیاقت نموده و حتی در اوقات فراغت، پوستر های جدید رسم می نمودند.

در مسیر زمان زندگی شنا گردان شکل بهتر یافت. کشور از ویرانه های خرابی بر آمد مجله ها نشر شد، فروشش برای تصا ویر زیاد شد و زندگی در مکتب هنری پر هیجان بود.

در اواسط سالهای ۱۹۲۰ کارتون های ککرینسکی کم کم در مجله ها شروع به نشر یافت. طنز آنان به شدت با کهنه نبرد میکرد، و هر چیزیکه در راه ساختمان نظام نو ظاهر میشد، با شدت می کوبید ککرینسکی جوان، باوجو دیکه هنوز شناگرد بسود نند، در قطار بهترین کارتون سازان شوروی در آمده و آنان، به تحصیل نرفتند زیرا آنها شیوه روشن، جدا گانه و خلاق داشتند.

آنان درونمایه های نبض نند زندگی نو را در آثار شان رسم می

در اواسط سالهای ۱۹۲۰ کارتون های ککرینسکی کم کم در مجله ها شروع به نشر یافت. طنز آنان به شدت با کهنه نبرد میکرد، و هر چیزیکه در راه ساختمان نظام نو ظاهر میشد، با شدت می کوبید ککرینسکی جوان، باوجو دیکه هنوز شناگرد بسود نند، در قطار بهترین کارتون سازان شوروی در آمده و آنان، به تحصیل نرفتند زیرا آنها شیوه روشن، جدا گانه و خلاق داشتند.

آنان درونمایه های نبض نند زندگی نو را در آثار شان رسم می



تصویر کتاب «مادر» اثر گورکی



میر من کاول سید هو

# هنر مندان

## هند در

# افغانستان

عزیز (اورم)

### رقص کتک از معابد شروع، بدر بار مغلان هند نفوذ و بالاخر هر قص

#### مردم هند شده است

که راجع به خود و گروپ هنری خویش صحبت کنند، میر من (کاول سیدهو) که سمت ریاست این هیئت را بعهده داشت چنین به سخن آغاز کرد: این گروپ هنری که در جمله هنرمندان آزاد هند به شمار میروند به کدام دسته رسمی از هنر مندان تعلق نداشته تنها بارادیو و تلویزیون دلی همکاری داشته و گاهی از طریق خدمات هنری را انجام میدهند وی گفت مردم که اصلاً یک غزل سرا هستیم (نومری) که یکی از مقام های باارزش موسیقی است نیز از رشته های بخصوص مسلکم را تشکیل میدهند من که نزد بیگم اختر استاد امیرحان و استاد منورعلی خان درس خوانده ام نه تنها در داخل هندوستان هواخواهانی دارم بلکه در کشورهای خارجی نیز بخوبی مورد استقبال قرار گرفته و شنوندگانی را بخود جلب نموده ام.

عبارت بودند از میرمن (کمودی لکیا) رفا صه کتک بنا علی ایود سیای خواننده غزل و راگ های کلاسیک چمن لال خان ستارنواز و اقبال احمد خان سارنگ نواز، ابتدا سر صحبت را با دسته سه نفری هنرمندان شهر دلی آغاز کردیم. از آنها خواستم

سرایی مشهور و پند کما ر طبله نواز و امیر علیخان ارمونیه نواز تشکیل میداد. در دسته دومی که متشکل از پنج نفر هنر مندان مشهور هندوستان از شهر های ال آباد و بمبئی بود

هفته قبل مردم کابل کانسرتی را دیدند که به هنرنمایی هنرمندان هندی برگزار گردیده بود. این کانسرت هشت نفری در دو مرحله اجرا میشد که اولی آنرا دسته سه نفری هنرمندان شهر دلی که عبارت از میرمن (کاول سیدهو) غزل



هنر مندان هندی در حالیکه استاد سر آهنگ در مجلس شان حاضر است با خبر نگار ژوندون در حال مصاحبه دیده میشوند

این هیئت که گاهی در کنفرانس های هنری خارج از هند نیز اشتراک مینماید مسافرت های خیلی طویل را نیز اجرا نموده اند مثلاً چندی قبل به اضلاع متحده واکتر ممالک اروپا و آسیای ژوندون



### هنر مند هند در حال اجرای رقص کتک در ستیز کابل ننداری

های کلاسیک آشنائی و مهارت خوب دارند ولی بسا رقص کتک کمتر آشنائی دارند از فلم هائیکه اکثرا رقص کتک در آن دیده میشود میتوان از فلم پاکیزه یادآور شد که همه رقص هایش از همین نوع است گرچه در فلم همه اش را میناکاماری اجراء می نمود ولی دراصل چنین ... زیرا یکتا از هنر مندان بسیار مشهور هند که در همین رقص سرآمد همه است رقص را اجراء کرده و میناکاماری ظاهراً حرکاتی را تمثیل و به تماشاچی عرضه میکرد. باز هم سوال خویش را پیرامون رقص کتک آغاز کرده و گفتم که آیا بابالت ویا کدام نوع از رقص های اروپایی میتوان آنرا شباهت داد یاخیر گفتند از نظر حرکات دست يك ارتباط میان بالت اروپائیان و این بقیه در صفحه ۵۷



بناغلی ایتو دیسای

شما خانمی هم است که رقص کتک را اجرا می کنند لطفا در مورد خود و هنرش کمی صحبت نمایند که چنین تشریح کرد: میسر من (کمودنی لکیا) رقصه مشهور رقص کتک که شاگرد دبستان رقص کتک در شهر احمد آباد میباشد یکی از برآوازه ترین هنرمند در هندوستان است.

رقص کتک که مربوط به شمال هند است ابتدا از معابد سرچشمه گرفته که معنایش عبارت است از گوینده داستان توسط حرکات که بعد از مرور زمان بدربار پادشاهان محلی را یافته آداب و معاشرت دربارها را بخود گرفته و امروز از رقص های بسیار مشهور مردم هند گردیده و از جمله رقص های درجه یک هندی بشمار میرود.

برسیدیم که آیا این رقص در فلم های هندی نیز دیده میشود یاخیر و اگر میشود در کدام يك از فلم ها بوده مخصوصاً از هنرپیشگان هند کدام يك بهتر میتواند این رقص را اجرا کند؟

گفتند که از هنر پیشگان فلم های هند تنها آشا پارک میتواند این رقص را اجراء نماید ولی نه بسویه ایکه بتوان کاملاً تائیدش کرد و اما دیگر هنرمندان کمتر با این رقص بلدیت دارند البته همما مالنسی و مخصوصاً و بجنهتی مالا هم بارقص

گرفته و یک پیوند ناگسستنی با مردم هند دارد ازینرو گفته میتوانیم که تا مردم هند است موسیقی اصیلش هم است میخواستیم بیشتر سوال کنم و چیزهای از زبان این دسته هنری تقدیم دارم ولی چون وقت کم بود و آنها برای پروگرام شبانه خویش آمادگی میکردند به این اساس روی سخن را بطرف رئیس هیئت پنج نفری بناغلی (ایتو دیسای) از شهر الا آباد کرده برسیدیم که در بین هیئت پنج نفری



شماره ۳۹ وینود کمار طبله نواز چیره دست هند

مسافرتی نمودیم که در هر کدام از کشور های متذکره مورد استقبال نیک هنر دوستان قرار گرفته و بسا خاطرات بس ارزنده به کشور خود مراجعت نمودیم.

از میسر من (کانول سید هو) پرسیدیم که آیا با هنر مند ان افغانی نیز آشنائی دارید یاخیر؟ بدون تأمل و با جدیت گفت: که استاد سرآهنگ را هیچ هنرمند هندی نخواهد بود که نشناسد زیرا او واقعا در فن و در سبک خویش استاد است استا دیست بس گرامی و ارزنده.

گفتم از استادان و هنرمندان دیگر افغانی چه کسی را میشناسید. گفتند ممکن است استا دان زیادی در کشور شما باشند ولی با شهرت استاد سرآهنگ کسی را نمی شناسیم تنها با آواز بناغلی ناشناس خیلی به علاقمندی گوش میدهم او هم يك هنرمند درخورد ستایش است.

ازین دسته سه نفری برسیدیم که بانفوذ موسیقی غرب شما خطری را برای موسیقی هندی میبینید یا اینکه اصالت هنر هند با آنهام باقی خواهد ماند؟ خانم (کانول سید هو) بعد از بس فکر فرورفتن چنین جواب داد. با بوجود آمدن این همه وسایل ارتباطی تاگزیر باید نفوذ هنر شرق را بر غرب و از غرب را بر شرق قبول نمائیم مخصوصاً سبب جوان کشور میگویند پدیده های جدید را قبول کنند ولی این همه نفوذ و این همه غرب گرایی موسیقی اصیل هند را نمی تواند از بین ببرد زیرا این موسیقی از سرزمین هند منشا

# نجوم و احکام نجوم

## دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

### سخنی چند درباره تقویم و تاریخ

را بخوانند، سخت لایعلم بود، هیچ چیز نمیدانست، بوریجان گفت: طالع مولو دداری؟ گفت: دارم طالع موآورد بیاورد و بور یجان بنگر یست سهم الغیب بر حاق درجه طالعش افتاده بود تا هر چه میگفت اگر چه بر عمیا همی گفت «بصواب نزد یک بود».

«چار مقاله نظامی عروضی»

«حکایتست که بوعلی سیناروزی در بازار نشسته بود، روستایی بگذشت بره بهایی بردو ش گرفته بود، بوعلی پرسید که بره بچند؟ روستایی گفت بدینا ری بوعلی گفت: بره اینجا بگذار و ما عتی دیگر بازی تابها بدهم، روستایی او را می شناخت گفت که تو حکیم عالمی چرا باید که اینقدر ندانی که بره درمقابله تراز باشد تابها برنسنجی بره بخانه نبری بوعلی را از آن عجب آمد و او را اضعاف بهای بره بداد.

اکنون در کمال لطافت این سخن باید نگریست حالی خاطر مردم بیره رود که جانورست و بتر ازو که بدوزر بسنجند مراد روستایی خود

برج حمل و میزان بود چه این هر دو برابر یکدیگر اندو نادره گفته است از جنس علم حکما و لایق بحال بوعلی «حدایق السحر رشید و طواط»

وامثال اینها را دیده و خوانده اند و بسیار اتفاق افتاده است که برای فهم معنی و مفهوم اصطلاحاتی از نوع: سعد اکبر، تاثیر زهره و زحل بزغاله خوشه، داس کژدندان، کبکشان، عیوق، قران مشتری و ماه هقعه جوزا کنار خیل پرن، گردش آسمان، نگر یستن آفتاب از چهارم گزند بهرام و زهره، برابر شدن تیرو کیوان، رفتن عطارد به برج دو پیکر، نظاره گری زهره زهرا، سوکواری ماه و مشتری، قران راس و مشتری طالع مولود، سهم الغیب، حاق درجه طالع، مقابله بره و تراز ویا حمل و میزان و جز اینها از اصطلاحات و تعبیراتی که در لابلائی متون اشعار و کتب قدیم فراوان دیده میشود به یاری جستن از اهل اطلاع و مطالعه فرهنگها و لغت نامه ها احتیاج پیدا کرده اند.

وای بسا که ساعتها از وقت خویش را بجهتجوی اطلاعاتی درین باب صرف کرده و به زحمت بسیار راهی به دیهی برده اند. این تعبیرات و اصطلاحات، که سراسر د فساتر ادب پیشین ما از

امثال آنها انباشته شده است، هر کدام نماینده معنی و مفهوم می است که در یافت کامل آن وابسته به تحصیل علم نجوم و فهم اجمالی آن منوط به پرسش و استفسار از اهل اصطلاح یا مطالعه لغت نامه های علمی است.

همه کسانی که اهل مطالعه هستند و با آثار دل انگیز شعرا و نویسندگان پیشین آشنایی دارند، بدون شك اشعاری از این قبیل بر آسمان مکرمت از روشنا نعلم

چون مشتری به نور خرد سعد اکبرم

«انوری»

بگیر طره مه طلعتی و قصه مخوان

که سعد و نحس ز تاثیر زهره و زحل است.

«حافظ»

چشم بزغاله بر آن خوشه که خرمن کرده شب داس کژ دندان ز راه کبکشان انگیخته

«خاقانی»

بسوده دست جلال تو دا من عیوق

سپرده پای کمال تو ذروه اعلی

«سید حسن غزنوی»

گفتم که خواجه کی به سر حجله میرود

گفت: آن زمان که مشتری و مه قران کنند

«حافظ»

چون سه سنگ دیگیا به هقعه بر جوزا کنار

چون شرار دیگیا به پیش او خیل پرن

«منوچهری»

دگر گفت کز گردش آسمان بزوهند مردم شود بد گمان  
ز چارم همی بنگرد آفتاب به جنگ بزر گانش آمدشتاب  
ز بهرام و زهره است مارا گزند نشاید گذشتن ز چرخ بلند  
همان تیرو کیوان برابر شده است عطارد به برج دوپیکر شده است  
«فر دوسی»

یا جمله ها و عباراتی ازین دست:

«زهره زهرا به مطالعه آن مجلس بانو ۱ بر سقف گنبد خضر انظاره  
گر گشته و ماه و مشتری در غیرت پری و شان آفتاب پیکران سو کوار  
در میان خاکستر نشسته» «تاریخ جها نکشای جوینی»  
از مرو بر فتم بشغل دیوانی و به پنج دیه مروا لروود فرود آمدم که در  
آن روز قران راس و مشتری بود. «سفر نامه ناصر خسرو»

«... چون بوریجان بخانه رفت و افاضل به تهنیت او آمدند حدیث  
فالگوی با ایشان بگفت عجب داشتند، کس فرستا دند وفا لگوی



پیدا کند و همچنان شاعرو نویسنده بزرگ فرانسه در قرن نوزدهم ویکتور هوگو (۱۸۰۲-۱۸۸۵) مولف اثر بی مانند بینوایان معتقد بود که سیاره زحل نحس است و در سر نوشت انسانی تأثیر دارد تا اینکه دانشمند معروف کا میل فلا ماریون (۱۸۴۲-۱۹۲۵) بزحمت توانست او را ازین عقیده باز دارد و تو خود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل . آنچه در سطور پیشین نوشته آمد مقدمه ایست برای مطالبی که ازین پس خواهد آمد و آن عبار تست از نکاتی در معرفت تقویم و شیوه های تنظیم آن و طرز استفاده از آن و رابطه تقویم با تاریخ ، اطلاعاتی در باره روشنای فلکی و تصورات و اندیشه های دانشمند آن گذشته و معاصر در باره حجم ومدار و حرکت و دیگر مختصات آنها، بعضی از فور مولها و بقیه در صفحه ۵۷

ساعات طالع ما							ایلیسی ای انزوری	سایح سوسی	سایح سوسی	سایح سوسی	سایح سوسی	سایح سوسی
ساعت	ساعت	ساعت	ساعت	ساعت	ساعت	ساعت						
۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	ح	کا	س	ا	۶	۶
۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	ط	اک	ک	۰	۷	۷
۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	ط	اک	ک	۶	۵	۵
۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	ط	اک	ک	۶	۷	۷
۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	ط	اک	ک	۶	۵	۵



نمونه ای از تقویم ر قمی

بنابر این می توان گفت که علم نجوم علمی است لازمه فهم ادبیات و کسی که میخواهد واقعا بر لطایف و ظرایف نکات ادبی آگاه شود و منظور حقیقی سخنان و نویسندگان سلف را در یاد کم از کم با اصطلاحات و مقدمات ستاره شناسی آشنا شود و به همین سبب است که در تاریخ پر افتخار ادبیات گذشته سر زمین خویش بنام هر شاعر بزرگ یا نویسنده توانا بر میخوریم می بینیم که از علم نجوم و متفرعات آن آگاهی داشته است و این معنی یا از طرف خود وی تصریح شده است یا از بکار بردن صحیح و مناسب اصطلاحات و تعبیرات این علم در ضمن اشعار یا نوشته های او استنباط میشود. اما این نکته هم در خور یاد آوری است که دانش ستاره شناسی که شاید کهنسال ترین دانشی باشد که بشر بدان دست یافته و برای آن اصول و قواعدی وضع کرده است به مرور زمان آمیخته به یک سلسله اوام و خرافات شده و از ترس کیسب آن چیزی بنام علم احکام نجوم بوجود آمده است که در باره آن بیش از هزار جلد کتاب بزبانهای مختلف در زمانهای مختلف تألیف و تصنیف شده است و اکثر دانشمندان و ادبا و شعرائی که آثار آنان زینت بخش کتابخانه های جهان است و در فضل تقدم و تقدم فضل ایشان جای هیچگونه تردید نیست، کم و بیش معتقد به احکام نجوم یا لاقول متاثر مرگ خود، ابراز کرده بود، واقعیت

آسمان بصورتی که در شبهای برج میزان بین ساعات ۹ تا ۱۱ در کابل دیده میشود

# بدتر از مرگ

## فصل ششم

نویسنده : جیمز مونرو

ترجمه : دکتر شهباز

از اینجا یا ماهره شوید

کریج عضو باز نشسته ای سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از گذشته شدن معشوقش «تسا» در یکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام او را می‌گیرد و سپس از شدت غم به یکی از جزایر یونان آندراکرافته نزد پدر خوانده اش سرفینو منزوی میشود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا با ظرافت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفی خیز خاور میانه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکسوس میلیونر یونانی و همشورش فلپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریفتن آنان لطماتی به منافع نفی انگلیس وارد گردد، محافظت کند.

میرسید . کریج از دیدن او به یادشترهای بیابان نورد افتاد نگاه به پشت کردن او با پهلوی دستش زد تا ببوش شود همچنان که محافظ در بزرگ را زده بود. خرخر قطع شد و حریف به دنیای تاریکیها عزیمت کرد سپس کریج اتاق را جستجو کرد . در اینجا یک تپانچه اتوماتیک - یک کارد، مقداری گلوله و تعدادی هم عکس بدست آورد درین عکسها نیز تن های عریانی دیده میشد که به شکل الفابت چاپ داده شده و تشکل کرد بود . اکثر آن چاپ با بیختگی از ممالک شرقیانه بود . کریج یکبار دیگر نظری به جای خواب حریف الکنده بعد از جمع آوری سلاح ها به اتاق دیگر گذشت . این اتاق روشنایی کمی داشت اما نمود ظاهری آن بهتر بود .

تزیینات آنرا بیشتر اشیای عتیقه تیره رنگ تکمیل میکرد و روی دیوار هاشم فقط یک تصویر آویخته بنظر میرسید . نامهربان عطر تند بو شامه کریج را بر کرد کریج یک نگاه سرسری به مرد خوابیده افکند و بعد به جستجوی اتاق پر داخت تمام اسلحه ایراکه آنجا بود، در یک گوشه تارک اتاق جمع کرد و بعد باین فکر افتاد که مردک را چگونه بزیباترین طریق از خواب بیدار کند . کسی که از خواب آرام و عمیق ناگهان بیدار شود، سراسیمه و حسر اسان میگردد و مثل بلبل آنچه را میداند ، بزبان می‌آورد .

کریج روکش را کشید . مردک تماما عریان خفته بود و این برای او بهتر بود کریج بادبست خود ضربه هول انگیز بردهان او کوفت و همینکه مردک با سرا سیمگی خوف زده خواست بر خیزد کریج ضربت دوم را روی بینی و دهان او وارد کرد . او را دو باره روی بستر افکند حریف مدتی بر حرکت باقی ماند .

بعد نامهربان از جا پریده به کریج حمله کرد و با هر دو دست گلولی او را چسبید اما کریج از موهای او گرفته بود تا سرش را با عقب برگرداند . مردک فریادی از درد برآورد و موقعی که کریج او را از زمین بلند میکرد تابه پا بایستد مرتباً فریاد می کشید . کریج با قوت هر چه تما متر برای اینکه صدای او را خفه کند، مشت مشت آهنین روی دماغش کوبید . دوبار پیهم دماغش نکرد چه اگر می گذاشت مردک دوباره می ایستاد و شاید هم بیوش میشد، او را همانطور و قهرا روی دو پا نگه داشت و پرسید :

- نام تو چیست ؟  
مردک در حالی که از درد بغود میبجید، جوابی نداد . کریج دوباره به موهای او چسبید و بشدت کشید . اینبار حریف به سخن درآمد و گفت :

- سپید کور سیبوی .  
کریج پشت او را بدیوار تکیه داد و در حالیکه نگاه مستقیم خود را بچشمان او دوخته

آنشب کریج با الیاس خاله زاده سرفینو صحبت کرد الیاس مرد کوتاه قامت ، نیرومند و چاق ، تا حدی شبیه ستاورد بود . وقتی به خواستهای کریج از اول تا آخر گوش داد، همه را بدون چون و چرا قبول کرد بعد از خود :  
- ستاورد هم با ما خواهد آمد هر چه باشد او هم مثل تو دعوی خون دارد .  
کریج گفت :  
طبیعی است از همین جهت لغواستم موضوع را با او مطرح کنم .  
ستاورد هر چه پا شد یک دوکتور است مانمی خواهیم در خطرانی که پیش رود ابریم، اشتراک کند .  
الیاس یک لحظه فکر کرد و بعد قناعت بخود، گفت :

- باشد اینطور بهتر است ، هر چه باشد بزرگ و رهبر ما تو هستی .  
کریج تبسم کنان از او تشکر کرد در عین حال حیران مانده بود که این مرد با ظاهری اینقدر آرام چگونه در باطن مثل بشکه باروت حالت انفجار را نهفته است وقتی به او گفت چه باید بکند در نصبت الیاس مقاومت نشان داد البته پیشنهاد کریج ما فوق توان یا ماورای عادت الیاس نبود و همین علت بود که دست از سر سختی بر داشت و در آخر آنرا قبول کرد علاوه بر موقع که کریج بحث جنگ و جدل را طرح میکرد ، جوانان آندراکرافته به منطق او گردن می نهادند و ایمانی کور گورانه به او داشتند . الیاس و پسرش کریج را تا نزدیکهای جزیره مینوس بردند

این مسافه را کریج در حالی طی کرد که در گوشه در عرشه قایق دراز کشیده بود و به شرشر لایتناهی امواج دریا گوش میداد تمام آرزویش درین خلاصه میشد که دایتون بلیز آرمرد غول بیکروسیه دلی که پدر خوانده اش را به آروز بدافکنده بود ، جزیره را ترک نکرده باشد . این آرزو را همینکه به

مینوس رسید و بانگا هش در میان تاریکی ، سواحل جزیره ، شانوی بزرگ و در ختانی کاج را جستجو نمود ، در خود احساس کرد . کریج البته خودش را که بیرون آورده بود . در یک خریطه بزرگ پلاستیکی جابجا کرد و بعد در تاریکی خود را به آب افکنده بسا لباس شنای تیره رنگش آرام آرام بسوی جزیره پیش رفت و اندکی بعد در ساحل بود . از میان خریطه پلاستیکی دستمال سپیدی را بیرون آورد . خود را کامل خشک کرد .

لباسهایش را پوشید و کارد بزرگ پستور آلمانی را نیز با خود برداشت و بسوی تاریکی های جزیره گامزن شد . در دست او یک چراغ برق دستی خاصه رهزان شبانه جلب توجه میکرد . با دقت و احتیاط طی که خاصه او بود سیم اعلام خطر را جستجو کرد

بر از پیراهنها و دیگر لوازم ضروری بنظر میرسید که روی پهلوی همه پر از بها ترین اجناس تهیه شده بود و کریج مجموع آنها در یک نظر در حدود شصت هزار لیره تخمین زد . میز آرایش را که درین اتاق قرار داشت به دقت جستجو کرد چیزی نیافت . نگاهش به الماریها افکند در آنجا هم چیزی فوق العاده نیافت فقط در میان یک خریطه بزرگ پلاستیک مقداری کاغذ تحریر جلا دار ساخت یونان نظر او را جلب کرد که آنهم بدر او نمیخورد ولی تماشای لوازم نقل سیورت وجود که معلوم میشد مرد خیلی ثروتمندی از آنها استفاده میکرد ، تکانش داد .

در طبقه دوم اتاقها خیلی از روی ذوق مبله شده بود . اتاقهایسی که از صفا سی برق میزد و بوی عطر زن از لای پرده ها و مبلها شامه را نوازش میداد ، در اتاق نان میزی که دندو ران ۸ جوگی قرار داشت گذاشته شده بود ولی معلوم میشد تنها دو نفر روی آن غذا خورد هاند یک میز پرچ نیز در آنجا دیده میشد . پرهای یکطرف از بازی کنندگان کاملاً کشوده بود وقتی داخل اتاق دیگر شد آنجا نظرش به بزرگترین الماری لباس که در عین خود دیده بود ، افتاد کریج با خود گفت طبعاً دخترک از آن روزی که باوی در کشتی آشنا شد و یک بلوز و

پتلون سیاه دربر داشت ، باید خیلی پیشرفت کرده باشد و این پیشرفت مظهر سعسی خستگی ناپذیر دایتون بلیز بود که می خواست از نشر آداب معاشرت ، لباس پوشیدن و بازیهای مودرن اروپایی ، از سلینا یک پرنس عالیقدر بوجود بیاورد . در طبقه همسطح بازمین ، کریج به دو

نفری برخورد که در قایق صلح با آنان مواجه شده بودند آنها بودند که سلینا را با خود بردند او را بضرر قناتق تفنگ به آروز سیاه افکندند . هر دو در اتاقهای جداگانه در خواب بودند . اتاق نیمه مفروش اولی با تصاویر عریان دختران سینمایی تزئین شده بود مردک رو بفرش خوابیده صدای خر زدن او بگوش

ویافت . او این را حدس زده بود که دارو دسته دایتون چنین حلقه امنیتی را در سواحل جزیره حتما کار گذاشته اند . از روی آن پرید و به پیش روی در ساحل خاموش آغاز کرد . بر اندازه رفت می نمود . وقتی به ارتفاع آخر ساحل رسید ، لحظه توقف نمود . دور و پیش خود را باز دید کرده دومین سیم اعلام خطر را یافت و از آن نیز براحتی عبور کرد .

اکنون در برابر تاریکی شب و دیوار های مرتفع و تیره رنگ شانوی دایتون قرار داشت . به گوردا گرد قصر نگاه کرد نه سگی دیده میشد نه محافظی . از روی سبزه های وحشی و بیصدا گذشته و پای دیوار رسید . در بزرگ قصر نیمه با زبود و روشنی باریکی از آن به بیرون نشر میشد کریج در نگاه اول محافظی را در کنار در تشخیص داد گسه پشت خود ا بدیوار تکیه داده و خرخرش از خواب عمیق او حکایت میکرد .

کریج با بسیار احتیاط از خلای در گذشت و با پهلوی دستش ضربت شدیدی روی گردن محافظ وارد کرد . صدای خرخر محافظ قطع شد و فرود افتاد .

کریج از بازو های او گرفته راستش کرد و دوباره به پهلوی در تکیه اش داد و تفنگش را نیز پهلوی او نهاد . وضع محافظ خیلی یک سیامست شبیه بود . کریج جیبهای او را تلاشی کرد و یک بوتل نیمه مشروب از آن بیرون آورد که از آن روی لباسهای دربان ریخت و بقیه را هم پهلوی او گذاشت . با سرعت دقیقی حیاط قصر را عبور کرد . در دخول کشاده بود و کریج مثل گر به بی جلاک خود را بدلیلز افکند .

این دهلیز یک بنای بزرگ و سه طبقه بود و در هر یک از طبقات آن اتاقهای متعدد وجود داشت . کریج جستجوی خود را در طبقه سوم آغاز کرد ، معلوم میشد این طبقه مخصوص رهایش دایتون بلیز باشد . کریج نخست بیک اتاق خواب بزرگ داخل شد . یک تخت خواب وسیع دو نفری از آبنوس در آن دیده میشد . اتاق تبدیل لباس

بود ، بالحنی امرانه گفت :

- تمام چیز را بمن توضیح خواهی داد. یا هم اکنون یا در لحظه بعدی اما همه چیز را باید بگویی

درینموقع سیرو دگر باره بعمله پرداخت ولی کریج او را بدیوار فشرود مشت دیگری روی دهان سردردش فرو گولت. اینسبار سیرو چنان بیحال بزمین افتاد که گویی دیگر بر نخواهد خاست .

کریج صراحی را گرفته آب آنرا بروی او خالی کرد و همینکه سیرو چشم گشود او را از زمین بلند کرده کنار آئینه دیواری برد و گفت :

- نگاه کن برای آخرین مرتبه یکبار به خود نگاه کن . ببین از چهره جذاب و جالبت چه باقی مانده است . بقیه را هم دردم می شکم آنوقت چه کسی بتو علاقه مند خواهد شد ؟

سیرو بدون اینکه صدای خود را بشکشد تصویر خودش را در آئینه می تگر بست وقتی برگشت کریج از چانه او بالا کرده بصورتش دقیق شد و بعد به آنسوی اتاق پر تابش کرد و مردک ناله کنان گفت :

- چیزی برای گفتن ندارم .

- تو بهتر میدانی که تا هنوز در اول کار استیم . بگو زود باش شما اینجا بچه کاری مشغول بو دید ؟

- از خانه مستر دایتون بیلزنگهداری می کنیم .

- با تفنگ های اتو ما تیک ؟

- مستر دایتون بیلز دشمنان زیاد دارد .

- مثل من . خوب توضیح بده این مرد چکاره است ؟

- لازم نیست مصروفیت جدا گانه داشته باشی . بقدر کافی ثروت مند است .

کریج دو باره به او نزدیک شد و در حالیکه با نوک انگو شستش به بین مجروح او فشاره می آورد ، امر داد :

- خوب ، حالا یک کمی ازان د خسر حرف بزن .

سیرو ، راجع به خانصا چیز های زیادی میدانست . راجع به آن خواست سست ابراز نظر کند ولی منصرف شد و توضیح داد که دخترک از لحظه بیگانه وارد قصر شده ، مستر دایتون شب و روز از او مراقبت میکرد است . همچنان او معلومات داد که درین مدت مستر دایتون سعی می نموده تا بسوی آداب نشست و برخاست سخن گفتن لباس پوشیدن ، راه رفتن و سایر مشخصات یک دختر در باری را بیاموزد . می خواست تمام معنی یک برنس از او بپوچود بیاورد .

- چرا این کارها را میکرد ؟

- نمیدانم ولی مستر دایتون اینطور می خواست .

در حالیکه بزبان رومی حرف می زدند بازم سیرو از تلفظ کلمه مستر خود داری نمی توانست . کریج بالحنی سردی سوال کرد :

- می خواهی دماغت را مثل سایر بخشهای چهره ات مسطح کنم ؟

- سوگند می خورم دانستیهای من بیشتر ازین نیست . ایشا راهم اگر بداند بتو گفته ام ، خواهی گشت ..

- چیزی نمانده بود پدر مرا هم بشکشد پیرمرد دلیر و محبوب مرا . در هر حال بگو ببینم برای چه به مستر دایتون تو گری میکنی ؟

- پول خوب میدهد و هم بخاطر اینکه از او می ترسم .

چرا ؟

- فرار کردن از دست او دشوار است کسی می تواند از او پنهان شود .

این را فراموش مکن . اگر بدست او بیفتی ترا هم میکشد .

- آری اگر بتواند بمن دست بپاید ، بعد بار دیگر رای تعجیز سیرو آماده شد

سیرو بادک این موضوع بلبل وار بعرف در آمد و بسیاری از چیزها را که از نظر کریج مطلوب و مهم بود ، بیان کرد . معلوم شد دایتون بلیز از سه ماه به اینسودر جزیره اقامت داشته ، سیرو و رفیقش را رئیس یکی از دسته های آرمکشان رومی ، از لاس انجلس امریکا بدانجا فرستاده

سیرو گفت این رئیس که کارش با چاق موادمخدره است از دایتون بقدریکه سیرو می ترسد ، هراس دارد ، سیرو گفت که طی اینمدت دو سه ماه جز باسداری در منزل دایتون کار دیگری نمیکرده ولی وجود آنان موجب خوف و وحشت اهالی جزیره شده است .

مهمترین کاری که آنها کرده اند «سیرو و دوستش» این بوده که کریج را گوشمالی دهند . معاش آنان هفته بی پنجاه دالر است و فلها از چنین سفلی متنفر اند .

همچنان ازین جزیره کوچک متنفر بودند . از اهالی جزیره و حتی ازین قصری که دران انجام وظیفه میکردند . زیباییها و سرگرمیهای لاس انجلس یک لحظه از پیش چشم شان دور نبوده و نجات خود را ازین جزیره ، روز شماری میکردند .

تا وقتی دایتون بلیز اینجا بود آنها در خوف و وحشت بسر می برده اند بدون آنکه در اوایل بدانند علت این خوف چیست ؟ هر چند اینکه دایتون بلیز نیست تا حدی راحتد ولی آن خوف مرموز کاملا دست از سر شان بر نداشته است

سیرو خاموش شد ولی هنوز هم در حالت ترس و تگرانی بود .

کریج پرسید : شنیده ام اینجا زندانها و شکنجه خانه های خاصی هم وجود دارن راه بیفت آنها را بمن نشان بده .

- آنجا چیزی برای دیدن نخواهی یافت . من می خواهم ببینم . فهمیدی ؟

این را گفته کار د بزرگ خود را بعلامت تهدید از بغل بیرون آورد ، سیرو سر بریزر افکند و گفت :

- بسیار خوب اما اجازه بدهید قبل از چیزی بیوشم

کریج گفت :

- نه ..

زیرا فکر میکرد که باین ترتیب یکمرد برهنه مطیع تر و آرامتر خواهد بود سیرو نگاه می کرد به چهره تیره کریج افکنده گفت :

- بسیار خوب . هرطور میل شماست . سیرو پیش افتاد . از زینه های سنگی کم عرض پائین رفتند در بزرگ آهن کوبی شده ای را باز کردند و رسیدند بجایی که هم دیو بود و هم یکتووع زندان شماره شده می توانست . در اطراف این اتاق در بهای کوچک آهنی که شکل زندان انفرادی داشت ، جلب توجه میکرد . در یکی از گوشه های اتاق در کوچک فلزی نظر کریج را گرفت که به خلاف سایر درها و پنجره ها کاملا جدید و براق بود خیلی به در صندوق سیف شهابت داشت کریج بدانسو رفته و بالحنی امرانه به

سیرو گفت «این را باز کن :

سیرو گفت : بسته نیست . نگاه کن . سپس از حلقه در گرفته باتمام قوتی که داشت بسوی خود کشید تا کم کم و پائینی باز گردید . در یک لحظه سیرو ما نند برق سردی از آن برده کرد بزرگی را گرفت و بسوی کریج حمله کرد . کریج فوراً به یکطرف جسته با کار خود ضربت شدیدی به بدن عریان سیرو وارد کرد ولی سیرو هنوز هم دست از حمله نکشیده بود کریج به یکطرف دور خورده و چنانکه از ستاورد آموخته بود حمله او را رد کرد و با دست چپ ضربت دیگری بر بازوی راست سیرو که کار در گرفته بود وارد آورد . سیرو نعره زنان کار در راها کرد و خود را بسوی کریج پرتاب نمود . کریج احساس کرد که گاردی که

در دست داشت بسوی خود تا دسته در سینه سیرو فرو رفته است . سیرو لحظه بی بعد بزمین فرو افتاد و چشمانش بسقف خیره ماند آخرین حرفی هم که از دهان او بیرون آمد این بود که «او ترا هم خواهد کشت» کریج نگاه می کرد و او افکند علی الرغم اینکه مرده بود جوانی ظریف و خوش اندام بنظر میرسید .

گارد خود را از سینه او بیرون آورد و بعد از آن که آنرا پاک کرد بسوی محفظه کیمه مانند پیش رفت .

دیوار ها ، سقف و قسمت تحتانی این کیمه از یکدوره دبل سربی پوشیده بود آن وقت کریج دانست که سیرو چرا در کثودن آن ، آنهمه قوت بخرج داده بود . در سینه آن بجز یک جعبه جبر که محتویات آنرا بعضی اشیای معدنی تشکیل میداد ، چیز دیگری وجود نداشت . وقتی با دست خود آنرا گرفت جعبه حتی از جا حرکت نکرد . آنگاه کریج با هر دودست چنانکه در اوایل جوانی به

وزنه برداری می پرداخت ، جعبه را بالا کرده روی زمین اتاق قرار داد . در جعبه نیز از سرب ساخته شده بود وقتی آنرا گشود در میان آن یک پارچه کوچک سیرا میک یافت یک چیز سبک و قدیمی بود که به اشکال جیو متریک مشابهت داشت قطعی را با خود

گرفت و از آن زیر زمین زندان مانند بیرون آمد ، سربلندی های ساحل را خیلی بزحمت پائین رفت . از موقعی که الیاس را ترک گفته بود تقریباً نیم ساعت می گذشت کار زیادی در پیش داشت و چهل دقیقه بعد دوباره در کنار قایق الیاس که در فضای کشاده دریا انتظار او را می کشیده بود موتور های قایق برای آنکه زودتر از جزیره دور شوند ، دیوانه وار بکار آغاز کرد . کریج والیاس چشمان خود را به اعماق تاریکی ها دوخته

منتظر حصاد نه بود ند که ناگهان در ساحل یک انفجار گسوسک سرخ رنگ دیده شد ، همه جا را روشن کرد و متعاقب آن چندین فشفشه هوایی فیر گردید و به هم انفجاری بزرگ رخداد که تا

قلب آسمان دور و آتش آن بالا رفت . کریج گفت : این جبه خانه شان بود . الیاس پرسید : آیا این انفجار همان قایق های جنگی است و آیا همین است بهترین نوع انتقامی که گفته بودی از او خواهی گرفت ؟

کریج بسوی او دیده جواب داد :

- انتقام گفتی ؟ نه هنوز زیرا مو قعی من بجزیره رسیدم که دایتون بلیز قبلاً آنجا را ترک گفته بود سیرو هم در اثر اشتباه خودش بقتل رسید .

آری خودش سبب قتل خودش شد چه وقتی دید تلاشش برای قتل رساندن من به نمری نرسید ، خود را روی گارد من پرتاب کرد و بقتل رسید .

سختی صورت بلا دست خالی بر گشتی . فقط همان جبه سربی و دیگر هیچ .

- آری ، در حال همه غنیمت من همان جعبه است .

الیاس نا راحت شد ولی چیز دیگری نگفت میدانست کریج ازان انگلیسهای راز داری است که بزودی حرف دل خود را بیرون نمیدهد . وقتی بفاصله ده میل از جزیره دور شدند ، بادبانها را برای گرفتن سرعت بیشتر گشودند .

فرای آنوقت به اندراکی بر می گشتند ، ستاورد ساحل چشم بر اه شان بود . یکی از قایقران اندراکی موقع شب انفجار را دیده و به بستر سرافینو حکایت کرده بود . اینک ستاورد با دیدگان منتظر می خواست کریج جریانرا توضیح کند اما کریج به خونسردی گفت :

من چه میدانم . وقتی دایتون بلیز از آنجا رفته سایه نقراتش کافیه را بیش از حد لزوم باخته اند شاید موقعی که نزدیک تا کسی قایقهای جنگی شان بودند ، از بی احتیاطی سگرت کشیده و این حادثه را بار آورده باشند . شاید مرده باند ، آری ؟

در حال خودت گفتی که انفجار خیلی بقیه در صفحه ۵۷



# یادی از رافایل شرقی (کمال الدین بهزاد)

## و شاگردان هنر

کمال الدین بهزاد در دوران حیات خود در هرات و تبریز روزگار بس فیض بخش و پربخس و ثمری را گذراند و گنجینه فرهنگ جهان را به دست آورد.

تا کنون دانشمندان و هنرشناسان شرق و غرب در مورد بهزاد و به خصوص در مورد شاگردان وی معلومات محدود و پراکنده در اختیار دارند. کمال الدین بهزاد (۱۴۵۵ - ۱۵۳۴ م) در دوران حیات خود چه در هرات و چه در تبریز روزگار بس فیض بخش و پربخس و ثمری را گذراند و گنجینه فرهنگ جهانی را با دست آورد های گوناگونی خویشتن را به دست آورد. او در جریان حیات طو لانی پر از ایجاد و ابتکار خود، ضمن ایجاد شاهکار های هنری، مکتب هنری بزرگی را پی ریزی کرد که با خصوصیات عالی، دقت و ظرافت نری خویشتن ممتاز است.

تعداد رسامان، نقاشان و بنا توریستان معروفی که از کمال احترام بهزاد را بلقب (استاد) یاد میکردند و مستقیماً از آموزشهای وی بهره مند گردیده و یا در زمره شاگردان شاگردانش قرار داشته و با پیروی از اسلوب وی به کار ایجاد و آفرینش پرداخته اند، خیلی زیاد است. آنها نیکه با زندگی و آثار بهزاد وسیعاً آشنا شده و راجع به وی و آثار وی صاحب نظر اند، معتقدند که بهزاد در مورد آینده کاری که خود آغاز کرده بود، سخت عشق و علاقه داشت و به نحو بیگانه و خستگی ناپذیر، قدرت و استعداد خویشتن را درین طریق بکار می برد، رنج میکشید و در هر نقطه کشور های شرقی در جستجوی استعداد های جوان و بالیده برآمده آنها را

در حوزه هنری خویش گردمی آورد و پس از تشخیص استعداد وقتا بلیت هر يك، زمینه برای شگفتن گلهای استعداد شان مهیامی ساخت، شرایط و وسایل لازم ایجاد و کار را فراهم می آورد و مهمتر از همه اینکه اسرار رموز فن سحر آمیز خویش را از آنان پنهان نداشت و آنچه را که در جریان زندگی آموخته بود بیدریغ در اختیار آنان می گذاشت.

کمال الدین بهزاد بصفت استادی چیره دست، با صفات عالی و گزیده انسانی شهرت داشت مردی خوش قلب و سخاوتمند و هنر مندی ژرف بین و خرد مند بود از فن زدگری عمیقاً اطلاع داشت و می توانست ارزش انواع زر و جواهر گرانبها را دقیقاً تعیین نماید. او به تمایلات شخصی و خصوصیت های ویژه شاگردانش پی می برد و با رعایت آن همراه آنان رویه میکرد.

برای يك استاد این يك موفقیت بزرگ خواهد بود که بتواند شاگردان خردمند، فداکار و از صمیم قلب دوستدار علم و هنر تربیه کند و بکمال رساند. هرگاه استادی، قلبی فراخ، روح بزرگ و مملو از صمیمیت داشته، دارای وسعت نظر عاری از بغل و حسد و درعین زمان دانا و زیرک باشد، نخست استعداد های بالنده جوان را سوی خود جلب

میکند و بلا وقفه در تربیه آنان صرف مساعی میکند و بسوی اقیانوس جدید دانش و هنر راه می نماید و بزوایای مجهول و کشف نشده آن رهبری میکند. فقط در همین صورتی شاگردان می توانند بمقام استاد نزدیک شوند و آنچه را که قدرت و ژولنون



شکار

# الدین بهزاد

## هنر آفرین او



مراسم دفن اسکندر

حیات استاد اجازه انجامش رانداه زوال ناپذیر است. بهزاد پیشاهنگ بانجام رسانند. بدین سان دانش و تمثال برجسته استا دانی است هنر هیچگاه راه زوال نمی پوید و که هیچگاه نام و شهرت شان زوال سلسله ایجاد و ابداع آثار نفیس نمی پذیرد. هنری قطع نمی گردد. يك ضرب در خلال قرنهای پانزده و شانزده المثل شرقی میگوید (استاد حقیقی و بعد از آن نیز شاگردان بهزاد در



بهرام در کاخ آبی

هرات ، تبریز ، بخارا ، سمر قند ، شیراز ، اصفهان ، هندوستان و دیگر شهر هایی بزرگ شرق مصروف کار و فعالیت بودند .

طوریکه از منابع معلوم میشود ، روی یکتعداد مینا تورها، بهزاد یکجا با شاگردان خود کار کرده است:

بعضا بهزاد طرح برخی تابلو ها را خود میریخت و یا کار تزیین و آرایش خودش آنها را بانجام می رسانید و سپس در دستر سس شاگردانش قرار میداد و شاگردان تحت رهنمایی استاد خود ، اثر مورد نظر را تکمیل میکردند .

برخی از نقاشان که پس از بهزاد می زیستند ، در ذیل تابلو ها یی که رسم می نمودند ، نام بهزاد را می نوشتند ، آنها این کار را یا بخاطر احترام عمیقی که نسبت به استاد داشتند و یا بخاطر گر می بازار متاع خود بلند بردن ارزش

آن انجام میدادند . بادر نظر داشت این موضوع تدقیق همه جانبه و بررسی های عمیق کاملا علمی در اطراف احوال و آثار بهزاد و شاگردان معروف و ایجاد گر وی ، اهمیت خاصی کسب میکند . اکنون مسئله شنا سائی عمیق بارفایل مشرق (کمال الدین بهزاد) و تدقیق همه جانبه وو وسیع مکتب هنری او که مشحون از خصوصیت های پر جاذبه و پدیده های فسونکار می باشد در راه شرق شناسی و هنر شناسی برق بحیث يك پرابلم مهم و مبرم قرار دارد و برای این منظور باید نخست زندگی و آثار کمال الدین بهزاد از لحاظ علمی جدا مورد پژوهش قرار گیرد . بعقیده ما به حیث گام نخست درین راه باید از روی آثار منسوب بقیه در صفحه ۵۵

# پیرزاده



# آشورده میچاک

از: جری جاکوبسن

مترجم: لیرومند

## بیمه جا اب

### این داستان جالب را در دوشماره بخوانید

پیش از آنکه «سالی» به طبقه دوم بالا برود هر چه با خود داشت، از زردش گرفتند. از قبیل کمر بند، ساعت بند دستی، یکس جیبی حتی بندهای بوتش را هم باز کردند.

تورن ماندویل به گوشه میز تکیه زاده بارضایت خاطر ی بر جریان تلاشی نظارت می کرد. باتیس عریض ولجه مخصوص که بین چنایتکاران و پولیسان حرفوی معمول بود، خطاب به سالی گفت: هر چنایتکاری که برای سومین بار بچنگ قانون بیفتد از طرف مقامات امنیتی دستگیر بشود، هرگز نشستن در زندان به شیرینی شهد نخواهد بود.

سالی مرتکب اشتباهی شد. در هر امری از زندگی باید بیاری بخت قدم پیش نهاد. اما بخت و طالع از سالی روگردان بود، زیرا درست پس از دستبرد زدن به گوشه پناهنده شده مستقیماً به آغوش ماندویل افتید، درست مثل طفل گمشده ی که به آغوش پدر برود. ماندویل حق داشت که شکم سیر بخندد. بخت با او یاری کرده بود. چنانچه میباید در هر تغلی به یاری بخت و سازگاری طالع امیدوار باشد.

ماندویل بالحن مستیزانه اظهار داشت: «سالی این مرتبه مدت بسیار بسیار طولانی با ما خداحافظی میکند. ماندویل در حالیکه انگشتها یسرا بصورت شوخی آمیز بعنوان خداحافظی تا سرابروهایش بالا برده به صحبتش ادامه داد: «سالی! رفتن به زندان برای سومین بار، دگر بازگشت ندارد، زیرا حق آزادی فرد بنام حفظ امنیت عامه برای همیشه سلب میشود و هیچکس در مرتبه سوم رفتن به محبس به زندانی نمی گوید: زندگی خوش برایت می خواهم»

سالی هالپر نگاه تصخر آمیزی بصورت ماندویل انداخته به چشمهای او که هنوز پست انگشتهای چاق و پر گوشتی که بعنوان خداحافظی بسرا بروها قرار داده بود، خیره تگریست. اگر تورن ماندویل میدانست که «هیدیکر» دست اندرکار سر باشد، لحن استیوا امیزش رتقیر میداد. اما او که موجه این مطلب بود. هیچکس هیدیکر را نمی شناخت، هید که با چشمهای لقی، موهای ساختگی و بوی بد که شباهت به بوی گندنه داشت، مردوحشتناک و آواره بود

سالی هم اورانمی شناخت و نمیدانست که این موش صحرایی دلفناز کجا پیداشد. در آن روز که سالی در سالون بیگ گیتنگ اکران مقابل یک ماشین قمار ایستاده بود، هیدیکر دفعتا از پشت سوش پیدا شد. او خودش را به روی شانه های سالی طوری خم کرده به ماشین میدیدم مثل آنکه چاکتی به روی شانه های کسی چسبیده باشد. سالی ازین حرکت او بیختم آمد، زیرا سه مرتبه از دست هیدیکر سه یک دالری را که باید می برد، باخته بود. سالی به ناچار برگشته به این مرد آواره اظهار کرد که اگر زودتر از آنجا نرود، او را به فرق از کلکین سالون به بیرون خواهد افکند.

اما هیدیکر جواب داد: «سرزمین آزاد است. کسانی که دو مرتبه پیهم می بازند ایجاب میکند که پیش از بیرون انداختن دیگری دوبار هم به دقت با خود بیندیشند. هفته قبل یک او باش را در اینجا دیدم که مثل تو پیش آمد میکرد. عینا مثل تود و مرتبه به محبس رفته بود، یک جوان بسیار باری عقل بنظر آمد. او با خود مقناطیس آورده سعی نمود که از ماشین اتومات نمبر ۱۲ پول بدزدد. اما طوریکه تو هم می بینی هنوز ماشین اتومات نمبر ۱۲ اینجا هست. اما آن پسر احق با سابقه اود و بار جنایت دگر وجود ندارد»

هالپر زیر لب اظهار داشت: «پس تو میدانی که من دو مرتبه قبل از محکوم به جزا شده ام. هالپر در حالیکه حرف می زد پنجمین گلوله خود را بدقت دیده رها کرد. گلوله به سیم نمبر ۲ خورد مسیر خود را تغییر داد. طبعاً او به نمبر ۳ ضرورت داشت و آنگاه به حرفش ادامه داد: «خوب. وحال هیدیکر در جوابش اظهار نمود: و این حالتی است که من برای بدترین دشمن خود هم نمیخواهم. تلاش پیبوده کردی. عرق و خون همزمان ریختی. اینکه کسی متوجه شد یا خیر، اما تو مبلغ ناچیزی را از دخل ماشین برداشتی خوب هر انسان برای ادامه زندگی به پول ضرورت دارد»

«دلعه دگر اینقدر احق نخواهم شد که کسی مشت مرا باز کند»

«کی میخواهد به چنگ قانون بیفتد؟ چه کسی ممکن است اینقدر احق شود. شاید مردی که با خانم و اولاد اخیر هفته را در خارج از شهر به مسافرت برود و با یک لاری در سر چهارراه تصادم کند؟ یا کی اینقدر احق خواهد شد که خشت یخته ابراه هوا بلند انداخته سرش را زیر آن بگیرد؟»

هالپر زیر لب گفت:

«هیچکس نمیتواند چنین پیشبینی را بکند»

هیدیکر، آن مرد آواره که بوی گندنه میداد بالحن مسخره، آمیز یک معامله گر بزرگ در جواب اظهار داشت: «من این کار را می کنم. این سرمایه منست. وسیله جلب مشتری و بالاخره شغل منست. من باخت و احتمالاً فرد دگران را می توانم پیشبینی کنم. من اشتباهات شانرا قبلاً محاسبه مینمایم. عین عمل را میخواستم با آن پسری که با خود مقناطیس آورده بود انجام دهم. اما اونخواست. به حرفهای من توجه کند و همین بی اعتنایی سبب شد که اکنون یک نمره طولی را پیش سینه اش بیندند. یک نمره خصوصی که تادم مرگ اذ او جدا نخواهد شد»

هالپر گفت: «تصور میکنم معامله ترا فهمیده باشم». هالپر پس اظهار این جمله سکه پولی را در دزد ماشین انداخته اضافه نمود: «تو در برابر دریافت پول بمن یک تضمین معین میدهی و آن حفظ جان من میباشد. تو مرا از رفتن به زندان حفاظت خواهی کرد. اما خودت از صحنه بازی متاسفانه اغلب اوقات طوری بدور میمانی که مردم در آنجا جنگ از شرکت بیمه حیات پول می ستانند ولی بعد از پرداخت آن بدور میمانند»

توپول می گیری به مثل آن مردمی که از بیمه حیات در آن زمان پول می گرفتند و دو باره کمتر قادر به پرداخت پول گرفتگی میشدند. البته هر تیر به هدف نمیخورد. و اگر بیدار ثابت کند، اود دگر بدشانسی می آورده باشد. سیستم تو همین طور است که گفتم چطور؟»

«حس میزدم که چنین مطلبی را عنوان خواهی کرد. عینا همانطوری که آن پسری مقناطیس به ماشین نمبر ۱۲ دستبرد زد»

«من صرف می بینم که تو سعی مینمایی یک سیستم فریبکارانه را بمن تلقین کنی. همانطوری که مردم مفاد عمده مرگ حتمی را می فروشند. چنین چیزی اصلاً وجود ندارد. بنابراین به آنسوی خیابان برو و در آنجا بخت خود را آزمایش کن»

هیدیکر در جواب اظهار کرد: خوبست. اما من چنگ نمیگویم، بلکه اطلاعات پرارزشی در اختیار تو میگذارم. مفت و رایگان این کار را برایت انجام میدهم. گرفتن دست یافتن به آن صرف وقت و وقت میخواهد. انقدر وقت که برای فهم آن لازم میباشد»

هالپر برای امروز دگر کاری نداشت.

و طالع او انقدر در بازی با ماشین اتومات بد بود و چنان مینمود که یک چنایتکار در صورت استعفا از چنایتکاری در یک بانک و طبقه مشاوریت نظارت را واگذار شوند. هالپر پس از چرت مختصر موافقتش را اعلان کرد: «اوکی، آن اطلاعات پرارزشت را بگو. من می شنوم!»

هیدیکر خودش را بطرف هالپر خم کرده پرسید: «اگر من بتو ضمانت کنم که از نهمین طبقه زندان شهر صحیح و سالم بیرون بیآورم، همانطوری که آدم از شیردهن آب می آورد، توجه خواهی گفت؟»

«من خواهم گفت که تولد در آفتاب داغ مدت طولانی نشسته و مغزت بچوش آمده است». هالپر غم گنان به صحبتش ادامه داد: «من درین هتل زندگی کرده ام. صرف دو چیز که وارد آنجا می شوند میتوانند از آنجا بیرون هم بیایند: اجساد و هزار پایها هیدیکر باتصخر جواب داد:

«مثل آن پسر که برای دزدی از مقناطیس میخواست استفاده کند، فکر میکنی: شماره حرف گوش میدهی، اما چیزی را نمی شنوید. من بشما گفتم که من را می داری بیرون آوردن شما از زندان ضمانت می کنم»

«من به حرفهایت گوش داده ام و هم تمام سخنهایت را می شنوم. اما من چون باور ندارم. بنابراین خوشباور هم نیستم. تو یک طریقه راستجیده ای که چطور آدم می تواند از آن محبس پرواز کرده موفق به فرار شود همینطور نیست؟ زیرا از نهمین طبقه غیر از پرواز کردن دگر راهی بسرای فرار وجود ندارد»

هیدیکر اظهار داشت: «اینهم یک راه نجات است. اما راهی نیست که من در نظر دارم. راه نجاتی که من پیشبینی کرده ام بسیار ساده تر از آنست»

«و غالباً قیمت استفاده از آن هم زیاد میباشد، چطور؟»

هیدیکر جواب داد: «درین دنیا هر چیز ارزش خودش را دارد. من باید نان بخورم مثل این مرد دگر که در پهلوی من نشسته است. اما آنچه را می فروشم فی الواقع برای خریدار آن ارزش غیر از ارزش عادی دارد»

«و ارزش آن چقدر خواهد بود؟»

«برایتو عین قیمتی را دارم که برای دگران خواهد داشت. نخست یک قیمت ابتدایی بالغ بر دو صد دلار باید پسردازی. با این پول نقشه آنرا میخوری. سپس هر هفته یک قسط ده دالری، تا زمانی خواهی پرداخت که بخواهی به زندان نروی. این بیمه بسیار به بیمه حوادث شبیه میباشد. توجیح الاشتراک بیمه را تا زمانی می پردازی که یک حادثه رخ نداده است. و اگر به پرداخت وجه بیمه مایل نباشی، در آن صورت قرار داد فسخ میشود»

این وجه بیمه که از تو مطالبه میکنم مبلغ ناچیز است و بلکه برای تودارای مفاد میباشد. نخست یک نفر دگر ریسک عمده را از طرف تو متقبل میگرد و این کار را می کنم. دودگرایانکه تو تضمین احتیاطی برای حالت خاصی بدست می آوری که آن عبارت از: گرفتار شدن تو بدست پولیس و محکومیت تو برای مرتبه سوم از طرف قانون باشد. تو بقیه در صفحه ۵۷

# نسیم

من کیم؟ سر بسر فانی عشق  
 موج دریای تو فانی عشق

من کیم؟ شمع پروانه سوزی  
 خویشتن سوز و بیگانه سوزی

من کیم؟ آن نسیم سحرگاه  
 عشق را گشته ام قاصد راه

بر رخ دشت و صحرا وزیدم  
 دست مهر و محبت کشیدم

که بمعشوق گویم سلا می  
 من نسیم عشق را جز غلامی

خالک راحت نبودم؟ که بودم  
 سوخت از فیر توفان و بودم

نیست پر تا گشایم بسویت  
 نیست چمنی که بینم برویت

ای عجب زنده دیگر چرایم؟!  
 مصفا



زیر نظر: گل احمد ادیب

## رؤیا

خاموش در کنار بخاری نشسته ام  
 در انتظار او  
 رقص به پیش دیده بی نور من همی  
 اندام شعله های طلایی و بیقرار

بر نشیبه های پنجره باران نیمه شب  
 انگشت می زند  
 ازدور در میان سیاهی و تیرگی  
 یکجغد بینوا  
 فریاد میکند

ناگاه در سکوت غم انگیز و مرگبار  
 از بین راه  
 آمد صدای خش خش پیراهنی بگوش  
 یک لحظه بعد در  
 آهسته باز شد

آن سیمین فرشته من گشت آشکار  
 پایش برهنه بود  
 دوگوش هم بدست  
 لبخند بر لبش  
 چشمان سحرکار و سیاهش پراز خمار

در پرتو چراغ تن مرمرین او  
 در زیر پیرهن  
 آن تکه شفاف

چون پیکر مجسمه های الهه ها  
 میکرد جلوه درنگه برق خیزمن  
 بیدار می نمود هوسهای خفته را  
 برخاستم ز جای  
 تا بگریش ببر  
 لیکن ز بخت بد  
 یکقطره چک

بر چه راهم نتاد و بجهتم ز رخت خواب  
 دیدم که نیست جز خودم و سایه ام کسی  
 محمود فارانی

## اگر...

... و اگر بگویی باوجه بگویم؟  
 - بگو که تادم مرگ در انتظار او بودم - و اگر مرا نشناسد و باز از من چیز های نازه بپرسد ؟

- با او حرف بزن، مثل خواهر درد دل کن، شاید در دل خود رنج میبرد و سراغ همدردی میگیرد .

- و اگر بپرسد که تو کجا هستی ، باو چه جواب بدهم ؟  
 - این حلقه طلای مرا بدو بده ، اما هیچ پاسخی مگوی .

- ... و اگر سوال کند که چرا تا حالا خالی و خاموش است ؟  
 - چراغ خاموش و درگشوده را بدو نشان بده . بگو که من لبخند بر لب داشتم ، می ترسم اگر چنین نگویی او اشک در دیده بیاورد .

مورس مترینگ



## باغبانی شاعر

کار عمر و زندگی پایان گرفت  
 کار من پایان نمی گیرد هنوز  
 آخرین روز جوانی مرد و رفت  
 عشق او در من نمیدرد هنوز

فهر کردم چند که با گلک خوش  
 گفتم این یاد آور منست  
 گردل ازین برگم برگده ام  
 دل از آن یاری که او مار منست

روی گردانم ز شعر و شاعری  
 باغبانی کردم و گل کاشتم  
 در چمن عارنج بر دم روز و شب  
 نرگس و مینا و سنبل کاشتم

گرچه در آن روزها هم خیره بود  
 بروخ من دیده بیداد او  
 لبک می گفتم چون گلها بشکفت  
 میبرد از خاطر من یاد او

کم کمک ابر زمستانی گذشت  
 وقت ناز نرگس بیمار شد  
 غنچه های نرگس شهبلا شکفت  
 دیدم ای افسوس چشم یار شد

موی او بود آنچه بر دم رنج او  
 ای عجب کان شاخه سنبل نبود  
 چشم او بود آنکه خورد از خون من  
 شاخه های نرگس پر گل نبود

وای من دیوانه ام، دیوانه ام  
 دوستان گیرید و زنجیر کنید  
 بینش هر جا وسیر از او نیم  
 مرگ اگر سیرم کند سیرم کنید  
 «دکتور حمیدی»

# آشنا با کمانه

نوشته روستا باختری

- آها لاله عبدل بقال، اما یارش نیامده که  
 لاله عبدل بقال را دیده باشد.  
 مرد سوالی به ذهنش گذشت :  
 - شما خبر نداشتید؟  
 - از چه ؟  
 - که امروز جنازه را می برند؟  
 - چینی گفت :  
 - نه! اما زود حرف خودش را تصحیح  
 کرد و گفت :  
 - چرا چرا خبر داشتیم، خیرم کرد.  
 ولی نگفت چه کسی خبرش کرده است.  
 چینی ساکت شد و نگاه مرد جوان روی صورت  
 لاغر و استخوانی و چشمان اشک آلود لاله عبدل  
 لغزید که خودش را به جنازه زتش نزدیک  
 کرده بود. انگار میخواست با او حرف بزند.  
 شانه اش را به چار پای چینیانده بود  
 و سرش را به یک سو کج کرده بود.  
 بالا پوش کپته و رنگ رو رفته لاله عبدل  
 قدش را بلند تر نشان میداد و پاچه های

- لاله عبدل ؟ جکاره است؟  
 مرد جوان کمی تعجب کرد:  
 - شوی همین زن دکان بقالی دارد دکان  
 نیست، یک چیزی است بنام دکان.

مردی که دعا خوانده بودند پاره دستپایش  
 را در آستین چین فرو برد و قیافه اش حالت  
 انتظار و اژ سر گرفت و لبانش که دعای  
 خاموشی را زمزمه میکرد از حرکت باز ماند .  
 ناگهان ، در حویلی صدای خشکی کرد  
 و اول پاها و بعد تره دومرد نمایان شد  
 دستشان چهارپایی کپته را چسبیده بود و  
 سنگینی آن روی شانه های شان فشار می  
 آورد .  
 چینی باور نکردنی بی بین مردها افتاد  
 و پاهای آنک که گوجه شانه هایشانرا درهم  
 فشرد .

مرد چینی دستهای آزاد شده اش را مثل  
 دیگران بطرف چهار پایسی دراز کرد و  
 دعایش را از سر گرفت دعا بیسکه  
 درشسون و زاری زنان و کودکانیکه  
 دنبال مرده تاسر پوشیده آمده بودند هم شد .  
 مرد عینکی دستش به چهار پایسی نرسید  
 اما در عوض نگاهش تمام محوطه سر پوشیده را  
 دور زد و روی صورت یک بیک زنایکه اشک  
 روی گونه هایشان میغلطید نشست .  
 زنی گوته چادرش را بلند کرد و زدنیکو  
 بسرعت عقب رفت و پیر زنی غرغر گو ره  
 آلودی کرد:

«بجیا خجالت نمیکشد.  
 یکی صدا کرد:  
 «چرا نمیآید؟»  
 عینکی گفت :  
 «آدم»

و هنگامیکه قدم به باریکه روی برف  
 گذاشت و از سر پوشیده بیرون آمد سرش  
 روی تنه اش چرخید و یکبار دیگر نگاهش  
 صورت مرد و گونه های گل انداخته و اشک  
 آلود زنی را که گوشه چادرش را بلند کرده  
 بود از نظر گذراند و نفس بلندی کشید.  
 مرد ها با خط مستقیم و دراز دنبال چارپایی  
 پشت هم از گوجه باریک و طولانی میگذشتند  
 و مرد چینی جلو تر از همه گام بر میداشت  
 و گاهی نوا انگشتانش را به چار پایسی  
 می چسباند.

برف آرام آرام فرود میآمد و پارچه سیاهی  
 را که روی مرده کشیده بودند سفید میکرد.  
 سکوت بود و آرامش ، آرامشی سخت  
 سببگین، تنها صدای پاها بود که که در برف  
 فرو میرفت و صدای نفسهای تند مردایکه  
 سنگینی جنازه را روی دوش می کشیدند.  
 وقتی مرد جوان نزدیک چار پایسی رسید مرد  
 چینی نگاهش بصورتش کرد و با تردید سرش  
 را جلو آورد و پرسید:

- جوان بود یا پیر؟  
 مرد جوان پرسید:  
 - کی ؟

چینی اشاره به جنازه کرد.  
 مرد جوان شانه اش را حرکتی داد:  
 - نمیدانم خودش که زیاد پیر نیست.  
 - کی ؟  
 - لاله عبدل .  
 نگاه استفهام آمیز چینی بصورت مردماند:

صبح بود، صبح سرد و گزنده و ببری  
 آسمان از بارشیری رنگ پوشیده شده بود و  
 دانه های برف پیچ میخورد و میرقصید و سست  
 و بیحال روی زمین پهن میشد ، پهن روی  
 با مپا ، روی گوجه ها و روی شکم بر آمده  
 دیوار ها .

زن دامن چادری اش را جمع کرد و از باریکه که  
 کاسهای دیگران روی برف گوجه خط انداخته بود،  
 بدنبال مرد جوانی به سر پوشیده آخر گوجه  
 رسید و با عجله از کنار عده ای که چشمان  
 خواب آلوده شانرا باو دوخته بودند گذشت  
 و وارد اولین خانه دست چپ شد .  
 مرد جوان کنار دیگران ، شانه اش را به  
 ستون چسبیده بدیوار تکیه داد و سرش را  
 با آرامی بطرف دوسه مردی که چهره گبود  
 شده شانرا بطرف او بر گردانده بودند ، خم  
 کرد و لبانش با حرکت نا محسوس بازو بسته  
 شد .

سکوت سببگین و ترس آوری زیر سر  
 پوشیده آخر گوجه بر این عده حکومت میکرد  
 و جرات حرف زدن را از آنها گرفته بود .  
 مرد جوان نیم رخ روی شانه راست  
 چرخید و صورت یک یک مردانی را که کنار  
 هم در طول دیوار ایستاده بودند از نظر  
 گذراند .

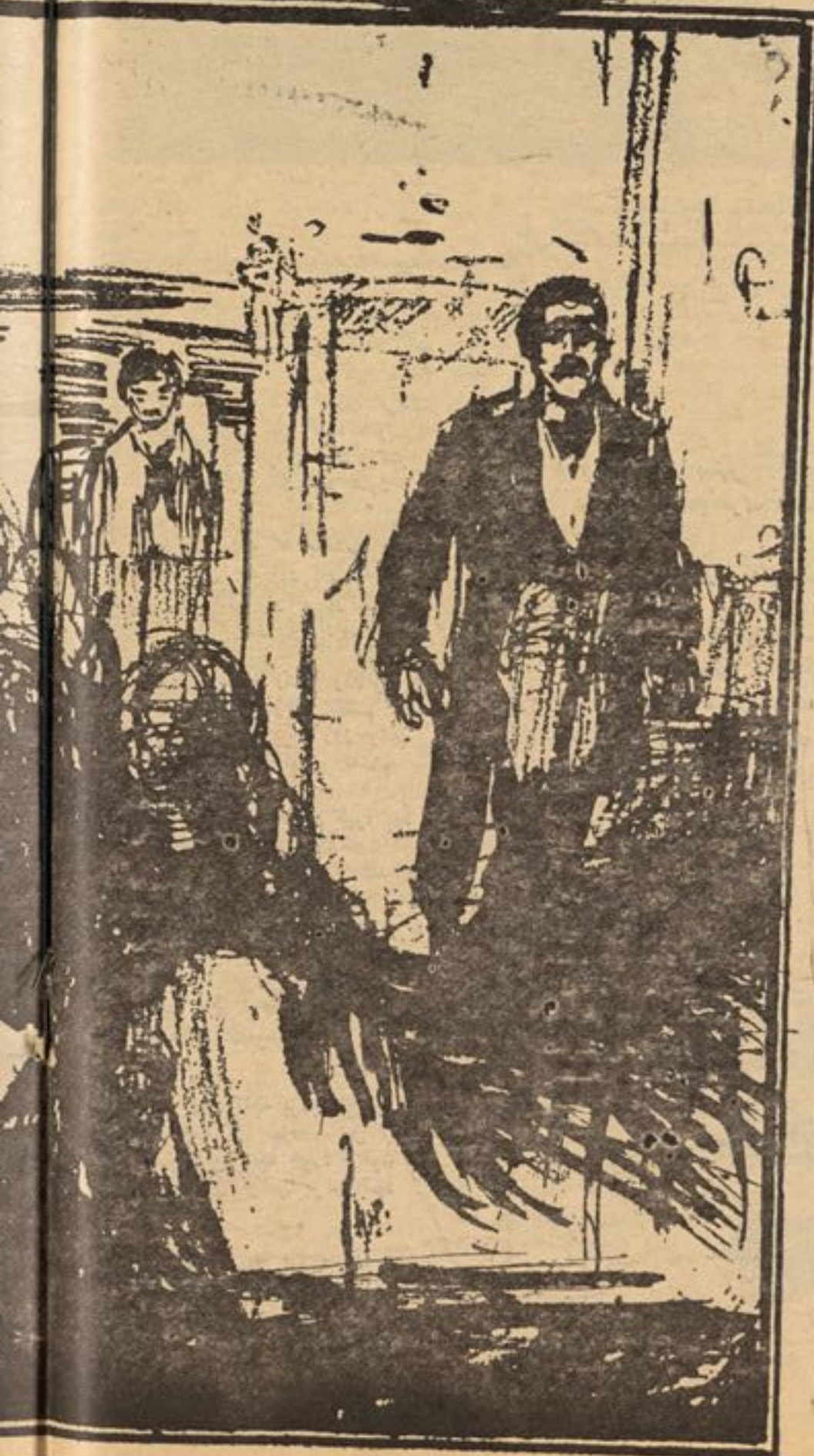
مرد اولی باریش ماش و پرنج دم بودند  
 بی خودش شانه بشانه او ایستاده بود و  
 نواک بینی اش از سر ماسخی میزد .  
 مرد دومی سرش را پائین انداخته بود و  
 شف لنگی اش را دور گویشپایش پیچانده  
 بود و لای انگشتان گبود شده از سر مایش  
 سگرت نیم سوخته چسبیده بود.

سومی و چهارمی سردر گوش هم کرده  
 بودند و آرام نجوا میکردند .  
 بقیه هیچ وضع مشخصی نسبت بدیگران  
 نداشتند و مثل اینکه خوتشان منجمد شده باشد  
 برجای میخ گوب شده بودند .  
 تنها یک نفر با عینک سفید ذره بینی مستقیما  
 نگاهش را بدر حویلی دوخته بود و بالا پوش  
 سره ای رنگش روی شکم برآمده اش بالا  
 و پائین میرفت .

در غریو مدھشی که از حویلی دو داخل  
 سر پوشیده می پیچید ، ناله طولانی و رخشه  
 آود یکن ، مثل زوزه گرمی که از قحطی  
 و گرسنگی روی برفها یخ زده باشد و آخرین  
 استمدادش سکوت صحرارا بشکند، مرد  
 هارا بحرکت در آورد، حرکتی نا محسوس  
 و دنج آود .

مرد عینکی گنگ زمزمه کرد :  
 - مثل اینکه تمام شد.

هیچکس حرفی نزد تنها یک مرد که  
 چین تابند پاهاش را می پوشاند لبانش  
 را حرکت داد شاید میخواست دعا کند ولی  
 هیچکس چیزی نشنید تنها چاهه اش بود که  
 لرزش ریش پریشمش و ابچشم دیگران زد.  
 حویلی هنوز از گرمی می جوشید و ناله هادر  
 هم و نامشخص در سر پوشیده بیرون حویلی  
 ملین غم انگیزی داشت .





تربان جرگی رنگش گل آلود شده بود و صدای شلب شلب، شلب گفشیبا یش با صدای قدمهای دیگران که روی برف فشار میآورد درهم میامیخت و سکوت ناراحت کننده تشییع کنندگان را برهم میزد.

کنار چینی مرد میان قدمی، دستمالش را بیرون آورد و اشک چشمانش را خشک کرد و بعد با صدای بلند بینی اش را گرفت. مرد جوان دستش روی شانه مرد چینی گذاشت و گفت:

- شما می شنای ختیخ.

وقتی نگاهش به نگاه چینی خورد فهمید که سوال احمقانه کرده است، با آرامی به دنبال حرفش اضافه کرد.

- حتما باید بشناسید!

مرد میان قدم که بینی اش را گرفته بود دو باره صحنه اش را از سر گرفت مثل اینکه می خواست باهای های گر به یکدیگر تبه عقده اش

را خالی کند.

چینی خودش را با و نزدیک کرد و آرام دستش را روی شانه اش گذاشت.

لاله عبدال همه اینها را زیر چشمی میدید و دلش کمی تسکین می یافت اگر این جنازه از زنش نبود یا وقتی غیر از این وقت بود لبخند غرور آمیزی بر لبانش نقش می بست چون بالاخره عده ای بودند که او را دوست داشتند و غم او را غم خود شان میدانستند و برای زنش گریه میکردند، این خیلی اهمیت

داشت، اهمیتش بیشتر از این جهت بود که لاله عبدال هرگز این مرد را ندیده بود و هیچ وقت او را نمی شناخت ولی مسلم بود که او لاله عبدال را می شناخت و گریه برای مرگ زنش گریه نمیکرد.

همین موضوع بود که غرور لاله عبدال را زیاد میکرد و دلش میخواست کاش همه رفقایش مثل همین بیگانه بودند و برای او

دلسوزی میکردند.

مرد میان قدم باتسلی مرد چینی آرام نگرفت و یکبار دیگر های هایش را بگوش تشییع کنندگان رساند و زیر چشمی نگاهی بصورت لاله عبدال انداخت.

لاله عبدال طاقش طاق شد.

این دیگر تحمل ناپذیر بود که رفقایش تا این حد غصه بخورند و او ساکت بماند نیم رخ بطرف مرد میان قدم بر گشت و اشکش را بیدریغ پائین فرستاد.

چینی وسط این هر دو راه میرفت و هر دورا میدید فکرش را بکار انداخت تا لاله عبدال را ازین این دو مشخص کند، گویانکه امکان داشت لاله عبدال غیر از این دو نفر باشد دستمالش را بیرون آورد و چشمهایش را پاک کرد و لازم دید چند بار اینکار را بکند و گریه اش را بر رخ هردو بکشد کار بی ضروری که برای خوشحالی شوهر، زن مرده لازم بود.

گورستان ابلاتنه از برف مثل کفن مرده سفیدی میزد، برآمدگی قبرها نامحسوس بود و گورستان یکدست و هموار بنظر می آمد. تنها یک گوشه گل سیاه رنگ زمین گورستان را لکه دار کرده بود و زمین برای بلعیدن زن لاله عبدال دهن باز کرده بود.

تشییع کنندگان، مرد این چاک نفرت انگیز زمین حلقه زدند و مرد چینی جلوتر از همه ایستاد و لبانش بی صدا باز بسته شد.

لاله عبدال باقد دراز و استخوانی اش کنار گور میلرزید و مرد میان قدم اشکهایش را پاک میکرد.

لاله عبدال نمیخواست نگاهش را از قبر باز گیرد و در این آخرین لحظات از زنش غافل بماند.

چینی دستمالش را بر آورده بود و منتظر بود تا در برابر دیدگان لاله عبدال و مرد میان قدم اشکهایش را خشک کند این آخرین فرصت برای انجام اینکار بی ضرر بود و بایستی شوهر زن مرده بداند که او گریه کرده است گریه بغاظر همدردی، گریه بغاظر مرگ یک انسان.

چینی که فراموش کرده بود بایستی وظیفه دیگری نیز انجام بدهد، صدای لرزان مردی او را بغود آورد و چینی خودش را بغاظر این اشتباه هرگز نبخشید، صدای لرزانیکه برای مرده دعا میکرد و طلب مغفرت مینمود تشییع کنندگان آرام و ساکت بدعا گوش کردند و دستهای گریخ شده از سر مایشان را بسوی آسمان بلند نمودند.

این آخرین قسمت مراسم بود و آخرین لحظاتی که زنده ها از قبرستان برمی گشتند و با جسد سرد و بی روح مرده و داغ میگفتند. وقتی دعا پایان یافت، تشییع کنندگان سر شانرا بطرف لاله عبدال و مرد میان قدم که در کنارش ایستاده بود و با اشکهای فراوان خودش باوقوت قلب می بخشید خم کردند و تسلیت گفتند.

لبان هردو جنبید و زمزمه سنگ هردو به گوش رسید.

و این تشخیص لاله عبدال را برای مرد چینی مشکل کرد.

وقتی نگاه لاله عبدال تشییع کنندگان را دور زد یادش آمد که موضوع بزرگی را فراموش کرده است.

عده ای در سر های خشک و سوزنده گورستان میلرزیدند چشم بدستهای لرزان و استخوانی لاله عبدال دوخته بودند.

لاله عبدال میخواست سرش را با نیسن بیندازد و این بدنهای لرزان و چشمهای منتظر را نادیده بگیرد ولی یادش آمد که زنش بغاظر اینکار هرگز او را نخواهد بخشید، هرگز. وقتی دستش با صد افغانی تمام محتوی جیبش بیرون آمد راضی نشد که دو باره آنرا مخفی کند.

آرام بطرف مرد میان قدم برگشت و پول و پاکف دستش گذاشت. مرد میان قدم حق زد:

- نه نمیشود.

- بگیر همه منتظر اند ببین! چشمهایشان بطرف ماست.

- نه.. من قبول نمیکند.

لاله عبدال دیگر معطل نشد نگاه های خیره و بدنهای یخ زده اسقاط خوران تحملش را بریده بود پول پاکف دست مرد میان قدم گذاشت، سرش را پائین انداخت و بسرعت از آنجا دور شد، مطمئن بود که دوست نا شناخته برای شایمانی روح زنش از هیچ کوششی کوتاهی نخواهد کرد.

قدمهای لرزان لاله عبدال روی بر فشانلب شلب کرد و هیكل استخوانیش با گورستان فاصله گرفت و مرد میان قدم نتوانست جلو لبخندش را بگیرد با شتاب دستمالش را که از آب بینی و اشکهای فراوان ترشده بود، در جیب گذاشت و آرام آرام به شمردن پولها پرداخت.

مرد چینی نگاهش بصورت پر از لبخند مرد میان قدم بغیه خورد، بسرعت خودش را باو رساند و درست رو برویش ایستاد.

مرد میان قدم از صدای فشرده شدن برفها سرش را با آرامی بلند کرد و چشمانش را بجلو دوخت، سردی بی سرد تر از سرمای زمستان بدنش را فرا گرفت، چهره های گیوه از سر مای اسقاط خوران دلش را بتیش انداخت و بی اختیار سوت و ادد دستش فشرده.

چینی یگقدم جلو تر آمد وعده دیگر از دنبالش.

مرد میان قدم لبانش را بسید و نفس نفس زد:

- این را بمن داده.

چینی غرزد:

- مال همه است.

مرد میان قدم گاهی با اطرافش انداخت حلقه اسقاط خوران میخواست بسته شود با شتاب بعقب جست ولی زود تر از هر کسی دست چینی یقه اش را چسبید:

- گفتم مال همه است.

مرد میان قدم فریادش بلند شد:

- نه.. دیدم که بمن داد بروید پیش خودش بروید از خودش بگیرید.

ولی دیگر برای این حرفها دیر شده بود بدنش در برابر هجوم اسقاط خوران تا ب نیاورد، از پا افتاد و فرس زمین گردید و احساس کرد که مچ دستش در کشاکش دستهای دیگر از جا کنده میشود و خودش از حال میروند.

مرد چینی دستش را از میان دستهای دیگر بیرون کشید، گوشه، از نوت صد افغانی در کف دستش بود، سستی ناگهانی میخواست بر وجودش راه یابد، سستی از اینکه برای آن گریه ها، گریه های زورگی بهایی پرداخت نشده است.

پایان



### دسکاري نه ويره

دساقې په لاس کيسې جام دميو ناب دى  
 مطرب ايښى په زانو باندي رېساب دى  
 نه چه ساوته نو به وايي نا صرحه  
 په داوخت کيښ چاڅه دتوسې تپاب دى  
 زه چه خان منع کوم دعشق له لاري  
 په داهسي کار کيښي کوم سر دتواب دى  
 دا آسمان چه لوي په عقل کيښي بالاشي  
 په محيط دعاشقي کيښي يو حساب دى  
 هرچه زغوري سر او مال په عاشقي کيښي  
 هغه کړي کور په مخکيښي دسيلاب دى  
 نه چه خوب کوي په عشق کيښي رانه وايه  
 کوم جا کړي دزمرې په خوله کيښي خواب دى  
 بي عمل که کتاب کيښي په سرخه شو  
 گويا ايښي بي تر پيشو لاندې کتاب دى  
 چه دشر دعملو نوله خير غواړي  
 نشته لب غوندي سر شوي په سراب دى  
 ددېمن د مگاري نه وويتر يږه  
 په تر مې بي غلط مه شه سينگت آبدى  
 عبادت په شتاب هسي کړه رحمانه  
 لکه عمر چه دى تلونکي په شتاب دى  
 «رحمان بابا»

# دسکاري

## دجهموري نظام څخه دهر کلي په خاطر

ملی وحدت  
 زه پښتون عسکر يمه ښه ښکاريږم شجاعت سره  
 ستوري داقبال مي راوچست شو چه پور بست سره  
 ماته پښتني مور به ويل زويه غلام نشي  
 مرگ څني پښتدي چه نصيب شي شرافت سره  
 بيا بي داته ويلي زويه پام چه تل صادق اوسه  
 ډيره ډيره مينه کوه خپل ملي و وحدت سره  
 دايي آخر وويل ورځه اوس دي په خدای سپارم  
 خادتر خپل وطن شه اي بجه په همت سره  
 «شين کليوالي»

### دسيني تاو

ياښي ديار شونډي غناب ښکاري  
 ياچو پسرلي شوچه گلاب ښکاري  
 په منډه منډه به يي ديدن لره شم  
 ديار ديدن راته تواب ښکاري  
 آشنامي مالگه پرهر ډول وي  
 څکه مي حال خراب خراب ښکاري  
 چه خپل دلبريسي هرډر لتوي  
 داسي ژوندون راته بي آب ښکاري  
 چه دوه ياران وي سره غاړه غړي  
 ورته عذاب کله عذاب ښکاري  
 ددخو په خه رنگ په آرام اوده شي  
 چه دادم غيږ کيښي رباب ښکاري  
 جاته به کوم کوم څاي محراب ښکاري  
 مانه ديار کوه محراب ښکاري  
 داشو ديار دسيني تاودي خلقه  
 چه دفرمان زړگي کباب ښکاري  
 (فرمان)

### ستري مېشي

اي دخور زړگي درمانه ستري مېشي  
 لوړ نظام او لوړ عزوانه ستري مېشي  
 ډيري سترگي په اميد درته غوږيري  
 دتخلو نه ډک ارمانه ستري مېشي  
 په نور دي اعتراف تمام جهان کړي  
 اي دلهر غوندي روښانه ستري مېشي  
 چه صفت دجهموري رژيم درکني وي  
 د«مفتون» دخو لي بيانه ستري مېشي  
 «کل نبي مفتون»

### دسيني پيغامونه

دبيلانو سره گلونه دي خوښ  
 د پتنگانو سره او رونه دي خوښ  
 ډيډي دډي دنيا پري څه خير پري  
 ددرد مند او خپل در دونه دي خوښ  
 بېغمه! خانه خدا ستا خوښه ده  
 زما داوښکو سيلابونه دي خوښ  
 د عاشقانو په تکليف او آزار  
 دمعشوقو بي رحمه ژړونه دي خوښ  
 هسته ليلادي په سينگار کيښي غوڅي  
 زما شلېدلي گريوانونه دي خوښ  
 رقيب به خود په شيطاني مخکيښي څي  
 چه د آشنامي رپوټونه دي خوښ  
 دهرچا خوښه چه هرڅه خوښوي  
 زما دسيني پيغامونه دي خوښ  
 دمحبت چه اساني وي پکيښي  
 دپختاني هسي شعرونه دي خوښ  
 (عبدالله)

### ددرنو مزا

مادروو سترگو مکيده وليده  
 نظر نظر کيښي مي نشه وليده  
 په بي خودي کيښي ميڅاني ته لارم  
 ساقې مي هلته په سجده وليده  
 ماوي راپاشه چه جبين دي ښکل کړم  
 ستا په تندي کيښي مي کعبه وليده  
 شکردي دومره گنېگار خو يمه  
 چه مي گناه پسي توبه وليده  
 دغه جلوي به دتغاب ستري کړي  
 که مي بياستا په مخ پرده وليده  
 ستا دجهانه وفاکاني چار شه  
 ما په درونو کيښي مزه وليده  
 چه ماته گوري دنفرت په نظر  
 درقيبانو مي غصه وليده  
 کاش چه مي سترگي غړولي نه وي  
 داسي لايله تماشه وليده  
 شه دزاهد پارسانه کم خو نه دي  
 که انسان خپله آئينه وليده  
 چه سلام نه اخلي جام دي بيرته واخله  
 پخپلو بدوکيښي مي ښه وليده  
 چه دگوهر شعرونه وايي آشنا  
 تا پکيښي شهريک فلسفه وليده  
 «پير گوهر»

### افزوخته محفل

که ښکاره زما خاطر دلاله داغ کا  
 په زړا به سترگي سري د گلوباغ کا  
 دجباب غوندي مي ډک په آه سردکړ  
 خولا زما په گور به بل څرنگه خراغ کا  
 افروخته بي وي محفل په شان دشمع  
 چه سوخته دبل په کار کيښي خپل دماغ کا  
 دگردش نوبت بي هيڅ په مارا نشي  
 که ساقې دزمانسي فلک ايساغ کا  
 زنگ که هرکله شيدا دتبع جوهر خودي  
 دمگس په بال به څر تک استفراغ کا  
 دکاظم شيدا»



# عصره مطبوعه

## آدم سر سخت

ما که خرد بودیم معلم ما همراه تخته پاك بسر ما میزد که بسیار درد میکرد و برای چند روز از سوزش آن شوخی را فرا موش میکردم، تو حالا بیا این آدم را تماشا کن که با ضربه ای که با سرش بر نهادن خشت کاشی وارد کرده چگونه خشت های محکم را خرد ساخته است. قوت خشت ها و محکمی آن به قدری زیاد است که ممکن يك آدم به قدوبالای من «مترجم» با تبر هم نتواند خشت های مذکور را با يك ضربه اینطور خرد و پاشان نماید. این آدم «سخت سر» دونك کسی شمین نام دارد و شا میپون کارا تهر کالیفر نیا میبا شد.



## تفریحگاه جالب در ساحل بحیره سیاه



محلّه «او سالکه» در ساحل بحیره سیاه در اثنای غروب شباهت زیادی به پرندۀ بحری بنام «چایکا» پیدا می نماید. این تفریحگاه در سال ۱۹۶۸ افتتاح شد و ساختمان های آن مدرن است و بشکل کاملاً جالبی اعمار شده است. این تفریحگاه بیشتر طرف توجه سیاحان فرانسوی واقع شده و بیشتر اتاق ها در هتل های آن از طرف فرانسویان ریزرف میشود در عکس قسمتی ازین تفریحگاه به نظر میرسد.

## فلم های موزیکال

از سال ۱۹۶۲ به اینطرف فلم های موزیکال طرفدارانی پیدا کرده است چنانچه فلم موزیکال «وست ساید ستوری» اولین فلم موزیکال بود که ده جایزه اوسکار گرفت. به همین سلسله فلم های هلودالی و سوند اف موزیک با استقبال گرم تماشاچیان مواجه شد. از جمله فلم های موزیکال «سلام دالی» و «سونداف موزیک» در کابل نمایش داده شده است. در عکس صحنه ای از فلم «بانوی زیبای من» را مشاهده میکنید، درین فلم ایکس هار یسون و ادری هیپورن نقش داشتند.

## دراکولا نیست



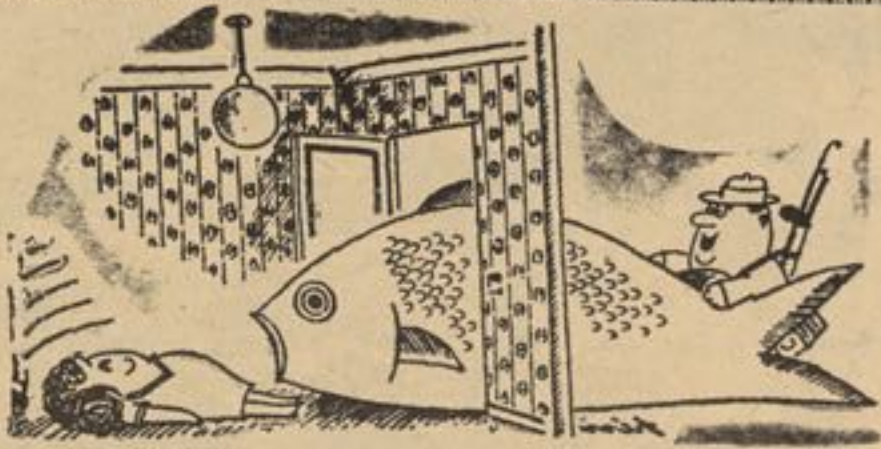
این قیافه که بنظر شما میرسدنه دراکولا است و نه کدام هنر پیشه فلم های جنایی وتر سنالك بلکه او بکسوری است بنام والتر بلازر که جهت مدافعه سرش از ضربات مشت های آهنین حریف سرخودرا در قفسچه گرفته است.

مسابقات بکس بعضاً با تلفات همراه بوده است. بدین وسیله بکسر ها میتوانند از رسیدن آسیب شدید به مغز خود جلوگیری نمایند شاید برای جلوگیری از آسیب در قسمت صدر و سینه زره جنگجویان قدیم را بتن کنند



نوشته ژاک شیمتوف : ترجمه : غا لمغالی

## نیمه شب در هو تل



باچیز های عجیب زیاد مواجه میشوم  
ضعف نکردم .ورقه مخصوص را  
خانه پری کردم وکتاچه هو یتم  
را برایش دادم .اودر حالیکه فاتحانه  
فاژه میکشید گفت: «اتاق نمبر ۱۲»  
یقین داشتم که حالا کلیدی را بمن  
میدهد تا بطرف اتاقم روان شوم  
زیرا چطور امکان دارد که چنین  
شخص مهربانی را بیشتر ازین  
تکلیف داد؟ گرفتن کلیدلازم بود زیرا  
از کلکین هم نمیشد وارد اتاق شد،  
بنابر آن برایش عرض کردم :  
-ببخشین ... کلید را لطف می

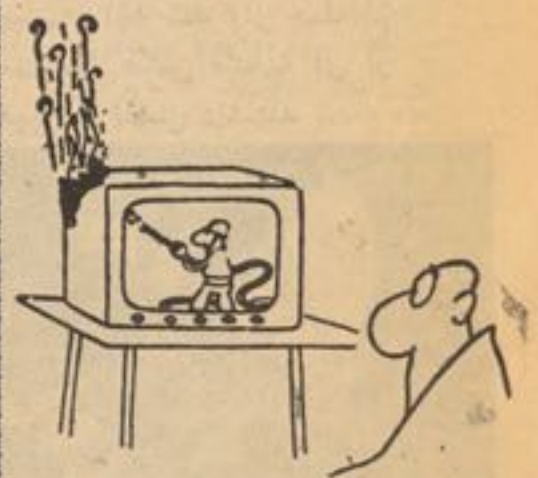
بدون اینکه بدروازه تک تک بزنم  
داخل شدم ،زیرا در هو تل هاجنین  
چیزی رواج ندارد ،خیلی نا وقت  
است ،امید واری زیادی ندارم پیش  
خدمت هو تل سرش را بلند کردو  
چشمان خواب آلود خود را بمن  
دوخت ،میتوانستم از نگاهش بفهمم  
که جوابش حتما مرا مایوس می  
سازد .باز هم گفتم :

-ببخشین اگر «جا یکی» داشته  
باشید ...  
او خیلی کوتاه پاسخ داد :

داریم  
از خوشی غیر مترقبه ایکه بمن  
دست داد بعلت این که درین او آخر

کنید ...؟  
بسیار کوتاه جواب داد :  
-حاجت کلید نیست .. دروازه

باز است ...  
از ینکه بمن اعتماد کرده بودخیلی  
باعث دلچسپی من شد یک چراغ  
کم نورد هلیز را به سختی روشن میکرد  
دراین روشنی کم رنگ من اتاق نمبر  
۱۲ را یافتم ... دروازه را باز کردم  
وخواستم برق را روشن کنم  
سوچرا زدم ولی کوچکترین جرقه ای  
از روشنی پیدانشد ... باردوم ...  
اوه که این برق هم چیز عجیبی  
است .. بالاخره در دفعه ششم



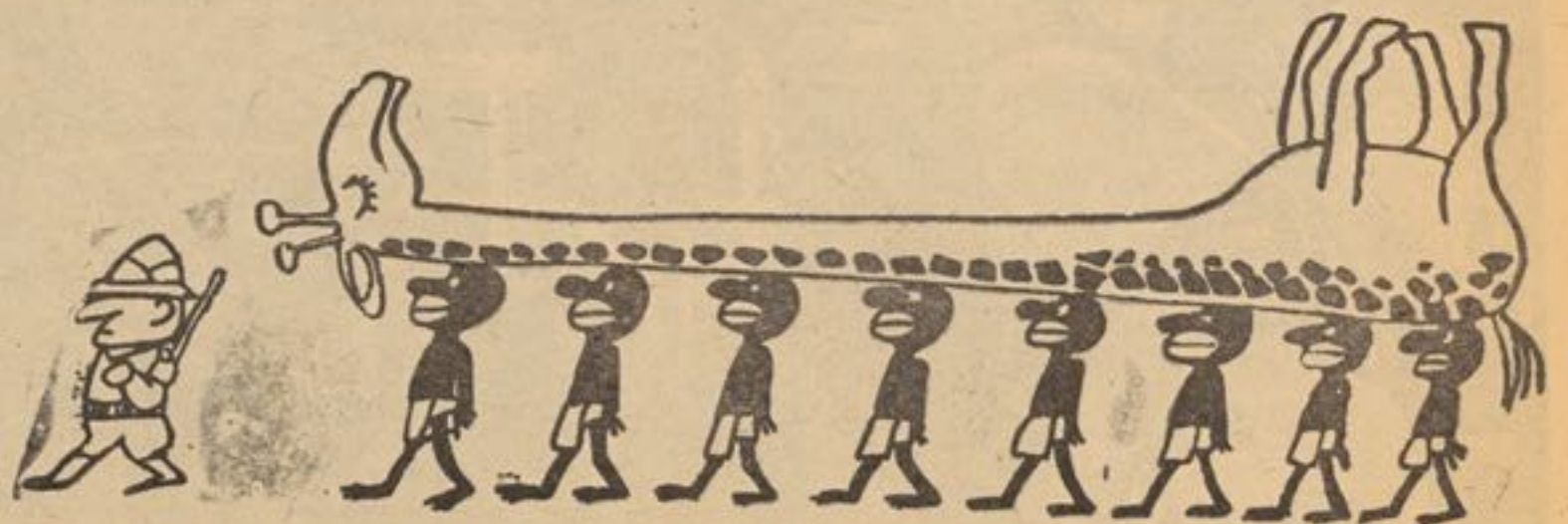
بدون شرح

چطور بستر بیگانه ... من اتاق  
نمره ۱۲ را گرفته ام پولش را هم  
پرداخته ام ...  
گفتم :  
-من هم همین لحظه پول همین  
اتاق را پرداختم ..  
خواب آلوده گفتم :  
- پس بخواب و مزا حم من هم  
نشو .

توانستم اندک روشنی ایجادکنم تا  
بتوانم الماری لباس را پیدا نمایم ..  
بعد ازینکه لباسم را بسرعت کشیدم  
در بستر در آمد تا بخوابم ،درین  
وقت دستم به چیز نرمی تماس کرد  
از جا پریدم ... آخر زنی درپهلویم  
بود، درین زندگی چه لحظاتی هم  
پیدا میشود .به اثر تماس دست  
من آن موجود بخواب رفته پیدا رشد  
گفتم :

-چه گپ است خانم ... شما این  
جا چه میکنید .

زن پیگی دار و خواب آلود که نمی  
توانست چشمان خود را باز نگهدارد  
گفت :  
-چه گپ ...؟ ... لطفا از بستر  
من بیرون شوید آن زن بنظرم مثل  
کمپیوتر آمد .. او عوض اینکه  
جوابی بدهد سوال کرد .  
- چرا اینجا آمدی ؟ ..  
- خانم ... شما در بستر بیگانه ای  
قرار دارید .



بدون شرح

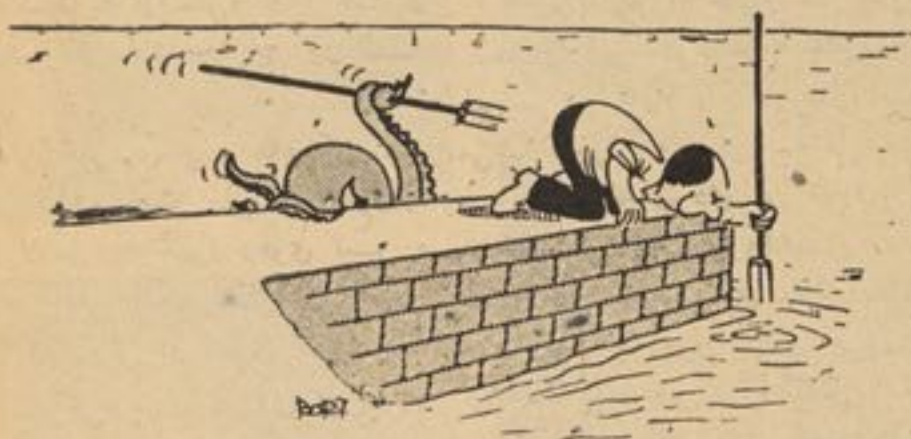
-ببخشین مثلی که شماره ده کدام  
جای دیدیم .. آخ

## یک افغانی فایده

روزی ده نفر از رفیق های ملانصرالدین از او خواهش کردند که آنها را از دریا بگذرانند و در عوض از هر نفر یک افغانی بگیرد. ملاهم خواهش آنها را قبول نموده و سه نفر آنها را از دریا به سلامت گذشتاند و اما نفر دهم را به دریا غرق نمود. رفیق های او از ملا پرسیدند که چرا رفیق آنها را غرق نمود، ملا جواب داد: من هنوز یک افغانی برای شما فائده نمودم و شما خوش هم نیستید.

ارسالی: محمد اکبر «حیدری» از

خیرخانه مینه



شکاری ها!

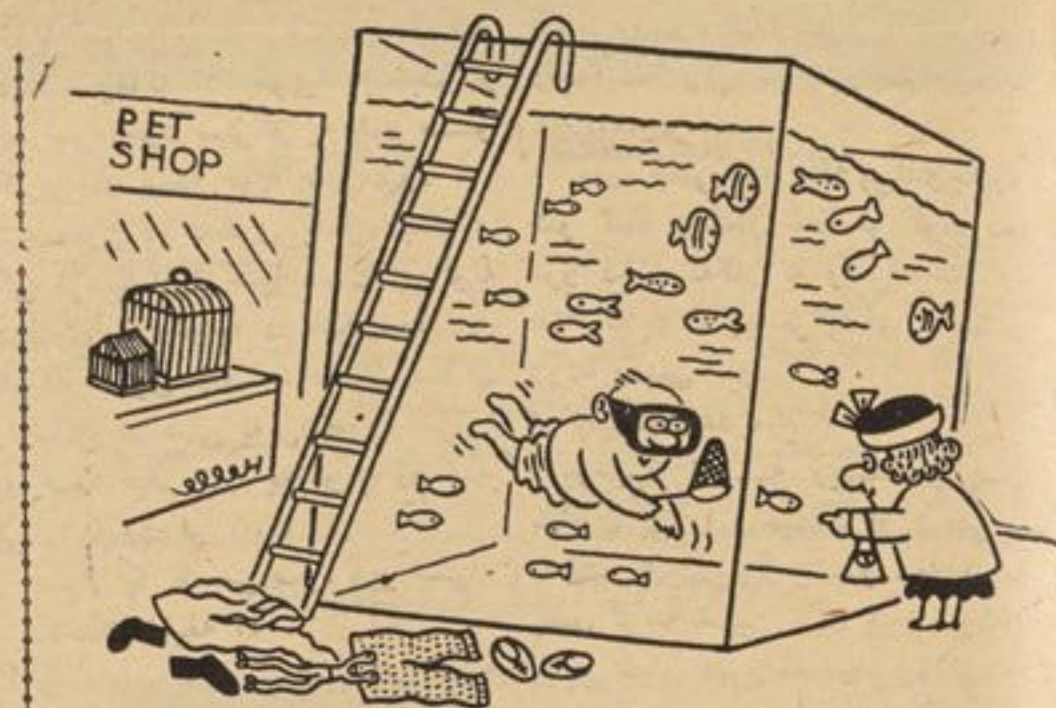
## در دیوانه خانه

روزی داکتری به دیوانه خانه رفت و خواست که آنها را ببیند و وکیکه رفت تمام دیوانه ها گفتند که ما جور و تیار هستیم و ما را رها کنید و بعد از آن داکتر گفت که من از شما سوال می کنم و بعد از دیوانه اولی برسید که برو ببین که من در خانه هستم و یاخیر اورفت دیوانه دومی خنده بسیار بلند کرد. داکتر گفت چرا خنده کردی گفت: برای اینکه از تلفون کار نمی گیرد و در خانه شما می رود.

فرستنده: احمد فرید احمدیار



ماهیگیر شوقی



— اونوماهی ره میخوام

— بلی .. یک تر بوز تازه نخوردیم  
... هر چه خوردیم خام بوده — بلی  
... اما حالا بستر نداریم ...  
— حالا که نیست نیست ... فردا  
درین باره فکر میکنیم ...

تجربه ثابت کرده که جدال در  
نصف شب فایده ندارد. حرف اورا  
ناچار پذیر فتم ... در گو شه بستر  
نشستم ... خانم پیکی دار گفت:  
— ولی هوش کنی که از سر حد  
اینطرف نیایی.  
گفتم:

— نترس من همیشه طر فـدار  
مقررات زنیو بوده ام او گفت:  
— پاهایت هم نباید به جا های  
«دیپلماسی» تماسی کند ...

اعتراض کنان گفتم:  
— تو مرا بی جهت به نقض مقررات  
متهم میسازی از اتاق بر آمدم و خود  
را پیش پیشخدمت خواب آلود  
رساندم و منفجر شدم. او گفت:  
— ببخشین ... غلط فهمی شده ...  
لطفاً به اتاق نمره ۱۳ بروید .. آنرا  
برای یک اطریشی ریز رف کرده بودیم  
... تا حال که نامده بعد ازین هم  
نخواهد آمد ...

سرم را تکان دادم و بطرف اتاق  
۱۳ براه افتادم حال ببینم این اتاق  
۱۳ چه ماجرائی برایم ببار خواهد  
آورد.  
«پایان»

هر چه نظر اندازی کردم دیدم  
غیر از همین یک چپر کت دیگر  
جای خوابی درین اتاق وجود ندارد.  
گفتم:

— من چطور میتوا نم بخوابم ...  
در حالیکه در بستر من تو خوا بیده  
ای؟

بعد از لحظه سکوت که منتظر  
جواب از آن ماشین کمپیو تر بودم  
زن پیکی دار با غمغم دشنا می به  
صاحب هتل داد وگفت:

این احمق ها یک بستر را دوبار  
فروخته اند ... حالا چاره چیست

موسم همینطور آمده ...  
— کدام موسم است ..؟

— موسم توریزم است ... هزارها  
توریست خارجی می آید و برای آن ها  
جا ریزرف شده ... مردم با اسعار  
می آیند ولی ما ...

— ولی ما اناناس های فرسوده  
شده و کیله های زرد شده را باید  
دندان بزنییم و باد نجان رومی های  
شاریده راومیوه های خام را قبول  
کنیم ...

خانم پیکی دار با نا امیدی حرفم  
را تائید کرد:

# د م !

نایبی پداسی حال کی چه خوواره  
 خپلی خپیری گو تی په خیر نجامک  
 کی لندنی خیشتی کړی، او دسری  
 په لاسی خیرن او تور خپ یسی و  
 موبنو دلی هغه ته یی وو یل:  
 «چای درته راو غواړم؟»  
 سړی پداسی حال کی چه مخا مخ  
 خیرنی او خو خایه ماتی هیندار ی ته  
 کتل شکر په وکړه او په عذر  
 غو نیتو نکي لېجه یی ور ته  
 وو یل:  
 «نه خیر یوسی، نه یی کوم.»  
 نایبی بیاهم خپله چاره، خو خوواره  
 دخپل لاس په خپیره رغوی تیره  
 کړه او خپلی تنگی تنگی سترگی یی  
 زر زر ور پولی او سړی ته یی چه  
 غتی سترگی، ارت تندی او بز ده  
 پوزه، او غنم وزمی رنگ در لود،  
 له یوه اسو پلی سره وویل:  
 «هونو کیسه یی پاته شو...»  
 خبره می دا کوله چه مو بز روزگار  
 په خپیره وهلی یو... که نه خو ونه و  
 زمونږ دوران و...»  
 سړی په بریتو کی مو سکی  
 غوندي شو او دم یی وپو نېتنه:  
 «پخوا دی هم هستی درلوده؟»  
 اوسری «دا خبره نه وه کړی چه  
 یو مو تر دتنگی اوله چقر او ختو نه په  
 دکی کوخی کی ډیر چتک تیر شو او  
 خه چه ختی اډ چقری وی دم هستی  
 ته یی وشنیدلی.»  
 دم په ناهیلی سره کوخی ته وکتل  
 اوسری ته یی وو یل:  
 «وما همد خبره درته کو له وروره  
 مونږ روزگار په خپیره وهلی یو...  
 که نه خو لوړی زه په کلی کی وم.  
 پلارمی ډیر نو میالی نایبو و...»  
 هغه پرته دخان له سره هیخ سر  
 نه سکنه... زما خو هیخ پیا دندی  
 چه د هغه چاره او بیاتی پرته د خان  
 اود هغه د زمانو له سر او پیری دبل  
 په سراو پیری لکید لی وی...»  
 خپله خبره یی پیاو خوره، او ددی  
 صفحه ۳۸

هغوی بنارته لاره پیدا کړه، مو تر ونه  
 یی تر پښو لاندی شول او د ژوند  
 لین ډین یی بنه شو نو نه یوا خسی  
 ډی مو تر ته په سبک نظر وکتل، بلکه  
 دپلار خانمی سوچ یی هم ونکړو...»  
 دم یوه شیبه غلی شو، او په چوپه  
 خوله یی بیاتی دسری دغو بز نو  
 دپاسه چغوله... خوبیا په خبر و  
 سرسو، خود سترگو په خپیر مو  
 کی یی او بنکه غو په شوی وه.  
 «مونږ به دهغوی په هره بنادی  
 کی تر سبا اډبل سبا مست ډو لونه  
 درمبول... خوچه دا هلکان را لوی  
 شول، هغوی له بناره ساز یان  
 راوستل او میلی به یی جوړو لی...»  
 او همدا میلی وی چه زمونږ ژوند  
 یی را گډوډ کړ...»  
 سړی په تلوسی سره وپو نېتنه:  
 «څنگه خلیفه؟»  
 نو خلیفه په ډیره خواشیننی سره  
 وویل:  
 «هسی خو هلکانو ډیره خرا یی  
 وکړه... خوچه زمو نږ ژوند را گډوډ  
 شو او زمونږ له خانانو سره کشس  
 کړی پیدا شو، وروسته له دغو  
 میلو نه...»  
 دجو می یوه شپه وه... کلی په  
 درنده جو پتیا کی ډوب و.  
 خود خانانو دکلا په یوه برج کی  
 دگیسو نو تونده رڼا وه، او له هغه  
 څی نه دخنداو کتهار اود سازو نو  
 غبراته.  
 نیمه شپه وه، چه زمونږ دکلا ور  
 وټکیده. له خوبه راپاخیدم اډ اریکین  
 می ولکاوه. چه ور می خلاص کړ نو  
 می داریکین په رڼا کی دخان کشر  
 زوی ولید چه هاخوا دینخوا څنگیده  
 سترگی یی ددوه سکرو تو په شان  
 سری وی، زبه یی نښتله اوماته یی  
 وو یل:  
 «خلیفه، وریره دی راو پاسه!!»  
 «لویه خدایه داخه اور م. دا  
 خبره نه وه یو سټک وچه زما په  
 ککری ولکید.»  
 هک می وپو نېتنه چه بچو خه  
 خبره ده؟  
 هغه په کتکت خندا خواب را کړ  
 چه ژوند یی که څه؟ زه میلمانه لرم  
 هغه راوبا سه چه و نڅیری!  
 آه... نورمی طاقت نشو کولی  
 دومره می ورته وویل چه خانه: زما  
 وریره خو لښتی نده څه؟  
 دم یوه شیبه غلی شو. اوبیایی  
 په ډیره خواشیننی سره وو یل:  
 «زما وریره چه پلار یی نه درلود

نوی خوارلس کلنه شوی وه، که  
 به چیری واده ونو له کلیوا لو بنڅو  
 سره به یی چامبه و هله او یوه سمه  
 غاړه به یی خلاصو له...»  
 اډ خدا زده چه دخان دی بدغو نی  
 خوی هغه چیری لیدلی وه چه دا  
 سوچ ورسره پیدا شوی و... لښه  
 داچه هغه ولاړ خو مو بز هم ورسره  
 ډوب شولو...»  
 «دوه هفتی وروسته بی لیدی چه پوه  
 شو گناه موخه او خطا مو کومه ده،  
 مو بز دخان له کلا نه وشړل شو و.  
 هغه کلاچه له خوڅو پشتو ته مو  
 ژوند پکښی کاوه...»  
 او بنارته راغلو...»  
 یو خیرن اډپه وپښتتا نو پست  
 ساپون یی را واخیست او دسری  
 په خپیری پیری یی ومو بنود. چه شیبه  
 پس ترینه سپین څک پیدا شو. او  
 بیایی خپلو خبرو ته دوام ور کړ:  
 «ور وړه، بنارته راغلم، نه  
 دکار لوری راته معلوم ونه بل خه...»  
 په ډیرو ښواو معتبرو وا ټونو کی ما  
 هتی نشوه خلاصولی، او دوا ت  
 اړخ ته په پلوی لاره باندی له کیناستو  
 نه شرم را نه... ودی ته اړ و تم چه  
 راشم اودغه زړه او ویچاره هتسی  
 پرانیزم... که خه هم چه هو مره  
 بده نده او ستاسو په شان دوستان  
 ډیر راته څی او دخدای فضل گزاره  
 کیری خو نه چندان...»  
 دم یوه شیبه غلی شو، او پرته د  
 چری له کښه یی نه چه دسری په  
 خپیره مخ باندی یی را کښله بل غبرنه  
 اوریدل کیده. خوشیبه پس یی یو  
 سوپا سو یلسی و کښی او وی  
 ویل:  
 «آشانه، له هرڅه نه دسری  
 پت ډیره بیه لری. خدای دی سړی  
 نه بی پته کوی... ما ډوډی له لاسه  
 ورکړه خو پت می وزغوره... که  
 نه دخان کشر زوی چه دپلار په شان  
 یی ماسنت کړی ویوه لویه بی  
 پتی را اړوی وه، زمو بز پوزه را پری  
 کیده...»  
 یوه شیبه یی وخنډل. دسری مخ  
 یی په خپو نی ورته پاک کړ اوبیایی  
 دسمال د هغه له غاړی نه خلاص  
 کړ. اوبیایی هغه وپو نېتنه:  
 «چای درته راوړم؟»  
 سړی پیسی ورته کښیو دی او  
 له هتیی نه یی را کوز شو. په زړه کی  
 یی ویل:  
 «په رښتنه چه دسری پت ډیره  
 بیه لری، اودکوخی په تا و کسی  
 ورک شو.»

# دهامندان خای ساز

## چیمز باند ها

نقش چیمز باند را در سلسله قلم های چیمز باندی اشخاص مختلفی بازی نموده اند که معروف ترین شان عبارتند از شون کانری داوید نیون جورج لازنبی ، اکتون سازندگان فلم های دو صفر هفتی را جر مور را برای بازی کردن نقش چیمز باند مدنظر گرفته اند، بیستم این را جر مور چگونه چیمز باندی خواهد کرد .



شون کانری



دیوید نیون



جورج لازنبی



لاجر مور

## فلم های ترس آور

بعضا سازندگان فلم بفکر این می افتند که فلم های پر هیجان می



تهیه کنند ، از جمله فلم های فرا نکشتین و درا کو لانی خیلی معروف شده است فلم (قلب گویا) نوشته ادگار آلن پو هم از فلم هایی بود که ایجاد هیجان و اضطراب میکرد در کابل فلم های (خانه وحشت) (بیگنا هان) (ارواح ها) (تصویری از دور پان گری) از اسکار واید را دیده ایم .



## کاترین هیپورن

هم اکنون سالخورده شده ولی زمانی از زیبا رویان بنا م سینما بود و بیشتر در فلم ها همبازی سینسر تر یسی می بود فلم های مشترک آنها بار ها جایزه گرفته است اسپسر تر یسی درین اواخر وفات نموده است .

## تهیه یک فلم ارزنده هنری

قرار است از روی داستان «حاکم» سناریوی یک فلم هنری نوشته شده فلمبرداری آن آغاز گردد. این فلم توسط بناغلی ولی لطیفی جوان خوش ذوق و با استعداد که تحصیلات عالی درین رشته را رد دایر کت میشود. در عکس روی جلد بناغلی لطیفی بایک عده از دختران نیکه خود را برای بازی در فلم کاندید کرده اند دیده میشود.

## کلارک گیبل و بر باد رفته



چندی قبل با عظمت ترین فلم جهانی (بر باد رفته) در کابل نمایش داده شد خوبست مطالب جالبی را که به این فلم مربوط می شود تقدیم خوانندگان عزیز می نمائیم .

اکثر هنرمندان این فلم که بیست سال قبل تهیه شده به اثر حادثات متعددی مرده اند ، از جمله کلارک گیبل و یوین (در نقش اسکاولت) اولیو یا دو هاویلند ولسلی هوارد



## کلارک گیبل

همراه تهیه کننده فلم و بسیار از کارکنان فلم حالا زنده نیستند. در فلم بر باد رفته بسیاری از هنر مندان دایر اکثر سبناریست و دیگر کارکنان فلم جایزه اسکار گرفتند ولی همه با کمال تعجب مشاهده کردند که نام کلارک گیبل در جمله برندگان جایزه اسکار نبود .

کلارک گیبل که لقب سلطان هالیوود را حاصل کرده بود بعد از

وی دیگر کسی موفق بدریافت این لقب نشد او محبوبیت فراوانی در بین دوستداران سینما داشت ، مرگ او در انیسای اسپ سواری اتفاق افتاده است .

چندی قبل راک هودسون هنرمند محبوب هالیوود میخواست فلم بر باد رفته را بشکل مدرن در آورد و آنرا مجددا فلمبرداری نماید ، ولی همه معتقد اند که ارزش فلم بر باد رفته در کلاسیک بودن آنست .

## اسکار در هشتماد سالگی

سینسر تر یسی هنر مند سال خورده امریکا در سن هشتماد سالگی جا یزه اسکار گرفت این هنر مند پر قدرت سینما که در فلم های متعددی بازی کرده در ایام جوانی رابطه نزدیک و صمیمانه ای با کایرین هیپورن داشت که او



سینسر تر یسی

## تا اینجا جای داستان

# حادثه در نیمه شب

لی عادت داشت که رخصتی های تابستانی اش را نزد عمه اش آنتی بگذراند . در قصر دیوالی حوادث اسرار آمیزی در حال جریان بود . جوزف باغبان او را زیر نظر داشت . برید فورد که از دیر زمانی او را می شناخت با او ابراز علاقه کرد . اما رابطه او با برید فورد زیر نظر جوزف بود . دوشیزه ایزابل با برید فورد رابطه مخفی داشت . بالاخره سرقتی در قصر صورت گرفت که فکرمی شد در قسم اول جوزف ، ویسون و دیونیبورت در آن دست داشتند خواهد علیه لی بود دیگران می خواستند که او را نابود کنند . این هم بقیه داستان .

او میخواهد که راجع به ما چیزهای بداند او منتظر جوابی از طرف ما است و داکتر سند پیان گفته است او برای مدت زیادی زنده نخواهد بود ما وقت کافی نداریم .  
لی گفت :  
- من خیلی ترسیده ام .  
لی قادر نبود که گفتار برید فورد را درست درک نماید هنوز هم در باره تصادفش فکری میکرد و راجع به واقعات که در قصر رخ داده بود او گفت :  
- بدید . قطار آهن ، تیلفون من ۱۰۰ این واقعات طوری وانمود میکند که شخصی در داخل قصر مرتکب این کار ها میشود آیا فکر نمیکنی بهتر است پولیس را در جر یسان بگذاریم ؟  
برید فورد گفت :  
فکرمیکنم که این کار را بکنیم .  
او داستان لی را رها کرده و ماشین موتور را روشن کرده و سوی قصر به حرکت درآمد .  
لی گفت :  
- فکر میکنم که این کار را بکنیم .  
تو باید فوراً پولیس را از جریان آگاه کنی همین طور نیست ؟  
برید فورد گفت :  
من این کار را میکنم اما امشب من در قصر با تو میمانم بهر صورت این بهترین راه است اگر خبری از او بدیل بهار رسید هر دو میتوانیم که یکجائی از قصر خارج شویم .

خارج گردیده و سوی لی دوید و فورا او را در آغوش کشید و گفت :  
- لی ؟ چه واقع شده است ؟  
و در حالیکه هنوز هم بازو های لی را در دست داشت قدمی به عقب برداشت تا او را بدقت برانداز نماید .  
لی گفت :  
- صورتی چه شد این واقعه وقتی صورت گرفت که میخواستم نزد تو بیایم .  
آوازش در این لحظه خفه معلوم میگردد ولی احساس کرد که این آواز از فاصله دوری بطور گنگ بگوشش میرسد .  
برید فورد او را سوی موتور خود برده و در داخل شدن به آن او را کمک کرد و از کنار دیگر موتور خودش داخل گردیده و گفت :  
- من نان شب را خوردم و بعد دلم برای توتنگ شد فکرم کردم بهتر است که پیش تو بیایم و از احوالت بپرسم .  
لی گفت :  
- آه خداوند! ترا سپاسگزارم .  
در این لحظه او جلوش را گرفته و بخود فشار می آورد که آرام بوده و گریه نکنند اما در داخل وجودش طوفان موخشی از ترس بر پا گردیده بود .  
لی گفت :  
- تیلفون من . یک کسی سیم تیلفون مرا قطع کرده و آنرا با خودش برده است همان تیلفون اطاق خودم .  
برید فورد دستش را جهت تسکین لی در دست گرفت و او ادامه داد :  
و بعد من اسرار آمیز ترین چیز را دیدم . او متوقع بود چیزی را که قابل باور نبود باور کردنی ساخته و به برید فورد بگوید او راجع به ویلسون و دیونیبورت که از اینار خانه خارج گردیده و نمونه ایستگاه قطار آهن را که توسط چکش هموار گردیده بود با خود نقل میدادند چیز های به برید فورد گفت برید فورد سگرتش را روشن کرده و سرش را شور داده و گفت :  
- خوب دیونیبورت واقعا که راست فهمیده همین طور نیست ؟  
لی در حالیکه از این معاصر در نمی آورد گفت :  
- منظورت چیست ؟  
برید فورد گفت :  
- دیونیبورت گفته است که نمونه قطار آهن را از جایش برداشته تا پاکش کند و در محل مناسبی نگهداری نماید زیرا فوق العاده کثیف شده و به پاک کاری ضرورت دارد .  
لی پرسید :  
- اما او به تو گفته است که نمونه مذکور تخریب شده است .  
برید فورد گفت :  
- من فکر میکنم که او دانسته که این کار خوبی نبوده و بر علاوه من مطمئن هستم که او نمی خواهد ملازبه عقب بیاورد .  
برید فورد سگرتش را سوی انداخته و گفت :  
- لی .  
لهجه آوازش درین لحظه محکم و جدی بود سوی لی چرخیده و هر دو دستش را درست گرفته و گفت :  
تو باید کوشش کنی که متوجه خودت باشی رضایت و خوشنودی آنتی آرزوی عمه ما است

چراغ ها بالای عینک های ویلسون افتیده و انعکاس عجیبی نمود بدین ترتیب ویلسون چشما نشناسی را بسته و از سر راه او کنار رفت . برای اولین بار لی از بکرایه گرفتن این موتور و خود احساس رضایت و خوشنودی نمود با وجود سرعت زیاد بازمی میتوانست که آنرا کنترل نماید اما بدبختی در این بود که اگر کسی از قسمت بالائی بر او حمله ور میگردد نمیتوانست که او را سوی بالا بکشد و از موتور خارج اش نماید .  
با در نظر داشت این مفکوره او با سرعت فوق العاده زیاد که هرگز نظیر آن را در عمرش ندیده بود سوی پائین شاهراه به حرکت در آمد . تایرهای موتور در اولین کج گردشی از روی سربك لغزیده و طوری معلوم میگردد که از سربك منحرف شده است اما در هنگام داخل شدن به کج گردشی دیگری توانست کنترل آنرا بدست بیاورد هنوز هم سرعت فوق العاده زیاد داشت و بدین ترتیب کنترل موتور از دستش خارج گردید آخرین چیزی را که بخاطر داشت عبارت از این بود که او دستش را از چرخ دور نمود و بعد از سبیت موتور بلند شد و قبل از اینکه در تاریکی غوطه ور گردیده و در آن فرورود به بسیار آرامی به بیرون بر تاق شد .  
وقتی که در باره بهوش آمد مشاهده کرد که روی شاهراه فرو افتیده و پوسیده درختان کنار شاهراه افتیده است .  
برگ های خشکیده در آنجا آتباری را تشکیل داده بود طوری معلوم میگردد که از بودن و تشکیل آنجا قرن ها میگذرد .  
احتیاطی که او همیشه بر آن متکی بود حالا سست شده بود .  
به آهستگی بدنش را تکان داد و دریافت که زخمی نشده است از اینکه در آنجا چسبند بهوش خوابیده بود چیزی بخاطر نداشت در بالای سرش هنوز هم ایرها یکی دنبال دیگری در آسمان می دویدند .  
لی روی پایش ایستاده ترسش دوباره جان گرفت و در داخل وجودش مانند شی قابل لمس شروع به جوشیدن نمود برای چند لحظه ایستاده شد چراغ های موتور روشن بود در حالیکه آهسته آهسته حرکت میکرد بخاطر آورد که مدت زیادی است که نه چیزی خورده و نه خوابیده است هنگامی که قدم بر میداشت عضلاتش از درد شدیدی خیر دادند اما خوشبختانه کدام استخوانش نشکسته بود .  
شروع به بالا شدن سوی شاهراه نمود موتورش چپ شده بود او از درخشش مفکوره های گذشته اش به این نتیجه رسید که بهت و اقبال با او یاری کرده که موتور مذکور را بکرایه گرفته بود و گرنه حتما در آس این تصادف چشم از جهان میوشید .  
هنگامی که به شاهراه رسید سوی قریه به پیش رفتن ادامه داد نمیتوانست که به قصر بر گردد در آنجا اسرار و ترس انتظارش را میکشید و قتیکه نزدیک دروازه باز رسید موتوری از کج گردشی پیدا شد و قبل از اینکه بتواند قدمی به عقب بردارد نور قوی چراغ های موتور روی چشما نشناسش پست .  
موتور هنگامی که نزدیکش رسید ایستاده شد این موتور پتلیس خاکی رنگ بود و در داخلش برید فورد قرار داشت آواز موتور



چراغ های بالایی عینک های ویلسون افتیده و انعکاس عجیبی نمود بدین ترتیب ویلسون چشما نشناسی را بسته و از سر راه او کنار رفت . برای اولین بار لی از بکرایه گرفتن این موتور و خود احساس رضایت و خوشنودی نمود با وجود سرعت زیاد بازمی میتوانست که آنرا کنترل نماید اما بدبختی در این بود که اگر کسی از قسمت بالائی بر او حمله ور میگردد نمیتوانست که او را سوی بالا بکشد و از موتور خارج اش نماید .  
با در نظر داشت این مفکوره او با سرعت فوق العاده زیاد که هرگز نظیر آن را در عمرش ندیده بود سوی پائین شاهراه به حرکت در آمد . تایرهای موتور در اولین کج گردشی از روی سربك لغزیده و طوری معلوم میگردد که از سربك منحرف شده است اما در هنگام داخل شدن به کج گردشی دیگری توانست کنترل آنرا بدست بیاورد هنوز هم سرعت فوق العاده زیاد داشت و بدین ترتیب کنترل موتور از دستش خارج گردید آخرین چیزی را که بخاطر داشت عبارت از این بود که او دستش را از چرخ دور نمود و بعد از سبیت موتور بلند شد و قبل از اینکه در تاریکی غوطه ور گردیده و در آن فرورود به بسیار آرامی به بیرون بر تاق شد .  
وقتی که در باره بهوش آمد مشاهده کرد که روی شاهراه فرو افتیده و پوسیده درختان کنار شاهراه افتیده است .  
برگ های خشکیده در آنجا آتباری را تشکیل داده بود طوری معلوم میگردد که از بودن و تشکیل آنجا قرن ها میگذرد .  
احتیاطی که او همیشه بر آن متکی بود حالا سست شده بود .  
به آهستگی بدنش را تکان داد و دریافت که زخمی نشده است از اینکه در آنجا چسبند بهوش خوابیده بود چیزی بخاطر نداشت در بالای سرش هنوز هم ایرها یکی دنبال دیگری در آسمان می دویدند .  
لی روی پایش ایستاده ترسش دوباره جان گرفت و در داخل وجودش مانند شی قابل لمس شروع به جوشیدن نمود برای چند لحظه ایستاده شد چراغ های موتور روشن بود در حالیکه آهسته آهسته حرکت میکرد بخاطر آورد که مدت زیادی است که نه چیزی خورده و نه خوابیده است هنگامی که قدم بر میداشت عضلاتش از درد شدیدی خیر دادند اما خوشبختانه کدام استخوانش نشکسته بود .  
شروع به بالا شدن سوی شاهراه نمود موتورش چپ شده بود او از درخشش مفکوره های گذشته اش به این نتیجه رسید که بهت و اقبال با او یاری کرده که موتور مذکور را بکرایه گرفته بود و گرنه حتما در آس این تصادف چشم از جهان میوشید .  
هنگامی که به شاهراه رسید سوی قریه به پیش رفتن ادامه داد نمیتوانست که به قصر بر گردد در آنجا اسرار و ترس انتظارش را میکشید و قتیکه نزدیک دروازه باز رسید موتوری از کج گردشی پیدا شد و قبل از اینکه بتواند قدمی به عقب بردارد نور قوی چراغ های موتور روی چشما نشناسش پست .  
موتور هنگامی که نزدیکش رسید ایستاده شد این موتور پتلیس خاکی رنگ بود و در داخلش برید فورد قرار داشت آواز موتور

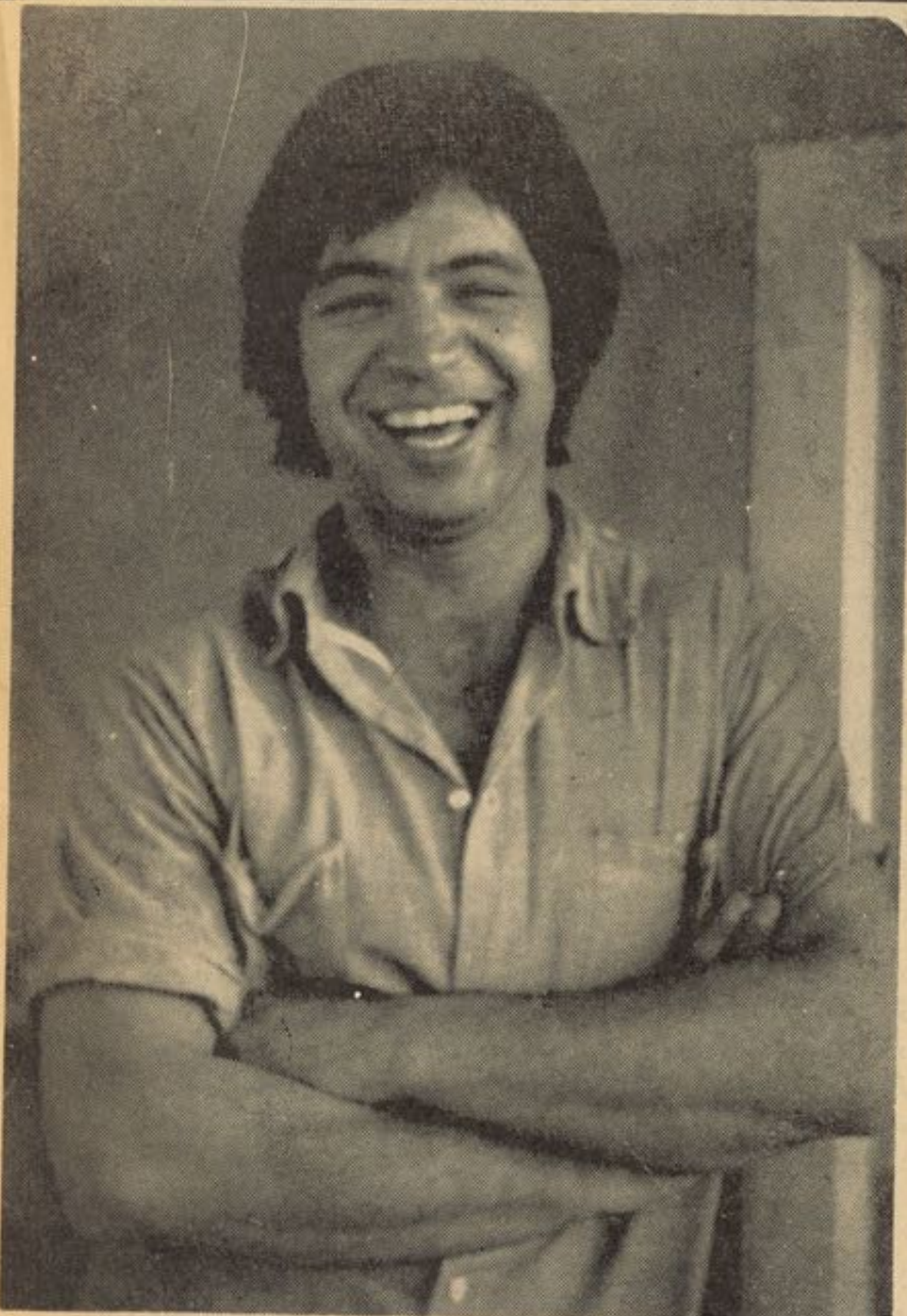


# ابراهیم حارس

## هنرمند ناشناس

چون به هنر عشق فراوان داشتیم و دروس پوهنخی مانع کار هنری ام میشد

ابراهیم : هر بار يك لت را قبول کرده روی دیوار رسم میکردم.



ابراهیم حارس

ابراهیم حارس هر چند مشهور نیست ولی هنرمندی است چیره دست و بسادوق آثار حکاکی اش با طرح های جالب آمیخته ای است از زیبایی و طرافت، و نموداری است از هنرهای باستانی مشرق زمین. وی آدمیست ساده و خون گرم، بسیار هم باسلیقه.

ابراهیم زودر ستدیوی کارش که بیسن چارراهی انصاری و چارراهی حاجی یعقوب واقع است ملاقات می کنم.

دیگور اطافش دیدنی است، مجسمه های ساخته ای خودش، طرح چوبی روی دیوار و نایوبی یادگاری مقدس نگاه بیش از همه جلب نظر می نماید.

بدون مقدمه می پرسمش : من درخانه یکی از آشنایان نابلسوی نقاشی سالیان بسیار پیش تر آیدم ام، آشکاراست که زمانی در نقاشی هم دست داشتی، راستی تو چرا حالا نقاشی نمی کنی؟ خنده اش میگردد، میگوید :

باش جای برایت بیارم . میروم و بعد از دقیقه ای چند پس می آید. من سوالم را تکرار میکنم وی درحالیکه جای در پیاله می ریزد، چنین پاسخ میدهد :

درست است، من زمانی به هنرنقاشی سخت علاقمند بودم، روی هر چیز و هر جا نقاشی میکردم ... اساسا من از آوان کودکی به نقاشی عشقی عجیبی داشتم وقتی کوچک بودم پردیوار های خانه باغقال رسم میکردم و پدرم وقتی میدید که دیوار ها سیاه شده سخت عصبانی می گشت و بنای لت و کسوب را می گذاشت، سپس با خنده می گوید :

هر بار يك لت را قبول کرده روی دیوار رسم میکردم، از آن بعد سالها من نقاشی میکردم تا اینکه ازلیسه حبیبیه فارغ التحصیل گردیده و شامل پوهنخی ادبیات شدم . چون به هنر عشق فراوان داشتم و دروس پوهنخی مانع کار هنری ام میشد، با وجود مخالفت فامیلم، پوهنخی را ترک کردم. از تصارف همان وقت، در وزارت معادن و صنایع کورسی دایر شد که در آن متخصصین چینیایی هنر مجسمه سازی و حکاکی را تدریس می نمودند، چون پوهنخی هنرهای زیبا در کشور ما نبود شامل شدن در آن کورس را غنیمت بزرگی دانستم، همان شد که بگورس مذکور به

می پرسم سفری به خارج کرده ای ؟ میگوید : بلی، دوبار برای بازدید آثار هنری رشته خویش از طرف وزارت معادن و صنایع به فرانسه و ایتالیا سفر نموده ام که بسیار بسیار مفید بود . از آن گذشته تقریبا نصف اروپا و چند مملکت آسیایی را بصرف شخصی خویش دیده ام .

ابراهیم که از اول تا اینجا می صاحبه گرم گفتگو بود یکی و یکبار متوجه پیاله های جای شده، میخواست بگوید جاییت را بنوش، اما برای اینکه سوالم را فراموش نکرده باشم، فوری گفتمش می خواهم سنت مصاحبه را بچاکرم! لطفا بگو گاهی عاشق شده ای؟ بقیه در صفحه ۵۸

# مردی با نقاب بقره

## تا اینجا داستان :

گفتار مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقره ها زندگی اش را از کف داد. الگ معاون کمیسیون پولیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد موزی است میبریاید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوپارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خانه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود.

سر منتظم کلوب یا نمیخواست یا نمی توانست معلومات بدهد و بنابراین در جواب گفت «آقای هاگن همیشه پیش از رفتن به منزل لباسهایش را عوض میکند» - چرا پیش از تعطیل شدن کلوب اینجارا ترک گفته است؟

سر منتظم شانه هایش را تکان داده اظهار بی اطلاعی کرد. «من به خصوص صیانت و مسایل شخصی او آشنا نیستم». مالک پس از گرفتن این جواب او را گذاشت که برود. در دیوار یک میز آرایش و آینه نصب بود. به اطراف آئینه دو چراغ نصب شده بود که هیچکدام شیت نه داشت. الگ سویچ آنها را دور داد و در روشنی شدید به تفتیش روی میز پرداخت. او فورا دومی پیدا کرده آنها را در بازوی کرتی سیاه رنگ خود چسپاند در روک میز یک بوتل محتوی را بر مایع بدست آورد و بر سر را با احتیاط در آن امتحان کرد.

سر انجام باطله دانی را از جایش برداشته، محتویات آنرا روی میز ریخت و او چند عدد بل و صورت حساب به مکتوبات رسمی مربوط به معاملات کلوب، در خواست شمول یک مامور جدید سه سوخته سگرت و چند توتو از کاغذ پاره شده در بین باطله دانی وجود داشت. یکی از اینها با سرش چسپیده بود.

الگ اظهار نظر نمود شرط می بندم که بررسی را با آن پاك کرده است با قدری زحمت آن پارچه کاغذ چسپیده را از هم باز کرد سه سطر روی آن با ماشین تایپ شده بود «فور پست هفت را درای. اس ۲ ملاقات کن.

حمله صورت نمی گیرد ام، اس بشما اطمینان میدهد.

فوری! اف! دیک کاغذ را از دست الگ گرفته دوباره سطور آنرا مرور کرد و اظهار داشت:

«او سهو کرده که حمله به عمل نمی آید، اس بمعنای خیابان الدور میباشد.»

و عدد ۲ یا نمره ۲ یا ساعت ۲ را می رساند.

الگ سوال کرد: «اما، ام، کیست؟» دیک پاسخ داد:

«غالبا میلز، مردیکه مادر واندلس روت توقیف کردیم. او اظهاراتش را تحریری بجا گذاشته است همین طور نیست؟»

الگ متفکرانه اظهار داشت: «لااقل در پای آن امضا کرده است او در بین کاغذ هادو باره جستجو کرد پس از لحظه آنچه را بد نظرش میگذشت پیدا نمود. یک پاکت کوچک که توسط ماشین تایپ به آدرس گت. وی. هاگن نوشته شده بود و مهر پستخانه ناحیه را خورده بود.»

الگ بدنبال دربان نفر فرستاد و وقتی او آمد از وی پرسید: درچه ساعتی پسته این مکتوب را آورده است.

دربان یگانه کسی بود که موقف نازک خود را بدرستی متوجه شده بود. بنابراین بدون سعی در کتمان موضوع اظهار نمود: «مکتوب در حدود ساعت ۹ روز رسیده است»

آقای انسپکتر یک بسته رسان جوان این مکتوب را آورد. اینجامن در کتاب وارده خود هم ساعت و روز نامه را درج کرده ام» او کتاب مکتوب وارده را به الگ نشان داد.

آقای هاگن از ینگونه نامه ها زیاد در یافت میدارد.

در بان در جواب گفت: «نه بسیار کم، آقای انسپکتر» سپس با ترس زیاد سوال کرد که تکلیف او چه میباشد؟

شما میتوانید به خانه تان بروید اما تحت نظر ما خواهید بود. شما حق ندارید درین جا با هیچکسی حرف بزنید و به احدی نباید بگویید که من در باره این مکتوب پرس و پال کرده ام فهمیدید که چه کنم؟

بله، کاملا آقای انسپکتر، الگ مرکز تیلیفون را گرفته هدایت داد که برای یک ساعت تمام مخا برات تیلیفون را قطع کنند درین لحظه ساعت ۴:۵۲ دقیقه بود.

او ۱۸ پولیس را جهت مراقبت کلوب گذاشته خود با دیک و سایر پولیس ها با سرعت ممکن جا بجا توتن هام حرکت کرد. در حدود ۱۰۰ متر پیش از رسیدن به خیابان الدور موتور متوقف شده همه از آن فرود آمدند. دیک با نفرات خود خیابان مجاور را اشغال کرده آنها را در آنجا در حال تیاریسی گذاشت و خود تنها با الگ به طرف خیابان الدور پیش رفت.

در زاویه خیابان الدور الگ دید که تدابیر احتیاطی مافوق قش اساس داشته و صحیح بوده است. یک نفر در پایه چراغی تکیه داده بود. الگ فورا یک موضوع بسیار دلچسپ را عنوان کرده با دیک سرگرم صحبت شد.

به مردیکه زیر چراغ انتظار می کشید، یک لحظه تردید دست داد، وقتی آندو نزد دیکش آمدند، الگ دفعتا بر گشته گفت:

شما گوگرد دارید؟ آن دگر غرشی کرده پاسخ داد: «نی ندارم.»

در یک لحظه بعدی آنمرد به روی زمین

افتیده بود. الگ زانویش را روی سینه آن مرد قرار داد با دست گلویش را فشرده تهدید کرد: اگر فریاد بزنی، میکشمت. آن مرد تا به خود آمد در دست خفیه پولیسان افتیده فورا دست و دهانش را بستند و به داخل یک موتور ش انداختند الگ اظهار داشت تا حال همه چیز مربوط به اینست که آیا شخصی که در وسط راه روی باغچه ها قرار داشت، جریان زد و خورد ما و تیر شدن همکارش را فهمیده اند یا خیر؟ الگ خاک و گرد را از لباسش تکانده اضافه نمود اگر دیده باشد، امکان بروز اتفاقات جالبی می رود، اما ظاهرا کسی در دهلیز بار یک وسط باغچه شیک نمیداد و تنها مرد یک از آن محل دیده بانی میکرد در چنگ پولیس افتیده بود، الگ از رهرو باغچه گذشته در دهلیز عمارت خاموشانه توقف کرد و گوش به آواز داد. صدای خفیف قدمهای را شنید. او خودش را جمع کرده آهسته به گوشه خزید و.

محافظ از داخل صدا زد در آنجا کی است؟

الگ آهسته جواب داد: منم بسیار بلند حرف نزن.

آن دگر پرسیده در اینجا چه می کنی؟ بته و تاکید کردم که باید در زیر چراغ بمانی.

چشمهای الگ به تدریج به تاریکی عادت کرد و اکنون می توانست فاصله خود و آن مرد را تخمین کند الگ آهسته جواب داد: دوشخص که به نظرم عجیب می آیند از آن طرف خیابان نزدیک میشودند یکدفعه او نهار بین، شاید بشناسی که کی هستند.

الگ در جوانی فوتبال بازی میکرد و درست در لحظه ای که آنمرد نزدیک شد بالکد ضربتی به او وارد کرد. آن مرد از زمین بلند شده بشدت به پهلو خورد و نفسش بند آمد. صرف صدای خفیف خرخر از حنجره اش شنیده میشد آنمرد بیک ضربت محکم ناک آوت شده بود. شخصی ناک آوت شده قدرت فریاد کشیدن را نداشت بیحرکت و بیحال نقش



لباس شده دوتن از خفیه پو لیس  
ها به سرعت دستها ودها نشی را  
محکم بسته اورا در يك مو تر  
انداختند .

او با تعجب فراوان اظهار کرد  
(الك ! این کاغذ را ببین اعتراف  
میلز است از آن صرف دو کا پی  
بر داشته بودیم که یکی نزد منست  
ویکی در دفتر سکا تلند یا رد قید  
می باشد . )

در همین لحظه دیوار درونی  
آلماری را شکستند و پولیس ها از  
دریچه ایکه پشت آن پیدا شد به  
عمارت پهلو هجوم بردند .

يك حقیقت فوق العاده جالب کشف  
گردید بدین معنا که يك دالان  
طولانی این عمارت را با تقریبا ۱۰  
عمارت دگر که پهلو ی هم قرار  
داشت وصل میکرد و بزودی واضح  
شد که در تمام منازل تا به انتهای  
خیابان اعضای سازمان بقه ها  
زندگی میکردند و هر کدام آنها  
ممکن بود دارای نمبر ۷ باشند غیر  
از دوازده منزل مایتلند در سایر  
عمارات چنین در یچه از تباطی وجود  
نداشت بلکه صرف در دیوار های  
خشت پخته سوراخی احداث شده  
بود الك با نفس سوخته پس از  
بازدید سائر عمارت برگشته گفت:  
من تردید دارم که اورا بدام انداخته  
باشیم ؟

ديك در جواب از الك پرسید :  
آیا کسی توانسته ازینجا فرار  
کند؟

الك سرشرا تکان داده پاسخ  
داد (متاسفانه افراد من جلو  
دروازه باغچه منزل مایتلند کشیک می  
دهند و يك تعداد ماموران پولیس  
دریونیفورم خیابان را محاصره  
کرده اند گوش کنید شما صدای  
اشیلاق را شنیدید ؟ )

معاون الك برای دادن گزارش  
آمد مایک نفر را در پشت حویلی  
پیدا کردیم من بخودم اجازه داده او  
را تا اینجا آوردم .

میخواهید او را ببینید ؟ )

الك گفت (او را تنها بالا بیاورید .)

چند لحظه بعد يك نفر که  
دستهایشرا بسته بودند وارد اتاق  
شد او قدری بزرگتر از يك مرد  
متوسط بود موهایش خرمایی و دراز  
بود ضمنا ریش دم بودنه و زرد  
رنگی داشت . برای يك لحظه  
طولانی ديك به قیافه او چشم دوخته

الك اظهار داشت: بچه ها ما باید  
از دروازه عقبی وارد منزل شوئیم .  
اینبار در وازه ورودی باغ با ز  
بود . الك موزه هایش را از پای در  
آورده در حالیکه جوراب به پای  
داشت آهسته آهسته به پیش خزید  
واز دهلیز تاریک گذشته وقتی پشت  
دروازه اتاق ما تیلند رسید زنگ  
دروازه اتاقش را بصدا در آورد .  
همه جا تاریک و خلوت بود . هیچکس  
در آنجا وجود نداشت . الك به تحویل  
خانه منزل برگشته اظهار داشت :

در اتاق های زیر زمینی کسی نیست  
باید به طبقه بالایی برویم و اتاق های  
بالا را تفتیش کنیم . او درست از  
زینه ها بالا خزیده بود که متوجه  
يك روشنی خفیف از لای دروازه  
اتاق پیشخدمت مایتلند شد او به  
سه خیز از زینه ها بالا رفت و از  
کفشکن گذشته خود شرا به وسط  
دروازه انداخت . دروازه به اثر  
وارد شدن ضربت سوم در هم  
شکست . اتاق در تاریکی فرو رفته  
بود . الك در تاریکی کامل که سر  
تا سر اتاق را فرا گرفته بود فریاد  
زد: «هر کسی اینجا هستی، دستها  
بالا!»

سکوت عمیق بر قرار شد . الك  
خود شراخم کرده چراغ دستی را  
بیرون آورد و در نور آن کنج و کنار  
اتاق را دید زد . اتاق خالی بود .

مامورین پولیس همه بعجله خودشان  
را به داخل اتاق رساندند ، چراغ  
روی میز را روشن کردند همیشه  
شیت آن هنوز گرم بود . تمام اتاق را  
زیر و رو کردند . اما این اتاق برای  
پنهان شدن چند نفر جای کافی  
نداشت و محل مناسبی  
بشمار نمی رفت الك از  
کلکین نگاهی به بیرون افکنده در  
یافت که برای کسانی که در آن  
اطاق وجود داشتند ، نامحکوم بوده  
که به این ترتیب از آنجا خارج  
شوند .

در انتهای دگر اتاق يك الماری  
لباس وجود داشت و چندین پارچه  
لباسهای کهنه در بین آن در کوبند  
ها آویزان بود .

الك فرمان داد : (تمام لباسها  
را بیرون بریزید ! در داخل آن باید  
دریچه ی وجود داشته باشد که به  
عمارت مجاور باز شود . )



# زنان و دختران



## تنظیم مصرف خانواده



هم تا نداند کار مصرف خانواده از کجا خراب است نمی تواند در راه بهبودش قدمی بردارد، در صورتیکه نداند چرا، چه چیز را چگونه می تواند از بودجه کم کند، صرفه جویی برایش مفهومی نخواهد داشت. بنابراین این لازمست که صورت مخارج خانه را برای مدتی مؤقت مثلاً سه ماه ثبت و نگهداری کنید. باید به طور دقیق گفت در سال چه مقدار وجه برای خوراک پرداخته اید. چه مبلغی در راه تفریح و سیاحت رفته است. وجه مقدار صرف خرید بعضی اشیای ضروری شده. همین مهم است. زیرا می توانیم در هر مورد بالا رفتن مصارف را کنترل کنیم و بدانیم در کجا بیسوده زیاد روی شده است. لازم نیست شما تمام عمر را بدین کار مصروف بدارید، یکبار نتیجه گیری

زنان چیز فهم با استفاده از یاد داشت، در تنظیم صورت مخارج خانواده مؤقت خوبی نصیب می شوند.

همانطوریکه دکتور متخصص تاسامرضی را تشخیص نکند نمی تواند بیمار را معالجه نماید. یک زن خانه

کم کم پیش خود خواهد گفت به چه مناسبت برای خوش آمد زدن که قدر زحمات و خدمات مرا نمی دانند اینهمه بخود فشار بیاورم. برخی از زنان ابدأ تشخیص نمیدهند که شوهر شان روزانه چه خدماتی برای شان انجام میدهند. زیرا آنقدر به انجام خدمات مزبور (توسط ایشان) عادت کرده اند که این حقیقت را اساساً حس نمی کنند.

## خوش خلقی نمک زندگی است

زنانی که زیاده از حد دقیق اند و مواظبت و دقت را به حد سواس می رسانند غالباً از یک نوع عقده «افزون طلبی» رنج می برند. اینها همیشه اصرار می ورزند که مثلاً کو دکان باید این طور و آن طور تحت قاعده باشند، با آن باید چنین رفتار

و مشکلات را با خوش خلقی و خوش بینی تلقی کردن، و در جزئیات و نکات کوچک پافشاری نکردن در تحکیم مبانی عشق و محبت زن و شوهر تأثیر قطعی دارد.

باید برای چیزهای جزئی نیز قدر دانی کنید: مثلاً شبی که شوهر



شود، غذای شب کاملاً مطابق اسلوب پخته شود و بر روی میز بیاید. خانه باید از هر حیث بی عیب و نقص باشد و مانند آن! چنین سواسی از لحاظ روحی، در واقع فرار از مسایل جزئی و کم اهمیت جلوه گری میکند. مسایل

تان شمارا به سینما می برد، برای دسته گلی که به خانه می آورد و در مقابل زحمتی که صبحها جهت خالی کردن ظرف خاکرو به می کشد باید از او تشکر کنید.

اگر بنا باشد هر چه میکند وظیفه مسلم و قانونی اش فرض شود



متر جم: محمد حکیم نا هض

### ختنه

موضوع ختنه و طریقی و آرسی آن برای طفل خیلی مهم است که آیا يك پسر باید ختنه شود؟ اگر جواب این سوال منفی باشد پس چه نوع متوجه و مواظبت باید درین مورد بعمل آید؟ درین باره کدام جواب دیگری وجود ندارد. ختنه طفل (پسر) عبارت از قطع کردن يك قسمت پوست (پوست ختنه) نامیده می شود که بطور عادی بوده و زاید است. مفاد ختنه عبارت از پاک کردن و منقبودن (از لحاظ عملی) آنست يك ماده پنبه ما نند (سمیگما) نامیده می شود پوست متذکره مترشح می گردد. وقتی که پوست قطع نگردد یعنی ختنه یا سنت نشود و بحال خود باقی بماند، ماده سمیگما جمع می گردد.

بعضی اوقات بطور عادی مکروب این مواد جمع گردیده و به آهستگی اگر طفل خود را ختنه کرد بعداً چند روز بکار است تا زخم آن التیام پذیرد. برای این که زخم

به لته طفل نه چسبید، مقدار خیلی بظرو لیم یا مرحم بو ريك اسید را روی يك پارچه گاز تعقیب شده که به اندازه يك تکه پوسته کلان باشد مالیده بدور جرحه به بیچانید. اگر زخم بالته که بدور بدن طفل بیچانده می شود، اصطکاک نماید یا مالیده شود و چند قطره محدود خون یا مایع گلایی رنگ به نظر خورد، قابیل تشویش نیست.

داکتر سبک علاوه می کند يك طریقه دیگر پاک نگاه داشتن زخم اینست که همه روزه پوست آن کش کرده نشود. این عمل از يك طرف برای طفل دردناک و از جانب دیگر برای مادر تکلیف ده میباشد. مو صوف اضافه می کند که به عقیده وی این عمل چه از لحاظ روانی و چه از لحاظ فیزیکی قناعت بخش محسوب نمی گردد.



زنان بو سیله قلب استدلال می کنند، نه بو سیله مغز. «ماتیر آرنا»

بعضی زنان برای همه دلر بایند وعده ای برای يك نفر، ولی برخی برای هیچکس دلبر نیستند! «جمز ماتیرو باری»

زن همیشه عواطف مرد را احساس میکند، وقتی که مرد بزنی عشق خود را ابراز میدارد، چیز تازه ای باو نگفته است. «آندره بو بیه»



### بخت و بز نان بریان

سه دانه تخم مرغ را خوب بهم بزیند و نیم قاشق چنای خوری نمک را بد آن اضافه کنید. بعد دو سوم حصه يك پیاله شیر را طور جداگانه بجوشانید و به مایع مذکور ریخته و آنرا در آب جوشانیده و در آن بیندازید و توتوهای نان را در مایع فرو کرده، اندکی نگهدارید. سپس توتوهای نان را از مایع بیرون کرده در تابه باروغ سرخ کنید. وقتی که توتوهای نان سرخ گردید، کمی بوره و دار چینی بر روی آنها بپاشید و برای صبحانه شما بهترین خوراک است.

کافی است. اما در هر صورت برخی از خانمهای حسابی دو ست دارند همیشه این کار را دنبال کنند و اطلاعات لازم در اختیار داشته باشند اگر وقتی به شک و تردید افتادند که در راه خرید لباس و کفش و کلاه و جوراب و امثال آن زیاد روی کرده اند، بایک نظر بصورت مخارج و خرید، حقیقت مطلب فوراً دستگیرشان می شود. آیا شما خانه راحت را به پوشیدن لباس فاخر و گرانبها ترجیح نمی دهید؟

# دختران شو زندون



## درد دل جوانان



قسم طویانه گرفت و دختره خانه من آمدولی بعد از يك ماه دوباره خانه پدرش رفت و يك هفته در خانه پدر بود دو باره آمد و بعد از چندروز زندگی با من بازهم خانه پدر رفت و هرگز بازنیامد هرچند که بارها از پدرش و فاملیش خواهش کردم که او را بخانه اش برگرداند ولی کوان کوشی که بشود خلاصه بعد ها فهمیدم که او درشبی لیسه دوس می خواند و توانست که آن را به پایان برساند من ازین کارش خوشحال شدم ولی ایسن خوشحالی من خیلی کوتاه بود زیرا بعد از چند روز پدرم از و برادران زنم با تهدید از من خواستند که زنم را طلاق دهم هر چند که

این يك حقیقت است نه يك افسانه حقیقتیکه ممکن برای هر کدام ما وشما اتفاق افتاد باشد .  
میخواهم سرگذشت حقیقی از زندگی خود را برای شماقصه کنم .  
فرض کنید که نام ح است .  
در آن وقت که بیست و پنج سال داشتم پدر و مادرم مرا با دختری که در صنف چهارم درس میخواند نامزد ساختند .  
من در آن وقت شغل دکانداری داشتم و زندگی من از نگاه مالی رضایت بخشی بود سه سال نامزد ماندم و بعد از سه سال ما با هم عروسی کردیم پدر دخترم یعنی هم ازمن به

از کتاب : قدرت و اراده حرفهای برای جوانان

## چطور میتوانیم از کم خوابی جلوگیری کنیم

پس برای اینکه هرشب باخوشی و آرامی بخواب روید بدستور های زیر عمل کنید .  
اولا در وسط نختخواب یا قسمتی از آنکه مخصوص شما است بخوابید تمام اعضا باید کاملا امتداد داده شود بعد وضع راحت و آرامی بخود بگیرید تا اینکه تمام اعضای بدن بتوانند باسراحت بپردازند ما تو صبه میکنیم که همیشه روی پهلوئی راست یا چپ پشت بخوابید .  
امادر حالت اخیر باز هم باید بدن اندکی بطرف راست متمایل گردد و نباید فراموش کرد که بهترین حالت بدن آنست که پشتر بتواند استراحت کند و بی حرکتی کامل بران چیره شود بعد باید تمام عضلات به حالتی آزاد رها شود .

خوابیدن بهقدر کافی و باآرامی برای هر موجودی از ضروریات اولیه زندگانی است . زیرا خواب خستگی روزانه را بر طرف میکند و در این صورت بیداری خسته کننده نمیشود و شخص با کمال میل برای کار خود آماده میگردد و روزی با نشاط و سرور بسر می برد روح مشاعر خود را باز یافته و بدن چست و چالاک میگردد و نیروی پایداری در مقابل خستگیهای دهائی و کوششهای جسمی زیاد می شود مردی که بخوابد خوب فکر میکند و حرکات و سکنات او از روی فهم و شعور است و صورت ظاهر هر کس مبین وضع استراحت او در شب می باشد . کسیکه خوابش بطور طبیعی است چهره ای بشاش چشمانی با فروغ و وضعی نیرو مند دارد .

در این وقت دقتتان باید باعضای خارجی معطوف گردد . آیا پاهای کاملاً سست است ؟ یا منقبض و بیخ خورده می باشد ؟ سابقاً وراثتاً بدون هیچ تمیدی روی تشک قرار میگیرد ؟  
آیا سینه منقبض و فشرده نیست ؟ آیا دستها کاملاً استراحت میکنند سر بضمی قرار گرفته است که هیچنوع خستگی به عضلات کردن نمیدهد ؟  
پس از لحظه بی بطور کلی احتیاج بحرکت در خود حس میکند و این احساس باندازه ای شدید است که پیش از اینکه بتواند در باره آن بقیه در صفحه ۵۷

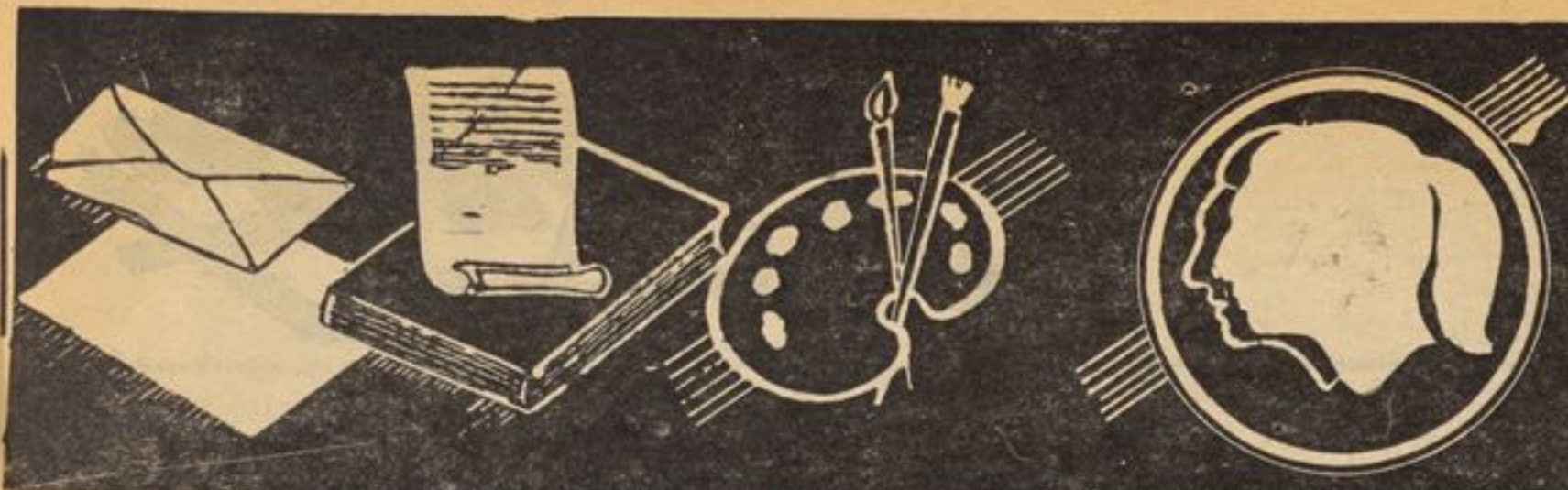
صدای رسایش دارای طنین مخصوصی است و باکمال وضوح صحبت میکند .  
ولی برعکس کم خوابی قوای شخص را تحلیل می برد و او را فرسوده می سازد و علاوه بر اندوهی که در نتیجه خستگی و بی خوابی شبانه در صورت میدهد باعث شدیدترین اغتشاشات عصبی در بدن او میگردد و باری کم خوابی از قوه پایداری اعضا در برابر هر گونه سمی میکاهد گذشته از این جهات که تما ماز نظر صحیح بود ، خواب بطور غیر مستقیم دخالت مهمی در پرورش اراده دارد باین معنی که تمرین پرورش اراده هنگام برخاستن از خواب ببادر وقت خوابیدن بسیار مو ثر و مفید است

## نامه های رسیده

گلزار قلبم پراکنده ساخت .  
برای توئی که با محبتت بسی نیاز از نیاز هایم نمودی و دنیائی پر شکوه و فریبنده برایم از مغز آوردی .  
تو الهه قلب کو چک منی ، تو فرمانروای مقتدر سرزمین احساس منی تو آن ستاره فروزانی هستی که در شبهای تیره و ظلمانی ناگهان از میان تیرگی ها در آسمان سیاه و ماتمزای قلبم طلوع نمودی و پرتوی از امید و نشاط به آن تاباندی من چله بودم .  
غریقی در دریای نامراد یهسا تشنه ای دروادی خشک و سوزان زندگی ره گم کرده ای در دشت وسیع احساسات خانما نسوز جوانی ، محرومی در میان حرمانها و آهها ، در دمندی همراه باغمها و رنج ها نیاز مندای با اشکها و سرشکها و حال ... پرتوی هستم از امید شکوفه ای از شکوفه های برطر اوت نهال زندگی ... ستاره ای درخشان در آسمان سعادت و خوشبختی .

پیغله عابده ایو بی عضو بانک ملی نامه شما به اداره مجله رسید این هم نامه از ممالی شما .  
**بتو مینوسم**  
برای توئی که در یک روز بر طراوت بهاری بومر زمین خیال من پرگذازدی و در افق دیده ام دور نمائی خیال انگیز از عشق و شیفتمگی مجسم ساختی برای توئی که شبتمی شدی ، در غنچه قلبم نشستی ، مرواریدی گشتی در صدف دلم جای گرفتی ، و چون پرستوی ره گم کرده در آسمان زندگی به پرواز در آمدی برای توئی که زمستان یخزده و اندوهگین قلبم را با خورشید سوزان مهرت به بهار دل انگیز و روح پرور مبدل نمودی .  
برای توئی که در قلبم آتشی بر پا کردی و روح افسرده ام را با لیب های سرکش آن جان بخشیدی .  
برای توئی که نوازش ها یست گل جوانیم را شکو فان نمود و شکوفه های عشق و تمنا را در





## شما کردنان ممتاز



نام: عبدالله (شفا)  
 صنف: نهم الف لیسه عالی  
 حیثیه  
 سن: ۱۵ ساله  
 درجه: اول نمر عمومی  
 علاقمند: به ورزش  
 آرزو: میخواهم در آینده داکتر  
 طب شوم.



نام: غلام جیلانی سرور رحیمی  
 صنف: ۱۰ لیسه عالی حیثیه  
 سن: ۱۶ ساله  
 درجه: اول نمر  
 علاقمند: به مطالعه  
 آرزو: میخواهم تحصیلات عالی  
 داشته باشم.

## بایسکل جدید

جوانان محصل در پوهنتون (هول) واقع در انگلستان دست به اختراع تازه زده اند و این اختراع جدید آنها بایسکل بزرگی است که توسط سه عرابه و چندین پایدان و (چکر) و غیره لوازم که بایسکل دارا بوده، مجهز می باشد. غرض از ساختن چنین بایسکل اینست که آن عده از محصلین که



به اصطلاح هم طبع و به مذاق یکدیگر برابر اند برای آنکه همیشه یکجا بوده و سر و عده حاضر باشند چنین بایسکل را ساخته اند زیرا در گذشته در مواقع رخصتی های عمومی این عده رفقا بدقولی کرده به وعده گاه در مواقع معین حاضر نمیشدند و ازین سبب در میان شان بعضی اوقات مشاجرات لفظی و حتی سخن به لت و کوب همدیگر میرسید برای اینکه این

کوشش نمودم و مجازله کردم و تمام دارایی خود را درین راه که بتوانم زخم را بخانه اش باز گردانم از دست دادم و موفق نشدم و آنها باخبره موفق شدند که دختر شان را از من بگیرند و بخانه خود شان باز گردانند.

امروز من که تمام دارایی خود را برای بدست آوردن او از دست دادم و زندگی خود را تپاه کردم تنها و بیگم زندگی میکنم. بشما میگویم ایسا معنی تعلیم و تربیه اینست از من که شوهر او بودم جداشود و همسر کسی دیگر گردد. متصدی محترم درد دلها این نامه را برای شما نوشتم تا اگر امکان داشته باشد. آنرا نشر کرده تا جوانان ما بفهمند که تنها تعلیم و تربیه برای ما کافی نبوده بلکه داشتن اخلاق، حس مسئولیت نیز برای ما لازم است.

## ای رسیده

بنیاد علی محمد علی از لیسه ابن یهین .  
 نامه پر از محبت شما به اداره مجله رسید از تعریف شما در قسمت مجله نهایت تشکر امیدواریم که برای بهبودی هر چه بیشتر مجله با ما همکاری داشته باشیم.

بنیاد صالح محمد (حماس)  
 شعر شما که (سوی کدامش بنگرم) نام داشت به اداره مجله رسید این هم قسمتی از شعر شما:  
 این دخترک زیبا تر است، آن مهوش رعنا تر است و آن دیگرش بالا تر است، سوی کدامش بنگرم بنگر بسوی آن پری، از هر که دارد بر تری خجل است نزدش مشتری، سوی کدامش بنگرم.

# سازمان کلمات

طرح کننده : صالح محمد کبیسار

## جدول کلمات متقاطع

از این گلیمشه چه میفهمید



به این گلیمشه که از خطوط متعدد تشکیل یافته است بادقت نگاه کنید که آیات تصویری از اشعه آفتاب است یا قطعه‌ای از یک لباس یا چیز دیگر؟  
بهر حال در صورتیکه تشخیص دادید چیست، ما را هم بیخبر نگذارید.

### یک فور مول قدیمی

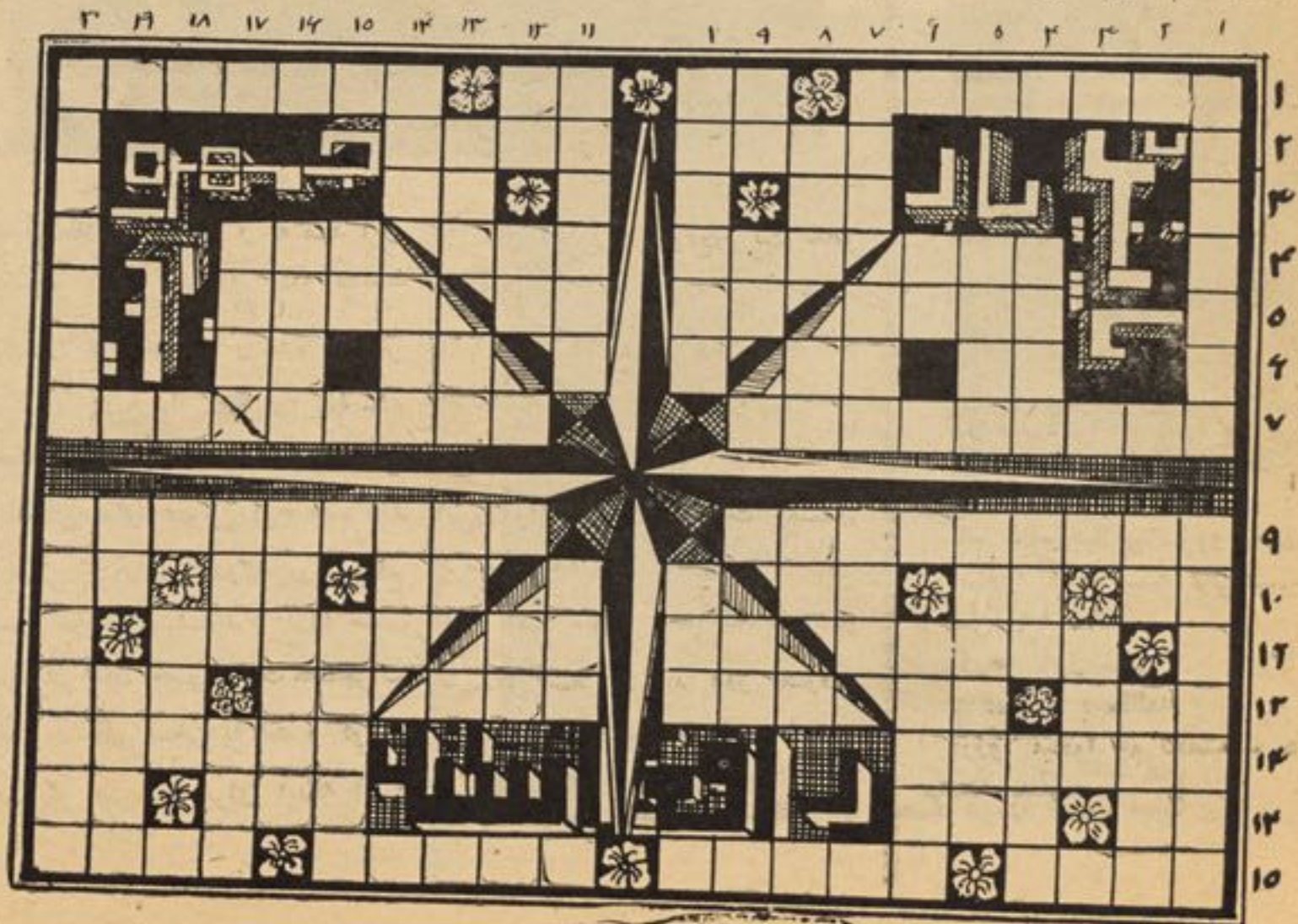
میدانید که سال قمری را که از محرم شروع و به ذوالحجه ختم می شود معمولا ۳۵۴ روز حساب می کنند ولی در هر چند سال یک بار آنرا ۳۶۵ روز بشمار می آورند این عمل از آن سبب صورت میگیرد که سال قمری در حقیقت ۳۵۴ روز و ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه میباشد و باید کسر آن با افزودن یک روز به تعداد ایام یکی از سالهای آینده جبران شود.

اینک یک فورمول قدیمی را که در کلمات ذیل خلاصه میشود.

### -بهزی جوح کادوط-

و با موضوع فوق مربوط است برای شما نوشتیم ، لطفا به ایام گرفتن تو ضیحی که را جمع به ایام سالهای قمری داده شده ، مفهوم فورمول مذکور را کشف نموده برای ما بنویسید .

- افقی :**
- ۱- يك نام - ناك میان حالی جامش معروف است - ربا عیبات دلپسندی دارد .
  - ۲- وداع مشوش - وطن .
  - ۳- الف الف - پر درپشتو .
  - ۴- کشتن - آواز پشك - کلمه تحسین و تعجب - توت با املاى غلط .
  - ۵- مبل شکسته - ناروا را روا نباشد - شرم سرشکسته - قاطر آشفته .
  - ۶- واحد پول جاپان - درنده - همراه درپشتو - حاجت بدون جت .
  - ۷- حرف آخرش را نخوان يك موسسه خیریه است - صفت شده - کشور ومیهن .
  - ۹- يك شاعر اهل عسرات - اینهم شاعر است .
  - ۱۰- چاقو نیم شده - نصف عالم - جشن میان خالی - مرد بی پای - ازعطر بچونید - دشنام عامیانه .
  - ۱۱- پر - زیاد نیست - آنچه خوب نباشد - میوه خشك ولذیذ .
  - ۱۲- يك نام - نیم دالر - منطقه‌ای
- عمودی :**
- ۱- کارگران و تمام اصناف تشکیل میدهند - مربوط به اقتصاد .
  - ۲- صورت - مسجد ها اکثرا دارند .
  - ۳- کلمه بی معنی .
  - ۴- کم - دل - احمق سر ندارد .
  - ۵- خواهش - از آنظر مثل بادام
  - ۶- زنها سرخس میکنند - از آنطرف منطقه در شمال پهنونستان
  - ۷- آنرا تنفس میکنیم - مهس نامرتب - نام يك ماه عربی .
  - ۸- حیوان و هم بنا آن شکار میکنند - دروازه كوچك - يك بزبان
- خارجی :**
- ۹- نیمه قانع - پول جاپان - حکم سر ندارد .
  - ۱۰- کاروان خودش است - دامن درپشتو -
  - ۱۲- نام نظام نوین ما - همیشه .
  - ۱۳- نشه می آورد - مادر عربی - دوتا پنج .
  - ۱۴- منطقه در ننگرهار - محل بی پایان - مادر عربی .
  - ۱۵- کلمه بی معنی - همین حالا در دست تان است - اینها با اسرائیل در بیگار اند -
  - ۱۶- تکرار يك حرف - اجمار - کرم -
  - ۱۷- یکی و يك نام است - کرم بوت از آن ساخته میشود .
  - ۱۸- طرار بی با - آواز بی انتباه - چالاک .
  - ۱۹- آنچه در مورد لباس و پیشین از آن پیروی میشود .
  - ۲۰- فدای بی پایان - کیمیا الف ندارد .
  - ۲۱- کسانیکه مجاهده میکنند - يك کشور افریقائی .







درین کلیشه بریده هائی از هر قسمت مضا من این شماره بنظر شما میرسد، آیا میتوا نید بفهمید که هر قسمت مربوط کدام مضمون این شماره است ؟

### هنر پیشه شناسی



درین کلیشه عکس چند زیباروی سینمای هند بنظر شما میرسد. اگر موفق به شناختن همه آنها شد ید اسم هر کدام را با یکی از فلم هایش برای ما بنویسید .



شرکت پلاستیک شوی واتان

برای دو نفر کسا نیکه موفق به محل جدول میشود بحکم قرعه یک سبت جراب اسپ نشان و پنج جورده بوت پلاستیکی

وطن جایزه داده میشود .

جنسیت ، زیبایی و دوام بر بوت های خارجی برتری کامل دارد و با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینماید



HORSE - BRAND - SOCKS.

با پوشیدن جراب های زیبا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید. بوت پلاستیکی وطن از نگاه

### کدام حیوانات



تصویری را که ملاحظه میکنید از پیوند اعضای حیوانات مختلف بوجود آمده است، آیا میتوانید که هر یک از اعضای این معجون مرکب را بگوئید که از کدام حیوان دیگر بعاریت گرفته شده ؟

### کتاب شناسی

در اینجا اسم چند کتاب و چند نویسنده را در کنار یکدیگر به نظر شما میرسانیم ولی باید توجه داشته باشید که هر کتابی اثر همان نویسنده ای که نامش در پهلوئی نام کتاب آمده است نمی باشد و باید برای تشخیص موافق حقیقی هر کتاب از حافظه و معلومات کتاب شناسی خود استفاده کنید :

بها رستان	ابوریحان بیرونی	تاریخ جهانگشای	الکساندر دوما
اخلاق ناصری	ملاحسین کاشفی	ترجمان البلاغه	جویسی
اخلاق محسنی	سعید ی	گلستان	رادو یا سی
فیه ما فیه	جامی	سه تفنگدار	ابر کامو
بینوایان	خواجه نصرالدین	جنگ و صلح	ویکتور هوگو
التفهیم	مولانا جلال الدین	بگانه	تولستوی

### این مرد کیست ؟

این شخص نه کدام هیپی، نه کدام زندانی و نه کدام مرتاض هندی می باشد، او از بهترین و مشهور ترین خوانندگان اروپاست که میلیون ها صفحه از آواز هایش بفروش رسیده در میان طبقه جوان طرفداران بیشماری دارد.

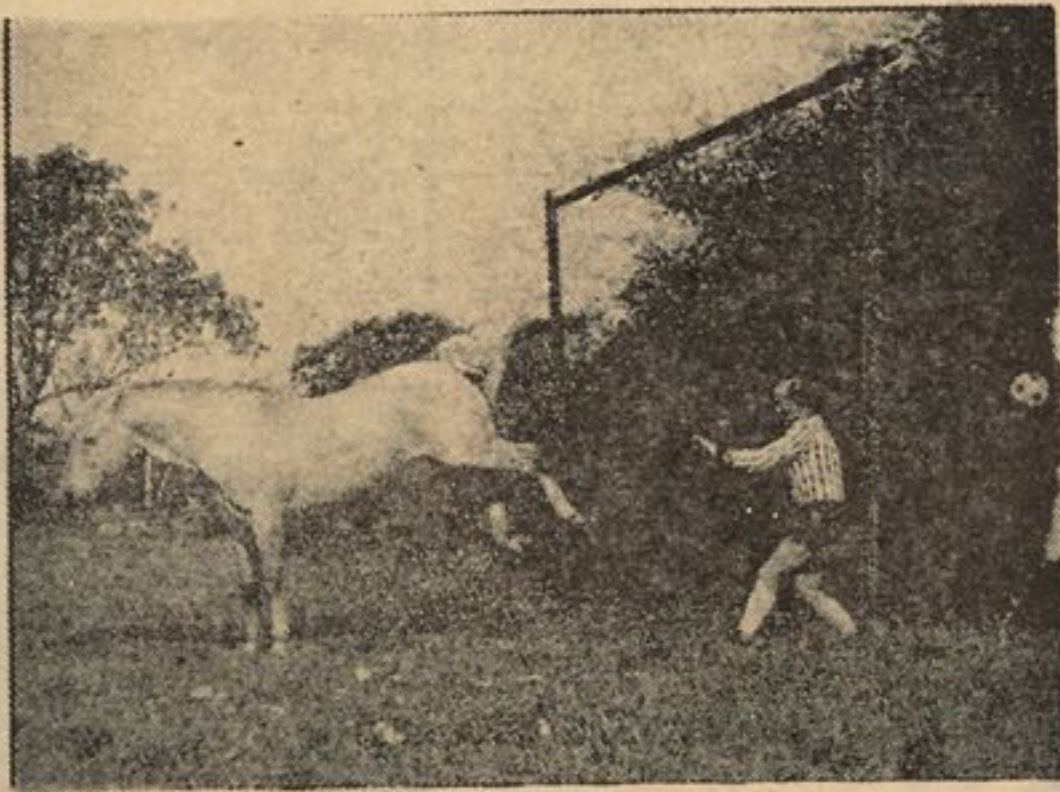




## اسپ و فو تبال



اسب با انسان یکجا به بازی میپردازد



وبالاخره گول را به نمر میرساند

بعد از آن که ورزش در جهان اهمیت خود را قایل کرد از انسانها تمرین آن حتی به حیوانات سرایت کرده امروز در اروپا از بس فوتبال اهمیت فراوان حاصل نموده حتی حیوانات را نیز فوتبال می آموزند در عکس توپ را در اختیار یک اسب می بینید که با صاحبش فوتبال میکند.

## مسابقات دوراول پهلوانی کلب های آزاد خاتمه یافت

مسابقات پهلوانی بین کلب های آزاد پهلوانی کابل که چندی قبل از طرف ریاست المپیک در جمنازیوم مکتب مکروریان دایر شده بود خاتمه یافت.

درین مسابقات از جمله ۱۸ کلب پهلوانی ۱۱ کلب آن اشتراک نموده بود و پهلوانان از وزن اولی و وزن هشتم مسابقه دادند و هدف این مسابقات آشنایی پهلوانان به سیستم های جدید پهلوانی و انتخاب آنها برای تیم پهلوانی المپیک بوده است.

در وزن اول (۴۸ کیلو گرام) یازده پهلوان در وزن دوم (۵۲ کیلو گرام) بیست و دو پهلوان در وزن سوم (۷۵ کیلو گرام) چهار و چهار پهلوان در وزن چهارم ۶۲ کیلو گرام و نه پهلوان در وزن پنجم ۶۸ کیلو گرام کیلو گرام نوزده پهلوان در وزن هفتم ۸۳ کیلو گرام هفت پهلوان ۲۷ پهلوان در وزن ششم و هفتم ۷۴ و ۸۳ کیلو گرام هفت پهلوان در وزن هشتم ۹۰ کیلو گرام دو نفر اشتراک کننده انتخاب شده بودند شرکت داشتند.

درین مسابقات شش پهلوان قهرمان شناخته شدند، در دور دوم مسابقات سیستم (گر یکور من) شامل می باشد که بیست روز بعد شروع خواهد شد.





## مسابقه بایسکل دوانی

یکی از ورزش ها نیکه امروز در جهان تما شاجی بیشتر دارد مسابقات بایسکل دوانی است که مخصوصاً در ممالک اروپایی ورزشکاران بیشتر درین رشته اشتغال داشته و همه سانه مسابقات بسز رگی از سراسر اروپا در یکی از کشورها دایر میشود که امسال این مسابقه در جنوب ایطالیه بود .

## وزنه برداری

اسمای وزنه برداران کشور اتحاد شوروی در صدر جدول وزنه برداران جهان قرار دارد و در هر مسابقه ریکارد های جدیدی قایم میکنند .

## چهره های ورزشی



پیغله نازی

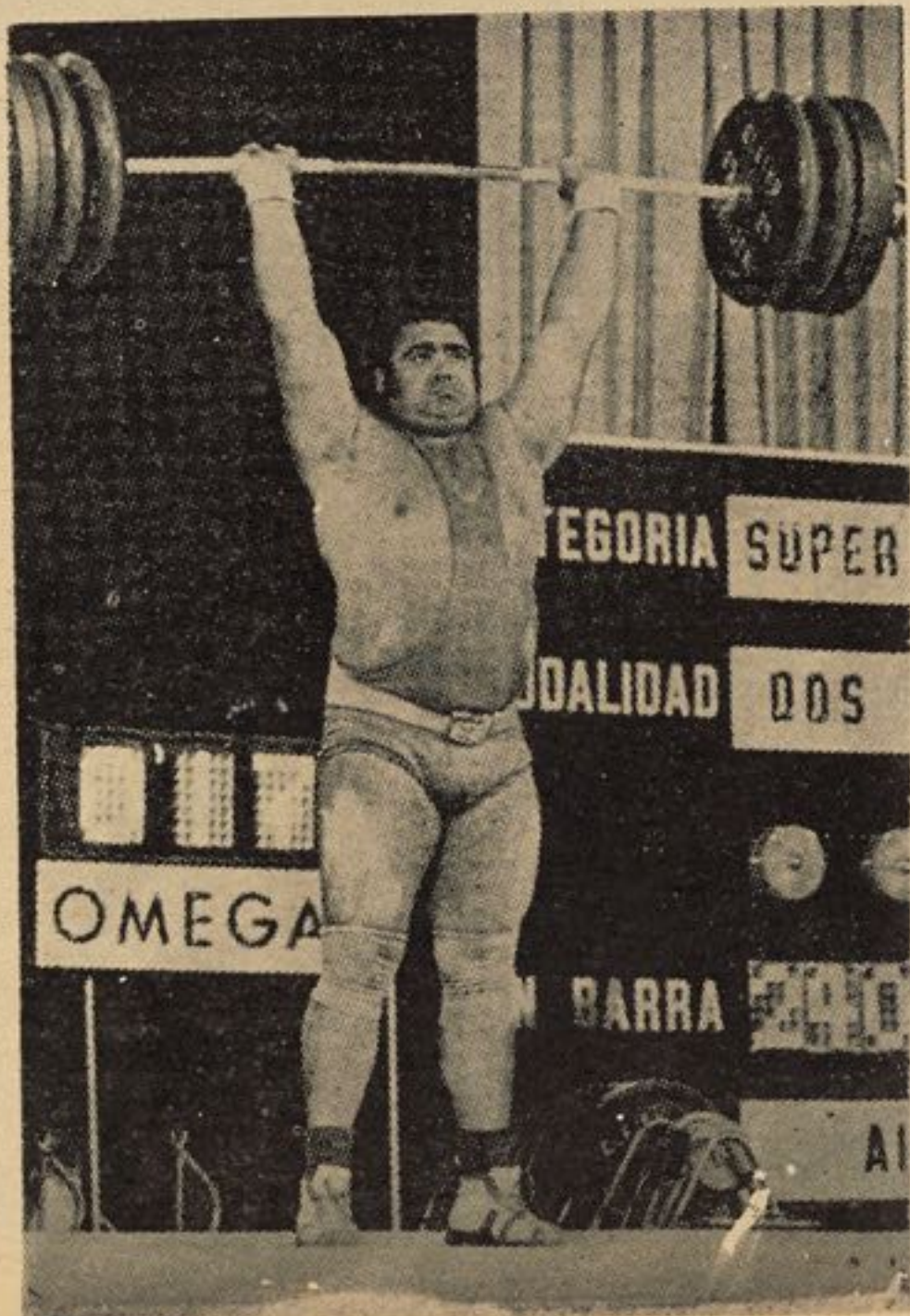
از جمله دختران ورزشکار با استعداد لیسه را به بلخی یکی هم پیغله نازی میباشد ، که در بین ورزشکاران آن لیسه خوب درخشیده و نام پر آوازه کسب کرده است . پیغله نازی امسال از صنف دوازدهم آن لیسه فارغ شده و نام خود را در بین ورزشکاران خوب در آن لیسه باقی گذاشته است .

وی شرایط یک ورزشکار را اخلاق و کرکتر سپورتی، روحیه قوی و مشق و تمرین زیاد را وانمود می کند و میگوید آن ورزشکار یکبار این او صاف را نداشته باشد ورزشکار حساب نمیشود .

بنا غلی صد رالدین صد یقی کیتان تیم فوتبال لیسه نجات است از آوان کودکی به ورزش علاقه زیاد داشته و آنرا شروع کرده است از سال ۱۳۴۲ الی ۱۳۴۴ به تیم کودکان لیسه نجات شامل بوده بعد از آن به تیم اول شامل و برای اولین بار در سال ۱۳۴۷ در تورنمنت معارف اشتراک کرده در همان سال کپ قهرمانی معارف را به نمایندگی از لیسه خود بدست آورده است . وی آرزو دارد تا بسا مانسی های که در رشته های مختلف ورزش که در گذشته موجود بود تکرار نشود .



بناغلی صد رالدین صد یقی



در این عکس واسیلی الکسوف قوی ترین مرد جهان از کشور شوروی را می بینید که ۲۴۰ کیلو وزن را به راحت بالا کرده است معلوم نیست قدرت او تا کجا است

# حس خوش

در شماره های گذشته خواندید:

«واندا» دختر بیست که در شرکت عطسرفروشی يك وكيل دعوی بنام (ژیو) کار میکند. یکی از هممنفی های دوره شاگردی اشراست می رود، و تصادفا در آنجا يك هممنفی سابق دیگرش را که «موریس» نام دارد و را که يك بچه دلپسند است نیز ملاقات میکند. (موریس) و «واندا» متقا بلتا به يكدیگر برابر از دوستی نموده و بعد از چندی باهم ازدواج میکنند. يك روز «واندا» میگوید که انتظار طفلی را دارد و دیگر نمیتواند کار کند. اما «موریس» بخاطر معیشت خسو دوهمسرش در پهلوی درس، بعد از چاشت کار میکند چندروز بعد طفل تولد میشود. اما (ایرین) همینکه میشنود «موریس» بعد از چاشت کار میکند، متاثر میگردد. و اینسك بقیه داستان :



تو باید بفکر بیست آوردن بیوم خود باشی، البته یروزه با هم آید نیست...  
حقا... و اندا... فکر میکردی با...  
ببین... این... و من... نام او را بیشترم، در خوردتانی من میکنم



بهر است در باره چنین یروزه...  
خوب...  
۲۲۸



و اگر لو...  
۲۳۱  
چرا؟... تو در باره او چیزی میدانی؟



تفصیله...  
۲۳۳  
سه...  
۲۳۳



اما تو چه می‌دانی که لایحه است؟ من نه، کیست و زکی تنها، بدون دلجو  
و کار، حتی دشمنی ما شده تا لایحه می‌بورد...

۲۳۳



در گفتار پویا، بیخبر از اطراب و پریشانی حکایت است  
نه این هیچ چیزی نبودم، چرا که من با او  
نخوردن ام. وقتی هیچکس با او نیست و  
سزاگشت نه داشته. بی‌سازگاری با او...

۲۳۲

بیا برود، مطمئن هستی؟



می‌می‌م... اما من قطعا سعی نکردم که بدانم او در کجاست و چه میکند  
الته با وجودی که هرگز دست من است...

و برای من... همیشه بود...

۲۳۵



بگردن نگاه تا بدان عطر فروشی که او کار میکرد و قسم و خداداد است که  
او دیگر آجانمست...

توب... تو هم...

۲۳۴

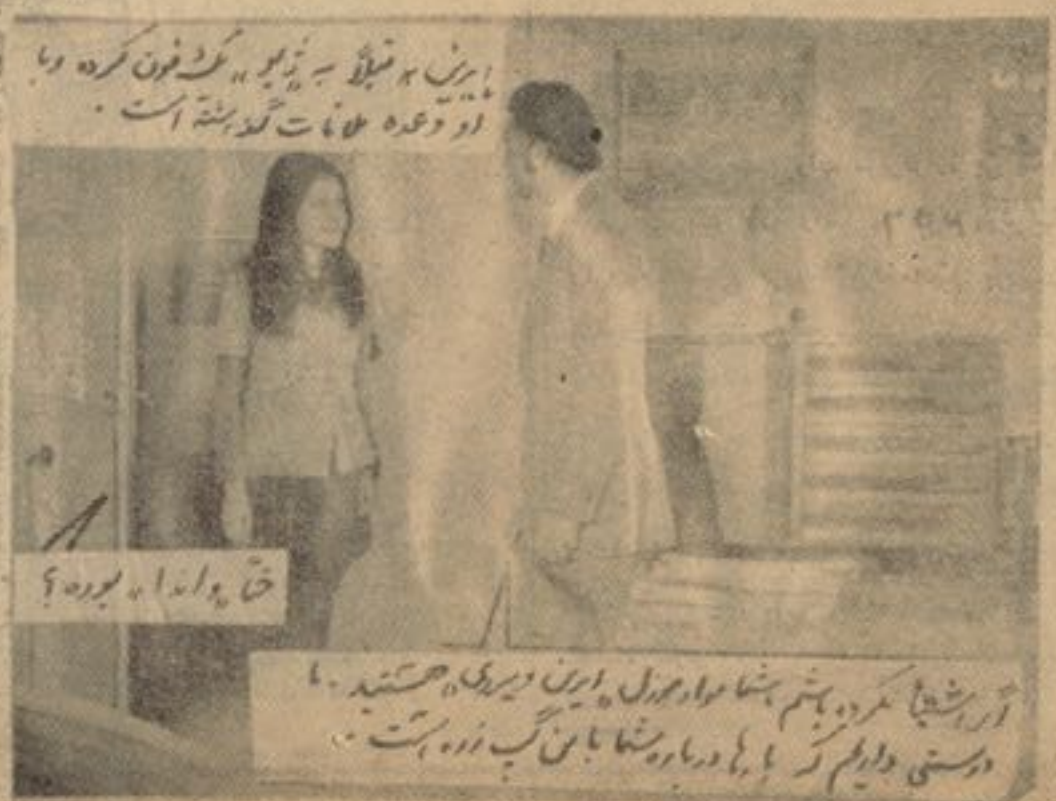


می، خویش منم نشید. چه کاری  
برای شما کرد. بترانم؟

کی مشکل است. بکار است...

و البته سه و انداز می‌دانم در شما قضا با هم با هم بود...

۲۳۷



پایین به قبلا به یاد می‌آید که فون کرده و با  
او وعده ملاقات گذاشته است...

۲۳۶

خداوند او برود؟

آرزوی منم کرده باشم شما بودم و من این چیزی که هستند...  
درستی دارم که با او در باره شما با من گپ زده است...

# هزار و يك گپ

فلم جدیدی بنام حاکم ساخته میشود ، چون هنوز مراحل اولیه فلم آغاز شده کار فلمبرداری آن بصورت اساسی شروع نشده است زمینه هیچگونه پیش بینی درباره فلم مذکور برای مخلص شرمندوك میسر نیست ، صرف بنام يك اقدام باید از آن استقبال کرد .

بناغلی ولی لطیفی که زمانی خودش هنرمند تئاتر بود و بعد از تکمیل تحصیلات عالی در اتحاد شوروی بوطن باز گشته است

این فلم را دایرکت میکند . در افغانستان

این اولین کار هنری بناغلی لطیفی بعد از تکمیل تحصیلاتش میباشد که ببینیم چه چیزی ساخته خواهد شد بهرحال موفقیت لطیفی را خواهانیم .

## بابه عبدل جگر خون

بابه عبدل صبح وقت بعد از اینکه يك پکر جنگ خود را طبق معمول بامادر اولاد ها زد چگر خون از خانه بیرون آمد و به قصد خریدن کدام پاو گوشت خوب آنهم اگر تصارفا پیدا شود بطرف بازار روان شد .

اما بدبختانه بهر دوکان قصابی که میرفت و گوشت خوب میخواست قصاب چشمان خود را میکشید و کم میبود که رویش را بخورد

باز هم ازین دوکان به آن دوکان میرفت اما نتوانست گوشت دلخواه خود را پیدا کند بسیار وقتش به سبب خریدن گوشت گذشت میخواست دوباره به خانه برگردد اما در همین لحظه صدای نی گلوبه گوشش طنین انداز بود که میگفت : وبخدا که امروز گوشت

خوبش پیدا نکنی دنیاره سرت شو میگویم کوشش کو گوشت خوبش پیدا کنی که چاشت بوپوی گل غنچه میایه عوش کنی که مره نشرمانی قامیدی یانه ؟ او مرد که توره کفتم چرا چشمایت راه کشید . برو دگه که ناوقت میشه .

از بازگشتن خود به خانه متصرف شده و خواست که بیشتر برود و بیشتر جستجو کند .

زیرا ضرب المثل معروف و جوینده یابنده است . راشنیده بود .

دلش شد که بسرویس شهری بالا شود . و زودتر خود را به يك قصابی دیگر برساند ، اما پناه بخدا ازین سرویس های شهری که مثل سابق همان بیروبار بود و همان تنیه و تپله . فکر کرد که اول نمیتواند بسرویس بالا شود و اگر خود را به پایدان آویزان کند

میادا درین یس پیری جوانمردک و یا خدای نخواستہ سینه و بغل شود . از عزم دلش گشت و پای پیاده براه خود ادامه داد و گوشت در پیاده رومیرفت تا خود را مقابل يك قصابی یافت ، باز هم با همان صحنه های قبلی مواجه شد . این دفعه جنجال را برای خود و شرمندگی بوپوی گلو را مقابل حسویش (نی گل غنچه) قبول کرده از خریدن گوشت بگلی متصرف شد . همینطور بطرف خانه روان بود که یکمده دختر و پسر جوان و مفشن که لباس های دلخیز و رنگارنگ به تن و کتاب هازیر بغل داشتند توجه اش را جلب کرد ، که در ایستگاهی ایستاده بودند .

از دور يك جوان ساده لباس و مرتب را که مثل دیگران کتاب زیر بغل داشت دید و در دل گفت ای کاش منم مکتب میرفتم و درس میخواندم تا چیزی از عالم علم و دانش می آموختم مثل این جوان کتاب زیر بغل میداشتم و بطرف مدرسه روان میبودم اما افسوس و صد افسوس نشد که نشد ، نزدیک رفت و از جوان پرسید : «آغا جان ای دختر او بجایه کدام میهمانی میرن همراهی او کتابها یشان » . پسر جوان و ساده لباس به بسیار ارب و احترام به بابه عبدل چنین گفت : «پدر جان اینها یکتعداد از محصلین و محصولات که به طرف درس روان هستند . بابه عبدل دوباره از جوان پرسید که فی انیا که به یک مرکز علمی میرن تا به جایی برسند و علم یاد بگیرند چرا ایقدر لباس های زرق و برق میپوشند . در همین وقت موتر غرازه یی بعد از مدتی تشریف آورد و آنها به طرف موتر کهنه و فرسوده هجوم بردند زیرا مجبور بودند تا خود را به حاضری برسانند . یکتعداد کمی بالا شدند و تعداد زیادی از سبب اینکه دگر حتی در پایدان جانمانده بود منتظر موتر دیگری که نمیدانستند چه وقت خواهد آمد منتظر شدند . بابه عبدل بعد از دیدن این صحنه در حالیکه میخورد تا تکان میداد راه خانه را تعقیب نمود .



از بالا به پائین بدون شرح

۵۷

مخلص شرمندوك درین صفحه گمستر بمسائل که جنبه بین المللی داشته است تماس گرفته ام ، اما این مساله را نمیتوانم نادیده گرفته به آن بیعلاقه بمانم . این خبر

را که در روزنامه انیس خواندم برای کشور ما مردم ما از هر حیث جالب است ، اینک خبر مذکور را یکبار دیگر نقل میکنم . کمیته

اقتصادی مجمع عمومی موسسه ملل متحد فیصله نامه را بتصویب رسانید که در آن برای اولین بار حق دسترس آزاد کشور های معاط بخش که رابه بحر تایید نموده است .

افغانستان متاسفانه به اثر دسایس استعمار در قرن نوزده درجوات فعلی درآمده شکل يك کشور معاط بخش که را بغض گرفته است . از همین سبب فضای تنفس بهتر

اقتصادی برای کشور ما مانند چند کشور دیگر معاط بخش که تنگ گردیده است . در حالیکه

سرحد جنوبی کشور ما فاصله چندانی با بحر آزاد ندارد . باز هم حق استفاده از بحر آزاد برای ما میسر نیست ، خدا کند این تصویب مجمع عمومی موسسه ملل متحد جدی تر در ساحه تطبیق گذارده شود و اساسی ترین پروبلم کشور های معاط بخش که حل گردد .

۵۸

همکاران این صفحه بناغلی احمدغوث «زلمی» باز هم نوشته ای را ارسال کرده اند که از نظر خوانندگان میگذرد :

## یادی از رافایل . . .

به بهزاد و شاگردان وی که در لای نسیخ خطی متعدد موجود در کتابخانه‌های اروپا، آمریکا و آسیا و یا در کلسیونهای شخصی وجود دارد، نسخه‌هایی برداشته شده، بشکل البومهایی تدوین گردد و هر یک ازین آثار از نظر علمی تحت مطالعه و ارزیابی دقیق قرار گیرد، در آن صورت ممکن است یک مقدار معلومات دقیق و کاملتری راجع به بهزاد و مکتب هنری وی بدست آورد چنین کار دقیق و پیگیر می‌تواند پرابلم بس مهم و مبرمی را که در هنر تصویری شرق بنا م (عنعنات و نو آوری) یاد میشود، تا حدی روشن سازد و این مسئله اهمیت آنرا دارد که توجه شرق شناسان و علاقمندان آرت و هنر شرق را سخت بخود معطوف سازد و اهتمام آنانرا جهت پی بردن به راه حل علمی آن سوق دهد.

ما طی این نوشته با در نظر داشت حجم مقاله‌ای که بر ای خوانندگان ملال آور نباشد، در مورد نقاشان و مینا توریستانی که منسوب بمکتب هنری بهزاد اند معلومات عمومی و بس مختصری بخوانندگان تقدیم و معروفترین شاگردان ویرا معرفی مینمائیم:

۱- سلطان محمد: این نقاش معروف مینا توریست چیره دست یکی از شاگردان ممتاز و پر استعداد کمال‌الدین بهزاد است شرق شناسان در باره زندگی و آثار سلطان محمد معلومات بغایت نا چیزی دارند او

بقیه صفحه ۴۴

## چطور میتوانیم از کم

فکر کنید ناچار تسلیم میشوید. پس وقتیکه مجددا حالت اولیه خود را بدست آورید و بدرا بحرکت گردید منتظر تحریک ثانوی باشید ولی این بار مصمم شوید که بایستن تحریک تن در ند هید بعد از ربع ساعت بحرکتی یکنوع سستی مطبوعی درخود حس خواهید کرد و اندک اندک خواب پر شما چیره میشود. باین ترتیبشدید ترین بیخوابیها هارا باطاعت خود در میاورید و بجای بیداری ها و کم خوابیهای آزار دهنده استراحت و آرامش کاملا جایگزین خواهد شد.

## نجوم و احکام نجومی

قواعد ستاره شناسی، برخی از اصول و مبانی احکام نجوم، شرح و توضیح بعضی از تعبیرات و اصطلاحات نجومی و بالاخره شرح کوتاهی از زندگانی و آثار چند تن از مشاهیر منجمان و ریاضی دانهای این سر زمین که خدمتی به علم و معرفت انجام داده اند.

امید است که این سلسله مقالات اگر هیچ فایده‌ای را متضمن نباشد باری برای درک و فهم اصطلاحات نجومی که در ضمن آثار ادبی به کثرت آمده است تا اندازه‌ای سود مند باشد.

و اینک میباید به اصل مطلب اندر معرفت تقویم

## تقویم چیست؟

تقویم در لغت بمعنی راست گردانیدن چیزی که کج یا خمیده شده باشد و نیز بمعنی ارزیابی و تعیین قیمت چیزی، آمده است و گاهی بمعنی راست شدن گی، برابری و تساوی هم می‌آید و اما در اصطلاح عبار تست از دفتری که در آن تواریخ روزانه یک سال و حرکات سیارات و تغییرات آنها و بخصوص احوال آفتاب و ماه و دیگر گونی‌های آن دو از قبیل کسوف و خسوف و طلوع و غروب و دیگر دانستنی‌ها مانند اعیاد دینی و ملی و تطبیق ایام ما همای قمری با شمسی و ما همای اقوام و ملل دیگر در آن پیش بینی میشود.

علامه شهیر ابوریحان بیرونی، برای تقویم، نام قشنگ «دفتر سال» را برگزیده و استعمال کرده است و ضمنا در وجه تسمیه آن به تقویم گفته است: «و او رانیز تقویم خوانند زیرا که هرچ برابر هر روزی نهاده است اندر و همه راست کرده و درست است.»

باید دانست که از تقویم در ایام قدیم همچون دفتر یاد داشت نیز استفاده میشده است، خواجه ابوالفضل بیهقی مورخ شهیر وطن مادر تاریخ نفیس خویش پس از ذکر یک واقعه تاریخی که خود ناظر آن بوده است، میگوید: «و مرا که بوا لفضلم این روز نوبت بود و این همه دیدم و بر تقویم این سال تعلیق کردم.»

## انواع تقویم:

تقویم بر چند قسم است:

۱- تقویم زراعتی که آنرا تقویم شمسی نیز میگویند و در آن ۱۲ ماه سال را هر ماه ۳۰ روز می‌آورند و در آخر نیز پنج روز بنام خمرسه مستترقه اضافه میکنند تا ۳۶۵ روز شود.

در این قسم تقویم تنها ایام هفته و روزهای ماه شمسی را در جدول بطرف راست می‌آورند و دیگر قسمت‌های سفید صفحه را به دستوراتی در باره زراعت و گلکاری و باغبانی اختصاص میدهند. مثلا در برابر روزهای ماه حمل مینویسند: نهال شانی تا نیمه این ماه سود مند است و اما درختانی را که دائم سبز می‌باشند تا آخر این ماه هم میتوان کاشت، درختان تاک را قبل از اینکه سبز و تازه شوند باید «تاک بری» کرد، گلخانه را اگر هوا خیلی گرم است باید هوا بدهند تا گلها در پانزده روز اول این ماه خود را محکم کنند که وقتی از گلخانه بیرون آورده میشوند پژ مرده نگردند.

و همینطور درباره حبوبات و سبزیجات که کدام نوع آن درین ماه باید کاشته شود و نیز در باره گلها که تخم کدام گل یا قلمه کدام گلیا نهال کدام گل در این ماه باید کشت شود معلومات سود مندی بخواننده میدهد.

از این نوع تقویم نگارنده چند سال قبل یک نسخه قلمی نزد یکتن از افاضل غور بنام میرزا عبدالجبار در کاسی چخچران دیده بودم که تاریخ کتابت آن سال ۱۳۱۰ قمری رانشان میداد و معلوم بود که ازین قبیل تقویم در قدیم معمول بوده است.

کمان میکنم اگر وزارت زراعت بتواند با استفاده از تجارب علمی و عملی متخصصان زراعت و با در نظر گرفتن آب و هوای مناطق مختلف کشور و کسب معلومات لازم از دهقانان و باغبانان محلی، یک چنین تقویم زراعتی تدوین و نشر و توزیع نماید زارعان کشور را بی نهایت سود مند خواهد افتاد.

بقیه در صفحه ۶۱

در نیمه دوم قرن دهم هجری (قرن ۱۶ میلادی) در تبریز بکار ایجاد هنری اشتغال داشت و در آنجا بحیث استاد، مکتب هنری (هرات) را که توسط بهزاد اساسگذاری شده بود، رهبری میکرد.

۲- قاسم علی: یکی دیگر از شاگردان توانا و نامور بهزاد است که در اواخر دوره سلطان حسین میرزای بایقرا (۱۴۶۸ - ۱۵۰۶) میزیست سلطانعلی یکجا با استاد خود کمال الدین بهزاد در هرات و تبریز بسر میبرد و مستقیما از وی آموخت و با تعقیب روش استاد، بر موز و دقایق کار آشنایی پیدا کرد و سرانجام توانست در زمینه ایجاد آثار نفیس هنری بدرجه استادی برسد تا حدی یک معاصرینش او را با لقب عالی (چهره کشا) افتخار بخشیدند.

مهارت و شایستگی قاسم علی در نقاشی مینا تور سازی بحدی است که غالبا هنر شناسان در تشخیص برخی میناتورهای شکفت انگیز او در میمانند و نمیدانند آن تابلو از وی است و یا از بهزاد. طوری که از منابع مستفاد میشود قاسم علی تصویر استاد خود بهزاد را نیز کشیده بود این پورتریست اکنون در کتابخانه بوهنتون استنبول (ترکیه) محفوظ است طوری که از لباسهای بهزاد درین پورتریست معلوم میشود، ممکن است قاسم علی آنرا پس از آمدن بهزاد از هرات به تبریز کشیده باشد.

۳- درویش محمد: یکی دیگر از شاگردان مستعد بهزاد مو لانا درویش محمد میباشد که از ترکان خراسان بود و در زمان حکمرانی سلطان حسین بایقرا حیات پسر میبرد و بکار هنری اشتغال داشت. درویش محمد در نزد همایون (۱۵۳۰ - ۱۵۵۶) یکی از شاهان سلاله بایری هند نیز سالی چند بحیث مصور و رسام کار کرده است.

بقیه در صفحه ۵۶

# دین زندگی

میکند، در معاملات و قیمتها روش بخصوصی تعیین مینماید، برای جوانی راهی می سنجد و خطوط روشنی از حیثیت و چگونگی زندگی زمان و... ترسیم میکند.

اسلام در میان رنگها، نژادها و ملوانت مختلف بشری امتیازی از نگاه انسانیت قایل نمیشود و همه را اعم از زورمند و گدا، در برابر قانون یکسان می شمارد، زیرا اگر دینی ویاسیستمی که بر پایه های امتیازات فردی یا طبقاتی و مسا امتیازات نابجای دیگر بنا گذاشته شود نمیتواند مبلغ مساوات و برادری شود و مردم محروم و بلاکش را بخورد جلب نماید.

اسلام قاصد وحدت و یگانگی جهانی بوده مرزهایی از عقیده تعیین میکند تا جهانیان را بدور یک محور جمع کند و همه را چون ملتی واحد بهم پیوند دهد، روی همین هدف مبینیم زمانیکه در عمل کون سلسله رسالت پیامبران الهی در ملتها و قبایل مخصوص پایان می پذیرد خداوند برای تأمین سعادت انسانها وحدت جهانی را نجات بخش انسانها فرموده رسالت دیگری را که در پرتو آن همه با هم هماهنگ شوند و از ملل مختلف یک ملت بزرگ انسانی که در آن نامی از امتیازات و نژاد و طبقات ستمگر، دیگر نباشد بوجود بیاورد، اراده نمود همین بود که رسالت حضرت محمد (ص) آغاز یافت و خداوند برایش دستور داد که تورا حجت نجات و اصلاح جهان انسانیت می فرستم.

اندیشه بزرگ وحدت و اتحاد کلیه نژاد های بشری و گرد آوردن ایشان در تحت یک لوی واحد بدین ترتیب مرحله کمال نزدیک و نزدیکتر گردیده، همه حدود جغرافیایی که سدها و موانعی از لحاظ رنگ و نژاد بودند از بین برداشته شد و اساس وحدت نژاد بشری بر اصل بزرگ وحدت تمام نژاد انسانیت و اینکه افراد بشر هر چه باشند و هر کس باشد یک ملت واحد و یگانه هستند، پی ریزی گردید.

اسلام تنها این چیزها را انجام نمیدهد بلکه اساس وحدت ملی و دینی را بنیان میگذاورد و در کلیات قواعد و روشهای ضروری و تفصیلی جزئیات عمده آن دست بکار شده و اصول هدایت بخش یک سیستم اجتماعی صحیح و یک سازمان معقول سیاسی و آئینی میسازد و بطور کلی مبانی این قانون را روی دو اصل عمده خدا پرستی و تأمین وحدت بشری که دوام و ثبات تمدن صحیح انسانی به آن نیاز مبرم دارد، استوار میسازد.

در جهان ما مشاهده رسیده که بزرگترین سیستم های اجتماعی غیر اسلامی را زورگویی فشار و حتی سر نیزه ها به پیش می برد ولی برخلاف سیستم اجتماعی اسلام نیازمند آن نیست تا قدرتی مادی به عقب آن قرار گیرد و آن نظام را برخلاف ارزشهای فطری انسانی بالای ملتی و یا اجتماعی تطبیق کند.

از خصوصیت دیگر سیستم اسلامی اینست که جانب طبقات پائین اجتماع را در نظر گرفته و با ثروتمند نمودن بیچارگان، ایشان را بسطح عالیتر اجتماع بالایی بردوبدین اساس اسلام در جهت مخالف سیستم های سرمایه داری جهان قرار میگیرد، زیرا این نوع سیستم ها همواره میکوشد انسان را از سطح بلند زندگی پائین سازند، طوریکه ثروتمندان باید با بیچارگان و تنی درستان اجتماع برابر ساخته شوند تا با ظاهر مساواتی عرض وجود نماید.

هکذا اسلام با سیستم های خون آشام سرمایه داری و مظاهر فساد آفرین کاپیتالیسم سرسبز داشته قیود و شرایطی و یا چوکاتی برای سرمایه داری و طریق تحصیل و مصرف ثروت وضع میکند تا تمام فعالیت های ثروت و اثرات چشمگیر آن بداخل حدودی آموخته

# حاج ته در نیمه شب

گرفته و لباس را تبدیل نمایم یک شاور گرم مرا سر حال می آورد.

برید فور گفت: و تو فکر میکنی تو درباره ما فکر خواهی کرد.

لی گفت: کوشش میکنم کوشش میکنم. قبول میدهم.

در داخل اطاق لی پوتیاش را بیرون آورد و بعد دستش را سوی زنجیر پیراهنش دراز کرد در این لحظه آوازی را شنید از کارش دست کشید به آواز عجیب و مصر و کنگ که از پائین پنجره اطاق می آمد گوش فرا داد.

در این وقت که سوی پنجره میدید در آستانه آن سر شخصی پدیدار گردید این سر جوزف بود چهره تاریک کابوش های شبانه اش که از دیگران نسبت بلند بودن موهای سیاهش فرق داشت و هنگامی که بدتش را سوی بالا میکشید دندان های سفیدش در سیاهی شب میدرخشید او دستش را در لبه پنجره برای لحظه قرار داد و در حالیکه به شدت تنفس میکرد بصدای صاف و قوی و بدون هیچ نوع توقفی گفت: زندگی شما در خطر است.

لی دستش را نزدیک دهانش برد به اندازه ترسیده بود که نمیتوانست فریاد بکشد بعد بایک جهش جوزف اندامش را داخل اطاق کشید و در آن سرازیر گردید.

لی سوی دروازه دویده و آنرا باز کرد در حالیکه سراپا ترس بود و در در هفتادش را فراموش کرده بود سوی سالون، بعد سوی زینه های که از داخل سالون بزرگ میگذاشت و به کتابخانه وصل میگردد به دویدن پرداخت برید در آنجا بود و میتوانست که پولیس را در جریان بگذارد در آنجا لی میتوانست که محفوظ باشد.

دروازه کتابخانه بسته بود به آرامی و عجله با پاهای جوراب پوشیده اش دروازه را بی سر و صدا باز کرد و نفس سوخته خود را داخل اطاق انداخت اما در این لحظه یک قدری به عقب رانده شده و این رانده شدن طوری معلوم میگردد که بایک دیوار قابل لمس تماس کرده باشد در آنجا در مقابل بخاری دیواری برید فور ایستاده بود و در پیش بازوایش دو شیوه آیزابل تا مکینس بطور شہوت انگیزی قرار داشت.

آنها طوری معلوم میگردد که برای چند لحظه کس را ندیده اند تا چه اندازه یکی در دیگری فرو رفته بودند اما آواز تنفس شدید و عذاب آورلی آنها را بخورد آورد و آنها او را دیدند چند دقیقه که برای آنها سالیان درازی معلوم میگردد در آنجا ایستاده و سوی یکدیگر نظر انداختند در خاموشی مطلق فرو

# حضرت انس بن مالک

میگویند عمرش ۱۰۳ و ۱۱۰ بوده وفاتش در سال ۹۱ و یا ۹۳ اتفاق افتاده است.

انس (رض) از زمره رجال حدیث بشمار رفته از جمله همان شش تن صحابی است که احادیث را بسیار روایت نموده اند:

در صحیحین «بخاری و مسلم» ۳۲۹ حدیث از او روایت شده که بخاری و مسلم به تعداد ۱۶۸ آن اتفاق داشته ۸۳ حدیث را بخاری ۷۸۱ را مسلم بطور انفراد روایت نموده اند.

باقیاد

بقیه صفحه ۵۵

# یادی از رافایل...

۴ - استاد محمدی: بر اساس معلومات دانشمندان معروف افغانستان مرحوم فکری سلجوقی که به تاریخ فرهنگ و مدنیت قرن ۱۵ هرات عمیقاً و کاملاً وارد بوده، استاد محمدی نیز یکی از شاگردان بیشمار کمال الدین بهزاد و منسوب به مکتب هنری او میباشد او پسر نقاش و رسام معروف هروری الاصل سلطان محمد است نظر به معلوما نی که در برخی از منابع افغانی ذکر شده، استاد محمدی (آخرین نسل بر لمر) دبستان هنری نقیسی است که توسط بهزاد اساس گفتری گردید در تابلو های او غا لبسا تما یلات دمو کراتیک تسلط داشته تصویر زندگی مردمان عادی زحمت کش منعکس میگردد.

آثار وی ازین لحاظ دارای اهمیت خاصی میباشد. تصویر زندگی دهقانان عادی رنجبر در سایه مناظر زیبا و دلغریب طبیعت با مهارت استادانه و آفریننده استاد محمدی جان میگیرد و از تیره شبان قرون وسطی که در ظلمت قیرگون مناسبات و شرایط عقبمانده فتودالی فرو رفته و تحت نفوذ سلاطین و حکمرانان مستبد و متقذین بهره کش، بر دوش مردم ستمکش سنگینی میکرد، چون چلچراغی تا بناک میدرخشد و از اندیشه پیشرو و تصور دمو کراتیک این هنر مند چیره دست هر ا ت سخن میگوید.

۵ - مظفر علی: یکی از شادگران و برادر زاده بهزاد میباشد مظفر علی در اواخر دوره حسین بایقرا در هرات میزیست استعداد خلاق این هنر مند مخصوصاً پس از آنکه با کمال الدین بهزاد از هرات به تبریز میرود، بشگفتن آغاز میکند.

رفته بودند بعداً لی متوجه خودش گردید و فریاد زد: - آه لی، آه لی. - عقب دستش پشت روی دهانش فشار آورد و بازم فریاد زد: - آه لی، آه لی. - برید فور شروع به خندیدن نمود لی حالا درک میکرد که این تبسم مانند تبسمی بود که او در زندگی اش همیشه آفریده داشت. مانند یک پسر بچه و مانند یک مرد. این لبخند مانند تبسمی بود دروقتی که لی او را از مرگ نجات داده بود روی لبانش نقش بسته بود.

همان تبسم با پیراهن زهدار و کفش های نرم چرمی و کرمی تا پستان می قبول عین تبسمی که او همیشه وقتی که با لی یکجا بود تحویلش میداد در پائین چشمان لی یک چیز دیده میشد و آن عبارت از انعکاس خودش بود و هرگز جویبی برای هیچ نوع سوالی نداشت.

برید فور بحرکت درآمد دستش را سوی سامان و اشیای بالای بخاری دراز کرد چشمانش هنوز هم روی لی میکوب شده بود و در صورتش لبخند مرگ آفرین موج میزد لی حالا میدانست که سوطن و محافظه کاری های مخفی اش زیادتر از لحاظ بخشیدن و آمرزیدن بوده است برید فور لارینس یک دیو بود همان دیو همیشه او میخواست که لی را فریب داده و قانع اش سازد به او دروغ گفته بود و این دروغ را دروغ های دیگر مخلوط کرده بود درستان برید فور سیخ بخاری را محکم گرفت در این لحظه ترس واقعی سوی لی سرازیر گردید او دانست که در آنجا هیچ نوع کمک وجود ندارد در آنجا محفوظ نبود در آنجا فقط فریب بود و هم بود و همیشه بود حوادث و شواهدی که او آنها را از دست داده بود در مغزش دوباره جان گرفت و کیل آنتی را دروزی که موتر سفید رنگ را بکرایه گرفته بود دیده بود او او را میخواست اما آوردن بود برید فور در دیو نیورت میگفت که بسیار خوشحال است که آنتی را ببیند و آنتی میگفت که او باید برید فور را وارث دارائی اش بسازد و نتیجه خوبی کارش را مشاهده نماید اگر بلاى سر لی می آمد برید فور لارینس تمام دارائی و پول خانواده اپلیتون را تصاحب میکرد و حالا برید فور لارینس حسابش ایستاده بود در حالیکه میخندید سیخ بخاری را در دستش گرفته بود.

لی فریاد کشید وقتی که میخواست از آنجا فرار کند شنید آیزابل تا مکینس میگوید: بخاطر داشته باش. - او خود را به برید فور نزدیک کرده و با آواز سردی مانند یخ گفت:

همه شور و غوغایش تحت قانونی آورده اداره کنند، بی توجه به اینکه گذشت زمان و پدیده های روز افزون زندگی بشری پسرده از روی این گفتار ما این ادعاها برداشته و مشت فریب شان را در برابر جهانیان باز میکنند و این رویدادها نمایان گر آنست که این قوانین اجتماعی نمیتواند مسیر انسان را بسوی نجات بکشاند، ولی بلائیسها بازم متناسفانه هستند عدهای که گول گفته ها و شمارها را میخورند و قبول میکنند که واقعا قانون اجتماعی ای جز قانون اجتماعی اسلام توانسته است بشویت را از زیر بار فلاکت و بدبختی رهایی بخشد.



### بدتر از مرگ

شدید بود ادست . اکنون خودت فکر کن من تنها حدس زده‌ام چه من و الیاس تمام شب را یک لحظه از ماهی گیری فارغ نشدیم . الیاس داخل صحبت شده بتایید اظهارات گفت :

- باید شکار ما را از نزدیک ببینی میشود آنرا بهترین شکار فصل بحساب در آورد شاید این باوردم گریج بوده و سبب گشایش در شکار شده است .

ستادرد بجا موش گوش فرا داد و وضعی ندانست که مباحته را طولانی کرد ، حتی موقعی که با طیاره کوچک بحری بسوی «پسر» پرواز کرد ، باز هم زاو حرف زبانی شنیده نشد . اما در دل از یکسو بخاطر اینکه قضیه را از او پنهان داشتند نسبت به پسر خاله اش و گریج احساس خشم میکرد و از جا نمی ایستاد . از اینکه انتقام سرافینو گرفته شده بود ، راضی معلوم میشد ولی در هر حال بده ناراحتی اش بر رضایتش می چربید .

حتی اینکه هم به او توضیح ندا دند که آنها درین ماجرا چه نقشی بعهده داشته‌اند لاجرم این ناراحتی رابه خاموشی استقبال کرد .

در آن موقعی که سوار مو ترخود بود بانها رو برود شد گریج را با خود بپوتلی که در «پسر» اجاره کرده بود ، برد در ستاورو بسوی گریج روگرد و گریج به زبان انگلیسی وبا آواز خیلی پست برای اینکه راننده چیزی نپهد به او گفت : راستش از اینکه چرا تراهم باخود نبردیم ، جدا ناراحت بودم ، ستاورو باورکن !

ستاورو تبسم کرد : «میدانم و گاهی هم فکر میکنم غالبا تو خیلی بیشتر از ما ، رومی باشی .

چند لحظه بعد موقعی که بپوتل رسیدند گریج از او خدا حافظی کرد ، باتاق خود رفت و پس از هر اخیر دیگر ترجیح داد یک شاور بگیرد . پس از تراشیدن ریش شاور و پوشیدن لباسهای پاک با خود گفت حالا با این سرووضع مرتب میشود بدیدن رئیس رفت .

- من بتو گفته بودم باید خودت را کاملا چه میشود ؟

### برگزیده الفریدهیچکاک

یقینا متوجه هستی که وقتی یک نفر دومرتبه به زندان رفته باشد در مرتبه سوم چه سرنوشتی در انتظارش میباشد . این نرگاو ها امروز درباره محکومین به زندان برای دفعه سوم نسبت به آن زمانی که در سینما سامت ، تصاویر به سرعت صدمتزه روی پرده می‌دیدند ، زود تر و عجولانه تر تصمیم میگیرند .

توبیچوچه وقت آنرا نداری که یک سیستم مطمئن ترا برای نجات خود طرح کنی و آماده بسازی . و اما در صورتیکه نزد من بپه شوی ، اصلا به آماده ساختن کدام پلان ضرورتی پیدانمی کنی . عمل نجات تو از بند بگودی خود انجام میشود در حالت الف مرحله ب و سپس مرحله ج تطبیق می‌گردد . و آن درست وقتی که پولیس به دستهای تو دستبند بزند ، چرخها بصورت خود کار به حرکت می‌افتد .

- توفکر میکنی من نمیتوانم چنان نقشه را طرح کنم که همانند سیستم تو کار کند؟

### هنرمندان هند در افغانستان

نوع رقص موجود است ولی حرکات پا از هم خیلی فرق دارد تنها حرکات پاهای هنرمندان هندی را میشوان در رقص های مردم اسپانیه دید که بانالی می‌رقصند یک آهنگ موزون را داراست .



رقاصه مشهور کتک

آنها در جواب سوالی در مورد سازگ نواز شان گفتند:

که ممکن سازنگ - نوازان خیلی زیاد ی در کشور هند موجود باشند اما بنظر ما به پایه اقبال احمد خان نمی‌رسد مخصوصا در رقص کتک زیرا هر حصه از رقص کتک یک آهنگ مخصوص می‌خواهد مثلا ممکن است در یک پارچه هم صحنه‌های از شادی باشد و هم از غم پس و طیفه سازنگی است تا بادست های خویش آهنگی بنوازد که تما شاپچی به کو چک تر یسن حرکات آن بخوبی بفهمد .

احمد اقبال خان که در اکثر خواندن های فلمی سازنگ نواخته درین رشته رسید طولی دارد و به پایه اش کمتر کسی میتواند برسد .

این عده هنر مندان در حالیکه از پذیرایی و مهمان نوازی افغانها به قدر دانی یاد می‌کردند گفتند که وقتی می‌خواهیم کنسرتی دهیم یعنی وقتی می‌خواهیم بروی ستیز به هنر نمائی بپردازیم در افغانستان اصلا احساس بیگانگی نمی‌کنیم زیرا آن نوع پذیرائی که در هند میشویم به همان قسم خود را در برابر تماشا چیان افغانی خویش می‌یابیم امیدواریم دنباله این دید و بازدید هنری و روابط فرهنگی میان مردمان افغان و هند بیش از پیش گسترش یافته و ما کانسرت های هنرمندان افغانی را در شهر های هندوستان ببینیم .

مخصوصا آرزو داریم هنر و موسیقی فلکوریک افغانی را با همه اصالتش در هند تماشا کنیم تا از یکطرف مردمان هند با هنر فلکوریک افغانی آشنائی یابند و از جانبی زمینه تحقیق هنر فلکور افغانی برای پوهنتون های هند نیز مهیا گردد ما آرزو داریم کانسرت های افغانی که در هند تشکیل میشود همه از هنر محلی مردم افغان باشد .

### مردی با نقاب بقه

### په برلین کی درد دیو

### سه هنر مند

سپس صدای بلند گفت : (این کارلو است !)

الك گفت : (من شرط می بندم که او هاگن است یکدفعه ریشش را بردارید تا دیده شود تو بقه ریشش را بردار ما میخواهیم نخست در باره ارقام حرف بزنییم و از عدد هفت شروع می کنیم .)

دیک باور نکرد قبول کندمکیاز آن بقدری فریبنده بود و باچنان مسهارتی ریشش را بصورت خود چسپانده بود که هرگز باور نمیکرد او همان مدیر کلب باشد اما وقتی صدایش را شنید ، باورش آمد که الك حق بطرف میباشد هاگن با تردد شروع کرد به حرف زدن عدد هفت ؟ تصور میکنم نمبر ۷ موفق خواهد شد علی الرغم موانع در داخل دستگاه شما نفوذ کند بدون آن که مورد سوطن واقع گردد او با پولیس روابط بسیار خوب دارد آقای الك! شما چرا بدنبال من پای خود را لیج کرده اید؟

من شما را بخاطر نقشی که در شام ۱۴ می هنگام قتل انسبکتر گفته بازی کرده اید میخواهم.

هاگن از شنیدن این جمله تکان خورده با هیجان اظهار کرد : چرا از برادرمی پرسید او هم آنجا حاضر بود شاید او بحیث شاهد بتواند به نفع من شهادت بدهد لطفاً یک دفعه از کلکین به بیرون نظر کنید او در پائین ایستاده است )

دیک کلکین را باز کرده سرش را بیرون برد . یک تعداد مردم در بالا پوش های خواب آنجا ایستاده انتقال کسانی را که گرفتار شده بودند تماشا میکردند .

انعکاس یک چراغ نظر دیک را بخود جلب کرد دیک صدای مجبور او را صدا زد : صبح شما خوش آقای کلونل گاردون چطور موفق شدید بقه ها را دستگیر کنید ؟ و علاو تا شما سردسته شان را دیدید ؟

باقی دارد .

کی له (۳۳ تر ۴۵) کزته خرخیری تصویر نبودونکی ریکاردونه په یو ملیمتر کی (۲۸۰) خچی خای کسری صرف لس دقیقی دوام کولی شی خوبه عادی ریکاردونوکی یوملیمتر باندی دیارلس خپاندی کرنسی حک شوی وی دیو عادی انسان وینستان له شلونه تر ډیرشو پوری دغسی کرنسی لری بایدوویل شی چه عکسی نبودونکی ریکاردونه د هر ډول عصری او مودرنو نلو یز یو نسی دستگاھوکی په کار لویدلی او تری استفاده کیدی شی .

لومړی مخصوصه دستگاه به په ۱۹۷۴ کال د جنوری په شپږمه نیټه په کار ولوئیری چه وروسته تردی به په مختلفو ساحو کی د تخنیک لسی ابتکار خخه کار واخیستل شی مثلا پدی سلسله کی به دالمان دخورلسو مهمو بنارونو غږیدونکی عکسونه به ریکارد شی اوبیا به دشاگردانو لپاره د درسی موادو په حیث په کار و لوئیری په همدی توگه دمهمو کسانو د پورتیوت زراعتی چاری ، طبیی موضوعات ، توریزم اوسیاحت ، اودفوتبال دلویبی جریان به په همدی شکل خپاره شی .

سمدلاسه د فلیس کمپنی له خوا دغابونو ډاکترانو لپاره یوه په زړه پوری سلسله په عکس لرونکی ریکاردونو کی لبتیری چه پنځه خلو بیست دقیقی دوام کوسی دغه ریکار ډو نه به په کال (۱۹۷۰) کی میدان ته ووخی .

ددی دپاره چه مختلفی فابریکی اوتخنیک موسسی دیو مثبت رقابت په اساس کار کوی اوبه عین زمان کی دوستانه اړیکې سره لری نو و پل کیری چه دوه کاله وروسته به دتلویزون لپاره هم دوه کاناله پکار ولوئیری یعنی په همدی ترتیب چه درادیوی خپرونی د کیفیت ښه رسیدلو په خاطر دستپروله سیستم خخه کار آخیستل کیری دتلویزون په خپرونوکی هم دوه کاناله چه دستپرو نشراتوله عهدی خخوتلی شی پکار لوئیری چه په یوه خواکی کیدی شی سړی د هنرمند آواز واورى او وینی او بله خواکی «هنرمنده» ښکاره شی له ریکاردونه علاوه په راتلونکی وختوکی به دتیب

(فیتی) اوکیست ریکاردو په وسیله همدغه آرزو ترسره کیری .

**داوریدونکو سره تماس :**

دی کی شک نشته چه صنعت خورا گړندی پر مختگت کوی او ابتکاری اړخونه لری چه هرڅوک دخپل ذوق په مطابق هغه آخسی ، همدا اوس دآلمان «۹۲» په سلوکی کورونه درادیو آخذه دستگاوی لری اوبه سلو کی «۸۲» کورونوکی دتلویزون ستهیشنونه ایښی دی .

په همدی ډول په زیاته اندازه دتیب ریکاردو اوکیست ریکاردو او نورو مختلفو وسایلو په مرسته هم خلک کولی شی چه خپل هنری ذوق ور وزوی اوبه خپله خوښه هغه شیان واورى چه آرزو اوهیله یی لری .

ددی دپاره چه درادیو اوتلویزون علاقه لرونکی لایسی زیات شی او ددوی دعلاقې به مطابق په زړه پوری پروگرامونه تهیه او خپاره شی نو دکمونیکشن یا مفاهمی د کوټی په نامه رادیوگانوکی یو خای غوره شوی چه مستقیماً د لیدونکو یا اوریونکو سره تماس نیول کیری داسی امکانات هم برابر شوی چه حتی د هغو لیدونکو عکسونه نورو خلکو ته وینی چه ددغی کوټی سره دخپرو تماس نیولی یاپه خپرونو باندی کوم انتقادی یا اصلاحی نظر ولری .

په المان کی د «ای، آر، ډی» یعنی دالمان درادیوگانو اوبرقی خپرونکو موسسا تو اتحادیه چه په «۱۹۵۲» منځ ته راغلی دتلویزون دلومړی او دوهم چینل د خپرولو نه وروسته پدی هخه کی دی چه د اوریونکو نظریاتوته په خاصه توگه انعکاس ورکیری ، د خپرونو ، سیاسی موضوعاتو علمی تشبثا تو او د ژوندانه دمختلفو اړخونوپه باره کی خلک وغږیری او ددوی لپاره دغه چانس وی چه د خپلو پوښتنو په مقابل کی قناعت بښونکی خوابوته واورى اویا خپل نظریات په مقابل لوری قبول کاندی .

په برلین کی د وروستی نندارتون له اهدافو خخه یوهم داوچه دکومو امکاناتو په مرسته همگری او همکاری منځ ته راتلی شی اوبه دغه لاره کی دیادولو وړگامونه هم اوچت شوی چه ترزیاتسی اندازی پوری دډاډ وړ بلل کیری .

در هنگام سالهای مشکل ، هنر مندان به صورت طبیعی ، رویا های روز های خوش آور صلح را میدیدند این يك واکنش طبیعی بود ، مانند اینکه يك عسکر پس از باز گشت از جبهه در زمین عطر آگین بهاری نفس بکشد . به این ترتیب ، آنان باروحیه خستگی ناپذیر به ایجاد آثار می پرداختند .

آنان زنی باسگ از چخوف ، فورما گورديف گورگی ، ارویدال تولستوی و دون کیشوت سروانتس را در همان هنگام جنگ تصویری نمودند .

پس از جنگ نیز آنان آتش تیز هنر کار تونرا علیه آنانیکه در سر ، هوای بر افروختن آتش جنگ جدید را می پسرو را نندروشن کردند . در ماه می سال ۱۹۵۸ کنفرا نسی از کار تو نیست ها در پاریس بر گزار گردید که ککرینسکی که اکنون شهرت بین المللی بدست آورده بودند ، نیز شرکت نمودند .

آنان اکنون در بسیاری فعالیت های هنری ، مقام داورى هنری حصه می گیرند آثار این مثلث هنری ، در مجله طنز آلود و فکاهی گروکواپل هم اکنون نشر شده و آنان ، همیشه در عشق یا هنر خویش ، وفادار مانده اند .



**ژوندون مجله خا نوا ده ها ژوندون هر هفته با مطالب نوو خواندنی راپور تاژ ها ومضامین علمی و هنری منتشر میشود .**

**با خواندن ژوندون هر هفته بر دانش خود بیفزائید .**

**اشتراک ژوندون در شش ماه دوم سال بنفع شما است**

ژوندون

### اعلامیه جهانی حقوق بشر

عقاید خود بیم واضطراری نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن بنام و وسایل ممکن و بدون ملاحظاتی مرزی آزاد باشد .

#### ماده بیستم -

(۱) هر کس حق دارد آزادانه مجامع و جمعیت های مسالمت آمیز تشکیل دهد .

(۲) هیچکس را نمیتوان مجبور و بشرکت در اجتماعی کرد .

#### ماده بیست و یکم -

(۱) هر کس حق دارد که در اداره امور عمومی کشور خود ، خواه مستقیماً و خواه با وساطت نمایندگان که آزادانه انتخاب شده باشند شرکت جوید .

(۲) هر کس حق دارد بانسای شریط ، بمشاعل عمومی کشور خود نایل آید .

(۳) اساس و منشأ قدرت حکومت اراده مردم است ، این اراده باید بوسیله انتخاباتی ابراز گردد که از روی صداقت و بطور ادواری صورت پذیرد انتخابات باید عمومی و با رعایت مساوات باشد و برای مخفی یا طریقۀ ای نظیر آن انجام گیرد که آزادی رأی را تامین نماید .

#### ماده بیست و دوم -

هر کس بعنوان عضو اجتماع حق امنیت اجتماع عسی دارد و مجازست بوسیله مساعی ملی و همکاری بین المللی حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خود را که لازمه مقام و نمو آزادانه شخصیت ادبیت بازعایت تشکیلات و منابع هر کشور بدست آورد .

#### ماده بیست و سوم -

(۱) هر کس حق دارد کار کند کار خود را آزادانه انتخاب نماید ، شریط منصفانه و رضایت بخشی برای کار خواستار باشد و در مقابل بیکاری مورد حمایت قرار گیرد .

(۲) همه حق دارند که بدون هیچ تبعیضی در مقابل کار مساوی ، اجرت مساوی در یافت دارند .

(۳) هر کس که کار میکند بمزد منصفانه و رضایت بخشی ذیحق میشود که زندگی او و خانواده اش را موافق شئون انسانی تامین کند و آنرا در صورت لزوم با هر نوع وسایل دیگر حمایت اجتماعی تکمیل نماید .

(۴) هر کس حق دارد که برای دفاع از منافع خود بادیگران اتحادیه تشکیل دهد و در اتحادیه هائیز شرکت کند .

#### ماده بیست و چهارم -

هر کس حق استراحت و فراغت و تفریح دارد بشمول محدودیت معقول ساعات کار و مرخصی های موقوته بلاخذ ماش .

#### ماده بیست و پنجم -

هر کس حق دارد که سو یه شماره ۳۹

### ابراهیم حارس

احمد ظاهر برای اولین بار در یکی از کنسرت های مکتب باتنیورمن بصفت نوازنده تنبورروی ستنیز ظاهر شد ..

فعلا من اکوردیونی دارم ، گاهی که از کار فارغ میشوم ، اکوردیون میزنم و آوازمی خوانم فقط برای خوشی خودم می خوانم . به ابراهیم گفتم سوال آخرم اینست که : در مورد جوانان ما چه عقیده داری ؟ وی چنین اظهار عقیده نمود :

جوانان از استعداد های خوبی در زمینه های مختلف برخوردار می باشند ولی بعضی از کار های عده ای از جوانان مرا متاثر میسازد

طور مثال چند رو زپیش به خانه یکی از دوستاتم رفته بودم دیدم که عکس راجیش کهنه و امثالش را پر دو دیسوار آویخته بود و دردم از فلنسا صحبت میکردم ا زهنر پیشه های بازاری ، و مثلامیگفت فلان هنر پیشه مقبول است و آند یگر ی..

ابراهیم وقتی می خندد دندا نپا یش معلوم میشود ، و ازین قبیل گیبا .. کم مانده بود که بگوید مثلا نمره بوتش چند و بر شانه اش چقدر است . من ازین قبیل گیبا سخست متاثر میشوم . منظورم اینست که این عده فلم نبینند و یا در باره آن تبصره ننمایند تا لرم ازین است که در عوض به مسایل جدی زندگی و جامعه علاقه نمیگیرند .

ایزنده جوانان باید بدانند که شریط فعلی جامعه بطرز تفکر سالم جوانان ضرورت میرم دارد .

این عده جوانان که هر روز پیش دروازه های سینما برای دیدن فلنمای بازاری انتظار میکشند آیا بداست که هفته یکبار سری هم به کتابخانه ها موزیم ها و غیره جاهای فرهنگی بزنند و یا گاهی هم کتاب بخوانند و بسایل درجه یک دنیا و کشور علاقه بگیرند ؟ ..

صحبت ما خیلی گرم شده بود : نکا هسی بیاله های جای انداختم و برای اینکه خاطرش را گرمی داشته باشم ، جای سرد را نوشیدم و ابراهیم در حال که بیهم سر زوری میکرد که جای گرم برایت درست می کنم ، خداحافظی کردم . گفتش اگر این گرمی صحبت با جاری باشد ، جایبا سرد خوا هد شد ا

از قیافه اش حدس زدم که این سخن برایش مضحک جلوه نمود ، در حالیکه خنده بلند سر داده بود اتفاقش را ترک گفتم .

هیجان زده گفت : - نکن ! به نقصم است ، مرا بکدام بلا خواهی داد :

شوخی کردم و گفتم : مگر از رادیو آهنگی را نشنیدی که میگوید :

دل عاشق مثال گرگ وحشی که گرگ از می ، می چوپان نترسد ا خنده سر داد و گفت :

کمتر باریک من ، شام تاریک من ، چه معنی دارد ؟

فهمیدم که نمی خواهد درین مورد چیزی بگوید

در حالیکه تقریباً جدی شده بود ازین خواستم بگوید

برای کارهایت در آینده چه نقشه ای داری ؟

قیافه ای را سزای خود گرفت معلوم میشد که این سوالم به میلش است . گفت :

آرزوی یگانه ای من برگزاری نما یشات آثار هنری ام در داخل و خارج کشور می باشد که این آرزوی من متاسفانه تساحال برآورده نشد مو علت آن نبودن آرت گالری در داخل کشور است ، وی پی هم تکرار می کرد که بنویس اگر وزارت اطلاعات و کلتور کمک کند می خواهم آثارم را در خارج مملکت بنما یش بگذارم .

گفتم : اگر آرزوی دیگری داری بگو : با جدیدیت پاسخ داد :

آرزویم اینست که هنر و هنر مند تقویه گردد زیرا هر یکی از پایه های محکم زیربنای فرهنگ یک ملت است .

بیادم آمد که ابراهیم در موسیقی نیز کم و بیش دسترسی دارد می پرسم :

میان ات با موسیقی چطور است ؟ پاسخم داد که با موسیقی میانم بسیار خوبی دارم من از زمان سابق یعنی در آنوقتیکه نقاشی میکردم و معلم مکتب بودم با موسیقی نیز سرو کار داشتم چنا نچه در آن هنگام ، اطاقی داشتم که یکمده همصنفانم به اطاقم می آمدند ، من تنبوری داشتم که بین رفقا معروف بود از جمله همصنفانم احمد ظاهر نیز به اطاقم می آمد و با تنبور من مشق و تمرین میکرد ، ابراهیم در حالیکه می خندید و سرش را شور میداد ، گفت :

منافع معنوی و مادی آثار علمی ، فرهنگی یا هنری خود بر خود دار شود .

#### ماده بیست و هشتم -

هر کس حق دارد بر قراری نظمی را بنخواهد که از لحاظ اجتماعی و بین المللی حقوق و آزادی های برابرکه در این اعلامیه ذکر گردیده است تامین کند و آنها را بسمورد عمل بگذارد .

#### ماده بیست و نهم -

(۱) هر کس در مقابل آن جامعه ای وظیفه دارد که رشد آزاد و کامل شخصیت او را میسر سازد .

(۲) هر کس در اجزای حقوق و استفاده از آزاد یشای خود فقط تابع محدود یشبایت که بوسیله قانون

منحصراً بمنظور تامین شناسا یسی مراعات حقوق آزادیهای دیگر ان و برای رعایت مقتضیات صحیح اخلاقی و نظم عمومی و رفاه همکاری در شرایط یک جامعه دمو کرات وضع گردیده است .

(۳) این حقوق و آزادیها در هیچ موردی نمی تواند بر خلاف مقاصد و اصول ملل متحد اجرا گردد .

#### ماده سیم -

هیچیک از مقررات اعلامیه حاضر نباید طوری تفسیر شود که متضمن حق برای دولتی یا جمعیتی یا فردی باشد که بتوجب آن بتواند هر یک از حقوق و آزادیهای مندرج در این اعلامیه را از بین ببرد و یا در آنداء فعالیت بکنند .

### انتظار از کنفرانس صلح ژنیو

موضوع دیگری که بین عربها در مورد آن بحیث یک مساله مهم توافق حاصل میشود حضورنمایندگان مردم فلسطین در کنفرانس صلح ژنیو میباشد عربها باین عقیده اند که ریشه بر خورد های طولانی آنها با اسرا ئیل رانده شدن مردم فلسطین از وطن شان وتشکل یک دولت متجاوز اسرا ئیل در سر زمین های عربی میباشد لذا وقتی کنفرانس صلح ژنیو میتواند به نتایج مثبت پایان یابد که نماینده مردم فلسطین در آن سهم گرفته مشکلات مردم آواره خود را توضیح نماید وکنفرانس صلح هم با توجه بحقوق آنها برای مشکل شرقمیانه راه حل در یابد.

کشور های غربی خصوصاً آنها ی که از اسرا ئیل علنی طرفداری می کنند هنوز در حصه کمی نفت شان از خود مفاومت نشان میدهند اما در آینده بسیار نزدیک خصوصاً وقتی پرده ضخیم برف بر روی این کشور ها بیفتد آنگاه این مفاومت درهم خواهد شکست و فشار را بر اسرا ئیل در حصه احترام به حقوق عربها و پایان تسلط آن قلمروهای عربی بیشتر خواهند ساخت همین

اکنون یک مامور عالیرتبه جایان مشغول باز دید از کشور های عربی میباشد تا سیاست حکومتش را در حصه طرفداری از عربها از بحران شرقمیانه توضیح دارد و باین صورت راه را برای بدست آوردن مقدار مورد نیاز نفت از کشور های عربی

مجددا باز نماید زیرا اکنون کاهش تولید و صدور نفت کشور های عربی بر چابان و صنعت آن کشور تا ثیر بسیار منفی وارد کرده است.

#### موقف اسرا ئیل

اسرا ئیل با آنکه از عملی ساختن مرحله دوم پلان صلح شرقمیانه و اخراج قوای خود از قسمت های عربی کانال سوئز ابا می ورزد اما اخیراً اعلام نمود که حاضر است از بعضی قسمت های صحرای سینا برون رود این تذکر تل ابیب اگر چه هیچ

### پوهنتون سمیعا دگانه جوانان

... ما ... پیادم آمد ... من ... بزرگسال ... همه گرد هم و باشور و هیجان ، تحصیل میکنند .

در مقابل پوهنخی علوم دودختری را می بینم که بالا پوش های ماکسی درازی بتن کرده اند ، این بالا پوش ها ، از دور نگاه را جلب می کنند ، بسوی آنها می روم و چون بالا پوش های ماکسی آن ها ، بکرتک بود ، پرسیدم :

انجنیری تبدیل کردم ... سه سال تلاش برای شمولیت در پوهنتون خاطره ای است که همیشه از یادم نمی رود ....

ازین جوان تشکر میکنم و او به سرعت براه می افتد ، در گوشه دیگری ، زنی را می بینم ، زنی نسبتاً مسن ... به هر حال شاید هم ۲۵ ساله یا کمتر ...

من این زن را جای دیگری هم دیده بودم ، او دو طفل دارد و تریه آنها بدوش اوست ، تاجائیکه شنیده بودم شوهر این خانم هم در خارج تحصیل میکند ، از دیدن او در پوهنتون کمی تعجب میکنم ، بنزدش میروم و می پرسم :

شما هم در پوهنتون درس می خوانید ؟

میگوید :

بله

در کدام پوهنخی ؟

جواب میدهد :

در پوهنخی ادبیات و علوم بشری !

راستی پوهنتون محل جالبی است ، جوانان خواردسال ، زنان ، دختران و حتی ، تک تک مردان نسبتاً

های عربی پیدا گردد و اساس پایان دیمی مشکل شرقمیانه روشن شود این ها همه در صورتی ممکن است که در مرحله اول فیصله نامه ۲۲

نومبر ۱۹۶۷ شورای امنیت تطبیق گردد و در تطبیق آن مردم آواره فلسطین هم بحق شان رسیده امنیت و حاکمیت ملی عربها از تجاوزات بعدی تضمین گردد در غیر آن مشکل است بکنفرانس صلح ژنیو زیاد امید وار بود .

و این هم در حالی ممکن است که کنفرانس ژنیو باصمیمیت و واقعیتی تمام ، آغاز بجلسه کند بدون خوف جانب متجاوز را محکوم نماید راه اخراج قوای اسرا ئیل از سر زمین

بسیاری از جوانان ما ، ما را آزار می دهند برای شان می دهیم ... اما ... شما ...

می گویم پروا ندارد ، لطفاً جواب سوال مرا بد هید :

دختر دومی میگوید :

نه ، ما خواهر نیستیم ، هر دو همصنفی می باشیم از آن ها خدا حافظی میکنم ، اما فکر مشغول آن است که آمد آمد زمستان ، مسود ماکسی را ، به پوهنتون رواج داده و شاید تا چند روز دیگر ، اکثریت محصولات ، پوهنتون ، کرتی های ماکسی ببوشند ...

یک منبع پوهنتون در برابر سوالی میگوید :

نجوم و احکام نجوم

و آخر ماه قمری را به پائین صفحه طرف دست چپ ختم مینماید یعنی هر دو صفحه راست و چپ مر بوط به يك ماه قمری است تا وقتی که سال شمسی ختم شود .

در این قبیل تقاویم ، گذشته از ستو نهایی که مخصوص (ایام هفته و ایام ماههای می باشد ستون های دیگری برای خلاصه واقعات تاریخی که بایکی از روز های همان سال تصادف میکنند و برای اختیارات نجومی و برای نصف النهار و برای طلوع و غروب آفتاب و برای نظرات احکامی ستارگان نسبت به یکدیگر ، نیز وجود دارد و معمولاً چند سطر احکام نجومی هر ماه در سر صفحه مربوط به هر ماه نوشته میشود و هم مواضع سیارات را در روزهای اول شانزدهم که در راس هر يك از دو صفحه طرف راست و چپ می آید یقین میکنند .

۳- تقویم رقمی که به خط مخصوص نجومی نوشته میشود و درك مطالب آن تنها به منجمان یا کسانیکه با خط مزبور آشنا باشند و ضمناً معلوماتی در باره احکام و اصطلاحات نجومی داشته باشند . اختصاص دارد و خواندن و درك مطالب آن کار هر شخصی نیست ولی در این سلسله مقالات کوشش خواهد شد که خواننده محترم هم با خط نجومی و هم با تعبیرات و اصطلاحات نجومی آشنا شود تا بتواند از تقویم رقمی در صور تیکه مایل باشد استفاده نماید .

تقویم رقمی معمولاً بر اساس ماه های شمسی و تقویم جلالی که شرح آن بعداً از خواهند آمد تنظیم می شود و يك دنیا اطلاعات دقیق نجومی در آن ثبت و ضبط میشود . (ناتمام)

۲- تقویم عادی و آن بر دو قسم است :

الف - تقویمی که جز ایام هفته و روز های مربوط به ماههای شمسی و قمری و مسیحی و ایام رخصتی عمومی و روز های قابل یاد آوری ولی بدون رخصتی مطلب دیگری که مربوط به علم نجوم باشد ندارد و بصورت تقویم جیبی یاد یواری یا سرمیزی چاپ و نشر میشود اساس در این-گونه تقویم ، ماه شمسی است (حمل نور و غیره) که ماههای قمری و مسیحی با آن تطبیق میشود .  
ب : به تقویمی که بر اساس ماه های تعیین و محرم ، صفر و غیره) تنظیم میشود .

دو ماه های شمسی و مسیحی (جنوری ، فروری ، و غیره) با آن تطبیق میگردد و گاهی ماههای ترکی (بیر نجی آی ، ایکنجی آی و غیره) و رومی (تشرین اول و دوم و کانون اول دوم و غیره) را نیز در آن میکنند و باو صف این اصلا برای يك سال شمسی تنظیم میشود .

در این قسم تقویم سه چهار صفحه اول به احکام عمومی سال ، زایچه طالع سال ، تطبیق ساعات تحویل شمس به برج حمل در مناطق مختلف طول البلد و عرض البلد شهر ها و برخی مطالب دیگر اختصاص داده میشود .

اگر تحویل آفتاب به برج حمل با ابتدای ماه قمری مصادف نباشد از همان روز ماه قمری که برابر با اول حمل است ، متن اصلی تقویم را شروع میکند بطوریکه آخر ماه قمری در پائین صفحه دست چپ بیاید ، سپس در صفحه آینده که از سمت راست شروع میشود از اول ماه قمری آینده شروع میکنند .

حالاتها میشود آواز جنگ وزد خورد آنها راستید . این صدا طوری واهود میکرد که برید فورد تمام وژنش را روی جوزف انداخته و دستاس روی کردن اوقرار داشته و به آن نشر می آورد .

لی نمیتوانست که حرکت کند . این لحظه فرار برای او بود . اما او قسمت از این نبرد وحشیانه و مرگ آور را تشکیل میداد . نمیتوانست که از آنجا فرار نماید . وقتی که داد و فریاد آنها فروکش کرد وزد خورد به پایان رسید لی بایک دنیا وحشت که حتی قدرت سخن زدن را از او سلب کرده بود . به حرکت باقی ماند . با قدرتی که مافسوق قدرت انسانی معلوم میگردد جوزف بدتش را بیکسو متمایل ساخت و آنرا به شکل فوسی مانند یک گمان غول بیکر در آورد . دست برید فورد هنوز روی گلویش قرار داشت و وقتی که جوزف از او دور گردید برید فورد در هوا چرخ زده و سوی عاق سرایشی مهبب سرازیر گردید .

جوزف از جابر خاسته و سوی لی برگشت . در این لحظه اندام او باداشتن چهره زخمی و پیراهن پاره و خونین برآستی که ترس آور معلوم میگردد . سینه اش که در دریای عرق غرق گردیده بود به سختی میکوشید که در اثر تنفس های نامنظم بالا و پائین برود . سوی لی دیده و قدمی برداشت . يك قدم کوچک و دستش را طوری بلند کرد که مانند درخواست و تقاضای معلوم میگردد . او نام لی را گفته و تکرار کرد :

در این وقت بود که لی درك کرد چیزی را که در مقابل جوزف احساس میکرد ترس نبود بلکه عکس آن بود . جوزف يك هیولای ترس برای او نبود بلکه او را از مرگ نجات داده بود . باداشتن این حقایق احوالی از تاریکی سوی او سرازیر گردید و از هوش رفت .

وقتی که لی دوباره بهوش آمد مشاهده کرد که روی آرام چوکی در کتابخانه خوابیده است . بر ناویلا در آنجا بودند . ایلاستان و چهره اش را مالش میداد و آنرا خشک میکرد . بر ناویلا تنوس جای مصروف بود و گفت : - شمارا جوزف به این جا آورد . او به طبقه پائین آمد تا ما را صدا بزند : من نمیدانم که چه ماجراهای بوقوع پیوسته است . او کاغذی برای شما گذاشته است .

لی کاغذ پیکانیده شده را با دستان لرزان باز کرده و چنین خواند : - متأسفم که شمارا ترسانیدم . کاغذ مذکور با دستان قوی و خط خوش خوانی نوشته شده بود و چنین ادامه می یافت : - از زشت بودن لباس و حرکت نامنجمان معذرت میخواهم . من بقره رفته ام تا معلوماتی راجع به برید فورد لارنس بدست بیآورم و وقتی که برگردم همه حوادث را بطور واضح تا اندازه که در قدرتم است بشما تشریح خواهم کرد .

ورقه کاغذی نام جوامع شده بود . ایلا شروع به گریستن کرده و گفت : - من بو حشت افتیدم . همه رفته اند . حتی خانم ویلسون . ایلا به گریستنش ادامه داده و گفت : - وقتی که جوزف به طبقه پائین آمد ما را خبر کردند که آقای لارنس از پرتگاه به پائین افتیده و احتمالاً مرده است . او باید پولیس را از ماجرا آگاه سازد . وقتی که راجع به آقای لارنس سخن میزد همه بو حشت افتیده بودند . ایلا در حالیکه اشک عایش را بایک میگرد گفت :

- آنها همه یکجایی رفتند . ویلسون و خانم اش و دوشیزه تامکینس را نیز دیدم که

بخاطر داشته باشی طوری صحنه را ترتیب کنی که دیگران فکر کنند او در داخل موتر مرده است .

لی شروع به دویدن نمود هیچ چیزی از او پنهان نمانده بود اما غریزه غریزه حیوانی که تمام پهن کرده بود راه مقابلهش را پیش گرفت در این لحظه از داخل سالون سایه بزرگی از دور پدیدار شد این جوزف بود جوزف او را تا پائین زینه هادنیال کرده و سالان انتظارش را میکشید دروازه های که به پائین تانخوری وصل میشدند دید لی قراردادشست لی یکی از آنها را باز کرده و در داخلش فرو رفت بعد سوی دروازه های که در اختیار او قرار خوری قرار داشت و به اطاق دیگر وصل میگردد بدوین پر داخت .

وقایع طوری معلوم میگردد که او چند لحظه مهالت دارد يك فرصت دیگر اگر چه کوچک بود اما میتوانست برای فرارش مفید واقع گردد همین طوری که میدوید از عقب سرش شنید که برید فورد ایلا را صدا میزند و آواز جنگ و زد و خورد بگوش می رسد این آواز شبیه آواز های بود که از حلق دونفر در حال نبرد بر میخاست .

از اطاق تاریکی که لی ایستاده بود به آهستگی و چالاکي از بین میز های متعدد گذشته و سوی دروازه فرانسوی که بخارج باز میگردد پیش رفت و هنوز هم وقت کافی برای فرار داشت و میتوانست که خود را در پس جنگل آنطرف قصر مخفی سازد در این لحظه ناگهان آواز سقوط چیزی را در تاریکی در عقب سرش شنید او تنها نبود تنفس داشت قلبش را از جامی کند بالاخره لی به دروازه فرانسوی رسید و بعد از آنجا خارج شد بایک تلاشی مذبحانه به اطراف قصر میدوید و میخواست که خود را به محل توقف گاه موتر ها برساند .

در آسمان از ابرهای تاریک و دوره گرد اثری دیده نمیشد مهتاب چینیته و درخشنده توقف گاه را روشن ساخته بود نرده های که انتهای پرتگاهها نشان میداد در جلوش قرار داشت .

در نزدیکی های نرده ها بود که برید فورد او را پست آورد لی را محکم گرفته و پا بیکسو مانع فرارش گردیده و او را به اطراف چرخ داد لبانش با تبسم همیشگی اش از هم دور رفت او در این لحظه ترسناک تر از يك موجود غیر انسانی که رو نوشت بدترین شیطان ها بود معلوم میگردد .

لی شروع به تقلا کرد و فریاد میکشید : آه خداوند ! برید خواهش میکنم آه خدای من ! برید خواهش میکنم . برید فورد جواب نمیداد ولی دانست که در ظرف چند دقیقه خواهد بود .

اما در این لحظه شبی که در تاریکی میدوید در زیر روشنی ترانس بچشم خورد . آستین های پیراهنش پاره گردیده و آویزان بود . زخم های متعددی در چهره اش بنظر میخورد و فکر میشد که ناخن های دستی به سختی هر چه تمام ترین زخم هارادر چهره او بوجود آورده است . خون از گسردن او سرازیر گردیده بداخل پیراهن اش میشد .

شیخ سوی نرده ها دویده و برید فورد را از عقب سر محکم گرفت . اما برید فورد با قدرتی که در آن مایوسی موج میزد از نزد جوزف فرار کرده و جوزف به عقب افتید . نیم تنه جوزف سوی پرتگاه و نیم دیگر سوی نرده ها قرار داشت و برید فورد لارنس در بالای سرش ایستاده بود . در اثر شدت تلاوت و حرکات آنها برید فورد تعادلش را روی سیخ های نرده ها از دست داده و هر دو با سیخ های شکسته سوی سرایشی مهبی که در آن پائین قرار داشت فرو غلطیدند .

با آنها رفت . آقای دیونیورت این جا بود او هم رفت . آنها به کمک موتر و رولس رویس سوی رفتند . بر نا در حالیکه يك پیاله جای به لی میداد گفت : - کافی است ایلا . لی گرمای جای را که به آرامی از گلویش پائین میرفت احساس کرد و آنرا لاجرمه سرکشید . پیاله را با دست های لرزان نگه داشته بود . دنوشیدن پیاله دوم بود که تیلون زنگ زد . پیش از اینکه بر نا با چشمان اشک آلود گوشی تیلون را به او بدهد لی دانست که اخبار جدید درباره چه باید باشد . آنتی مرده بود .

# مود و فیشن



در ایام سرد زمستان میتوانید از چنین لباسهای گرم استفاده کنید.

## لشکرگاه و طلای . .

به مزارع و مراتع شادابی مبدل میشود .

دشت بزرگ و وسیعی بود ، بزواک ادامه داد :

متخصصین در تحقیقات ابتدائی تأیید کردند که خاک این دشت برای زراعت مساعد است و با استفاده از آب نهر جدید شان میتوان در قدم اول سی و پنج هزار جریب زمین را زیر کشت آورد .

شاعلی بزواک هنگام بازگشت از مناطق مذکور موثرهای را که بیشتر از حد معمول بار کرده بودند و مردم را روی هم انباشته بودند ایستاده کرده به قوماندانان منیه هدایت میداد تا به این موضوع رسیدگی کنند .

نظریات مفید و عالمانه پوهاند بزواک ممکن است در اندک مدتی تغییر محسوس در آن ولایت بمیان آورد .

بقیه صفحه ۱۳

## هنرمند یکده روش . . .

بدست میگرفت و کار میکرد وی معتقد بود که الهام بخودی خود نمی آید و نیازمندی به بسیار کار کردن و تمرکز دادن افکار دارد . سوابق سوسیالیستی اندرزی را که خود در ایام شاگردی در مدرسه فراگرفته بود همیشه بخاطر داشت و به دیگران نیز گوشزد میکرد :

«نیپل پرترا تم» یعنی هیچ نی بجز هنر . جشن سالگرد صد مین سال تولدی ماکس سوابینسکی که با آثار ارزنده و برارنده وی حیات ملی را غنی ساخته است و شهرتسی که نقاشی های وی ملواری سرحدات کشور خودش حاصل کرده است بانسان مجال میدهد که بقدرت جاودانه هنرعالی و اصیل وی که از احساسات عمیق و هنرمندانه اش منشأ میگردد به تأمل و اندیشه فرو رود .

نوشته ی - چار وسلو کبیچیک بمناسبت صد مین سالگرد تولدی ماکس سوابینسکی «تولد ۱۷۹۱-۱۸۷۳ وفات ۱۰-۱۹۶۳» که از طرف یونسکو برگزار شده بود .

## یادی از رافایل

۶ - مقصود نقاش : این رسام

معروف و مینا توریست بنام نیز از زمره پرورش یافتگان (نگارستان) آکادمی هنر) هرات میباشد که توسط بهزاد رهبری میشد مقصود نقاش در اواخر دوره حسین بایقرا حیات بسر میبرد و به فن نقاشی اشتغال میورزید .

۷ - یوسف ملا : این رسام مینا توریست نیز از شاگردان مکتب بهزاد است و در اواخر قرن نهم و اوائل قرن دهم هجری (واخر قرن ۱۵ و اوائل قرن ۱۶ میلادی) میزیست .

۸ - رستم علی : یکی دیگر از شاگردان مستعد بنیا نگار مکتب هنری هرات است که در زمان حکمروایی سلطان حسین بایقرا در هرات و تبریز حیات بسر میبرد و بحیث خطاط ماهر و رسام توانا شهرت داشت این هنر مند در عین شاگردی خواهر زاده بهزاد نیز میباشد نمونه های خط زیبایی که توسط خامه توانا و افسونگر رستم علی نوشته شده بود در آن روزگار در هرات ، تبریز ، سمرقند و دیگر شهر های مهم شرق شمرتی فراوان داشت و در بین علاقمندان هنر خطاطی دست بدست میگردد .

۹ - شیخ زاده خسروانی : یکی از چهره های درخشان منسوب به مکتب هنر تصویری تبریز که توسط بهزاد اساسگذاری گردید ، رسام و مینا توریست معروف شیخ زاده خسروانی است او فن رسامی را در تبریز از بهزاد آموخت و تحت رهبری مستقیم وی چون نقاشی و مینا توریستی موفق بکمال رسید .

۱۰ - شاه مظفر : این رسام و مینا توریست از جمله شاگردان هرات کمال الدین بهزاد است . شاه مظفر هنگام جوانی در آسمان علم و فرهنگ هرات چون ستاره تابناک میدرخشید و بحیث شاعر و مفکر در سلک ماورین دولت قرار داشت و از تربیت یافتگان دست علیشیر نوانی بود او در اوج ایجاد و آفرینش هنری ، هنگامیکه گلپای استعدادش تازه بشگفتن آغاز کرده بود ، در ۲۴

بهزاد میخواهیم این نکته را به خوانندگان عزیز یاد آور شویم که هم اکنون يك تعداد نقاشان و مینا توریستان چهره دستی وجود دارند که اسلوب نقاشی بهزاد را متناسب با ایجابات عصر و زمان به نحو خلاق ادامه میدهند و درین زمینه بموفقیت های درخشان رسیده اند از جمله ادامه دهندگان سنن تصویری بهزاد ، استاد حسین بهزاد (ایران) محمد سعید مشعل ارشاد سلجوقی (افغانستان) و چنگیز احمروف (از بکستان شوروی) و یکده نقاشان و مینا توریستان با استعداد دیگر را میتوان یاد آوری کرد .

آثار نفیس و درخور ستایش که توسط انگلستان هنر آفرین این بیرون مکتب تصویری بهزاد در سده بیستم آفریده شده یکبار دیگر بما اطمینان میدهد که این دبستان هنری با تمام دقت و ظرافت خود و با تمام فسونکاری هایی که طی بیش از پنجاه سال ، ملیونها علاقمند آرت و هنر را در شرق و غرب گرویده خود ساخته و بزرگترین کتابخانه های جهان رازینت بخشیده است ، هماهنگ با گذشت زمان بحیات خود ادامه میدهد و یکجا با شرایط زندگی انسانها راه تکامل میبوید و هم اکنون در وجود بهزاد ها ، مشعلها و احمروفها سیمای جاودان رافایل شرق (کمال الدین بهزاد) را درخشان نگه میدارد .



مسؤول مدير :

نجيب الله رحیق

معاون روستا باختری

ددفتر تيلفون : ۲۶۸۴۹

دکور تيلفون ۳۲۷۹۸

مهمتم علی محمد عثمان زاده

پته : انصاری واپ

داشتراک بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

په کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

# يك تخفيف بزرگ در فروشگاه بزرگ

## فروشگاه بزرگ افغان تقدیم میکند

بیائید برای خود و فامیل خود از بهترین بوت‌های تازه وارد جدید خریداری نمایید.



مشتریان محترم!

فروش بوت‌های مردانه، زنانه، بچه‌گانه، دخترانه و طفلانه و موزه‌های زمستانی زنانه بتمت‌های خیلی ارزان و باجنسیت عالی تا

شبهای عید سعید اضحی ادامه دارد.



**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**